



Ketabton.com

اختصار وقایع

مهم هفته

کابل ۶ نور :

هنگام معرفی رؤسای هیأت های سیاسی ، ذوات معیتى ښاغلى رئيس دولت و صدراعظم سفرای کبير دو کشور و رئيس کل تشريفات وزارت امور خارجه ايران نیز حاضر بودند .

۹ نور :

ښاغلى محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم ساعت نه صبح بوقت محلى ښاغلى امير عباس هویدا صدراعظم و ښاغلى عباس على خلعتبرى وزير امور خارجه ايران را در اقامتگاه رسمی شند در قصر گلستان پذیرفتند . درین ملاقات ښاغلى رئيس دولت و صدراعظم با صدراعظم و وزیر امور خارجه ايران روى روابط ذات البینی و مسایل متعلقه مذاکره کردند .

۸ نور :

ښاغلى محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم ساعت سه و نیم وقت تهران در قصر گلستان محصلان افغانی را در حالیکه فضای سالون مملو از شور و احساسات جوانان افغان در برابر رهبر انقلاب شان بود پذیرفتند .

۸ نور :

ښاغلى رئيس دولت و صدراعظم از قسمت های مختلف کارخانه موتر سازی ایران ناسیونال دیدن کردند . هنگام بازدید ښاغلى رئيس دولت و صدراعظم متخصمین موقوف در هر قسمت توضیحات ارائه میکردند .

۹ نور :

ښاغلى محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم بعد از انجام مذاکرات توسط طیاره مخصوص از تهران وارد اصفهان شدند و در میدان هوایی آنجا از طرف ښاغلى اکبرزادوالی ، قوماندان قوای عسکری و سایر شخصیت های محلی با گرمی استقبال گردیدند و والی اصفهان در نزدیک طیاره طی بیانیه ښاغلى رئيس دولت و صدراعظم را خیر مقدم گفته و متعاقباً ښاغلى محمد داؤد در حالیکه والی و قوماندان قوای عسکری اصفهان به معیت شان بودند مراتب سلام و احترام گارد تشريفاتي را قبول و آنرا معاينه کردند . درین وقت موزیک سرود ملی افغانستان و ایران را نواخت .

ښاغلى رئيس دولت و صدراعظم بعد از ظهر همان روز از میدان شاه بنای عالی قابو و مساجد جامع شاه وسید لطف الله که از آثار معماری قدیم این شهر است دیدن نمودند همچنان هنر های ملی شهر اصفهان مورد بازدید ښاغلى رئيس دولت و صدراعظم قرار گرفت .

عکس اول :

ښاغلى رئيس دولت و صدراعظم و اعلیحضرت شهبان شاه ایران در میدان هوایی مهرباد سلام گارد تشريفاتي را قبول نمایند .

عکس دوم :

از مناظر پذیرائی ښاغلى محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم در تهران .





زیبا بی از سر زمین غرب

رقص آبهای شتا بنده

شاعر بزرگ انسان دو ست

کلید شهر میامی به مدیر مجله میرمن
داره شد

زبان عکس ها

کشور بیست هزار نفری

دختریکه روی تصارف ساعت سازشد

گل شمشاد پرپر شد

روز همبستگی کارگران سرا سر
جهان

ستاره زیبا ییکه میخواهد از
افغانستان دیدن کند

دنبار په در شل کی

کوشانی ها در تاریخ افغانستان

لحظات در تصویر

سر نوشت دوزاده طفل بی گناه

اوناسیس وزنهپاش

افغانستان سرزمین دلخواه توریستان

بعد از سقوط سیگون

روز های سال جرفه ایست که از انقلاب
در خرمن افکار تاریک و سیاه افتاده بسی
التفاتی های را می سوزد که از چنین منابع
تیره و نار جوانه می زد و محرومیت و فقر
عسرت و ادبار زندگی را برین طبقه شریف
مولدو کریم النفس تحمیل میکرد این عوامل
در حریم جهش های انقلابی ارزیابی شدو
باساس خدمت به اکثریت مردم ، نظام مردمی
ما به منظور خدمت به کارگران یا آن عناصر -
یکه معماران واقعی بنیان اقتصاد جا معوتامین
کننده رفاهیت ها و وسایل راحت زندگی مادی
و معنوی برای جوامع بشری هستند از همان
طلایه تفوق و پیروزی ، مفکوره ها و طرحهایی
را عملی و بی ریزی نمود که نتیجه آن در
زندگی کارگران با برخورد اری متناسب به
شرایط وامکانات موجود از وسایل و حقوق
مادی و معنوی حیات امروزی ، مشهود و رو با -
تکشاف است چنانچه تعیین حداقل مزد کارگر ،
تعیین ساعات کار در هفته مطابق به قوانین
جاری در کشور های راقیه ، تثبیت استحقاق
کو پراتیف و استفاده از حقوق تقاعد جهت
تطمین زندگی آینده کارگران و پرداخت مزد
اضافی برای کار اضافی از قلمهای مثبت و
نخستین است که جهت رهنمونی حیات کارگری
به معراج تحصیل حقوق و امتیازات آنان ، بر
داشته شده است .

این حرکت و نیت مثبت نظام ملی و مردمی
ما از همان آغاز با عکس العمل مثبت طبقه
کارگر کشور ما و وطنپرستانه و صمیمانه
استقبال شدو ما خبر هایی را بخاطر داریم که
از خدمت اضافی بدون تقاضای مزد و معاش
اضافی کارگران حکایت میکند و نتیجه آن در
بلند رفتن سطح تولید در کلیه موسسات و
فابریکه های صنعتی و تولیدی آشکار گردید .
اینک که بار دیگر در سال دیگر از روز
مجله کارگر استقبال میکنیم ، اخلاق انقلابی
و احساسات و تعقل و وطنپرستانه بهمه ما حکم
میکند ضمن عرض تبریک روز کارگر به کار -
گران سرتاسر کشور ، یکبار دیگر خیال و خاطر ،
ضمیر و باطن خود را باین حقیقت معطوف
سازیم که وطن ما در آستانه زندگانی نوینی
قرار دارد و در عبور ازین مرحله به کار
صادقانه ، خدمت توأم با ایثار و فدا کاری و
زحمت کشی بدون توقع و پاداش بیش از
حد نیاز دارد و تمنای این امر بیشتر از طبقه
ایست که چرخهای تولید و صنعت در اختیار
دست و بازوی توانای آنانست گسا نیکه باید
ملتفت باشند دست و بازو ییکه بحکم فطرت
سلیم ، دماغ و فکر منور و وطنپرست و
صدیق ، صادقانه در کار باشد مزد و پاداش
آن در محاسبه و سنجش های انقلابی از قلم
نمی افتد و در میزان عدالت جمهوری جوان ما از
وزن و تقدیر فراموش نمیکردد .

به تمنای پیروزی ها و فتوح فراوان برادران
کارگر .

سپیک ژوندون

دولت در جمله نخستین اقدامات خویش حداقل دستمزد کارگران را
متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعات
کار ، کارگران تعیین خواهد کرد . اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را
برقرار خواهد ساخت .
از بیانات رئیس دولت

پنجشنبه ۱۱ ثور ۱۳۵۴ - ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۹۵ اول می ۱۹۷۵

روز کارگر در فروغ انقلاب

اول می که مصادف است با روز کارگر همه
ساله بحیث یک روز جهانی از طرف کشور
های جهان به نیکی استقبال میشود .
در کشور ما که بعد از یک تحول بزرگ
و تاریخی ، در روشنایی اهداف ملی انقلاب ،
قدم بقدیم ارزش های دیمو کراتیک منزلت
و واقعی میباید و بخاطر حفظ کرامت انسانی و
تقدیر از اعضای کریم و شریف جامعه
تو جهانی مبلول میگردد با تجلیل از روز کار
گر که اینک در تقویم زندگی ما موقع آن
تعیین شده است در واقع احترام و یاد آوری
از عناصری بعمل میاید که حیات قیمتدار آنان ،
نیروی جسم و دماغ آنان ، هنر خلاق دست و
بازوی آنان ، عرق ریزی ها و مجاهدات آنان
در جهت آبادی و معموری وطن ، در جهت
تعالی و ترقی ، در جهت خدمت به نوع انسان
و سر انجام بمنظور تمثیل رمز حیات ، مظهر
علت غایی و اصلی آفرینش انسان ، واقع
میکردد .

بهین ترتیب تجلیل از روز با عظمت کارگر
یکنوع تنبیه و تنویر برای ارواح وافکار ایست
که در دام عقال و سکون محصور مانده و از

بعد از سقوط

سیگون

وقایع

مهم

سیاسی

مفید

دیروز سیگون بدون استعمال قوه سقوط کرد جنرال مین با مین بزرگ تسلیم بلاشرط ویتنام جنوبی را به حکومت موقت انقلابی ویتنام جنوبی اعلام کرد و از عساکر حکومت سیگون تقاضا نمود که دست سلاح نزنند . جنرال مین همان شخصی است که رژیم نکودیم دیم را در سال ۱۹۶۹ از بین برد بعد از ۳ ماه از بین رفت و مدتی در تایلند به تبعید گذراند و بعد به ویتنام برگشت به حیث رئیس جبهه بی طرف ها با تیم مخالف بود علیه پیکار ملی و فساد در ویتنام مبارزه میکرد و در آن سرزمین شهرت و علاقمندی داشت .

وی پوره میدانست که عصر وانتیو گذشته و با گذشتن عصر وانتیو عصر مدامد خله و کمک امریکا نیز پایان یافته و دیگر به هیچ صورت امکان مقاومت در برابر قوای حکومت موقت انقلابی ویتنام وجود ندارد بنا بر آن کوشش برای مقابله با انقلاب بیون جز قتل و خونریزی بیشتر و جز ادامه فجایع بشری در آن سر زمین مفهومی نخواهد داشت .

در انتظار خروج امریکا ثیان :

امریکا ثیان بعد از شکست های پیهم قوای سیگون و مخصوصا بعد از سقوط بنوم پن پایان موجودیت خود را در ویتنام پذیرفته بودند ولی طبعا وجود قوه امریکا در ویتنام منبع خطر تصادم احتمالی بود که در ویتنام تصور میرفت .

بناء قوای حکومت موقت انقلابی کمبود یا منتظر خروج کامل قوای امریکا و مشاورین و اتباع امریکا در ویتنام بودند .

امکان يك حمله وسیع و همه جانبه و فیصله کن بعد از خروج امریکائی ها به سیگون به شدت انتظار میرفت .

موقعیکه عزیمت امریکا ثیان بشدت ادامه داشت حکومت سیگون خواهان متارکه و مذاکره و حل صلح آمیز مساله ویتنام شدند ولی بمباردها مان میدان هوایی سیگون جواب قاطعی بوده که باین پیشنهاد داده شد .

متعاقب آن برای تسلیم بلاشرط حکومت سیگون از طرف قوای حکومت موقت انقلابی ویتنام مطالبه بعمل آمد .

و تسلیم سیگون باین مطالبه متعاقب ختم عزیمت آخرین دسته از اتباع امریکا در سیگون صورت گرفت . موازنه قوه :

تا دیروز موازنه قوه بین قوای حکومت انقلابی ویتنام و حکومت سیگون بکلی از بین رفته بود .

انقلابیون بر ۲ بر ۳ تمام خاک ویتنام جنوبی مسلط شده و بر ۳ تمام نفوس ویتنام جنوبی تحت تسلط انقلاب بیون در آمده بود بیش از ۲۰ ایالت ویتنام جنوبی در دست انقلاب بیون قرار داشت قوای انقلابی در اطراف سیگون به ۱۳۰ هزار نفر میرسید که بصورت روز افزون با پشتیبانی و همراهی مردم ویتنام جنوبی به تعداد آن افزوده میشد .

در حالیکه تعداد قوای حکومت سیگون ۶۰ هزار نفر بود که با روحیه مضطرب و فقدان ذخایر اسلحه و با نفرت و انزجار مردم و خوف از نداشتن پشتیبان وحامی رو برو بودند . اندیشه :

خوف و اندیشه که در ویتنام جنوبی با شکست های پیهم سیگون ایجاد شده بود با رویه قوای حکومت موقت انقلابی ویتنام جنوبی و اظهارات رجال و زعمای انقلابی در مناطق تصرف شده آهسته آهسته از بین رفته است .

از بین بردن این اندیشه ها حس اعتماد مردم را بحکومت انقلاب بیون ویتنام زیاد کرده

نگوین هونور هبر انقلابیون ویتنام ضمن بازدید اخیر خود از همبستگی مردم ویتنام با وجود اختلاف فکر و نظریه بین شان احیانا وجود داشته باشد ذکر کرد و يك هفته ۳۰ سال قبل هوجی من را یاد داد ، هوجی من گفته بود: (پنج انگشت دست های ما یکدیگر شباهت ندارند ولی هر پنج انگشت در يك دست جمع شده اند)

این قبیل اظهارات بذات خود دعوتیست برای همکاری و زیست با همی و قبول واقعیات کنونی در ویتنام جنوبی .

اتحاد ویتنام :

اتحاد ویتنام هدف دیرین انقلاب بیون است ، اولین سوا لیکه بعد از تسلیم شدن سیگون در ویتنام عرض وجود میکند اتحاد ویتنام شمالی و جنوبی است که از آرزو های هوجی من و همه انقلاب بیون ویتنام بود .

تجلیل سالگرد هوجی من بتاریخ ۱۹ می که انتظار میرود در سیگون صورت بگیرد ، در واقع آغاز این اتحاد است میرمن تی بین وزیر خارجه حکومت انقلابی ویتنام اخیرا از این اتحاد سخن زد و عملی شدن آنرا که موازی حل يك سلسله مسائل صورت میگیرد متذکر شد .

اما این آرزو یست که بالا خره تحقق یافته و با وجودیکه گفته میشود حکومت بیطرف

در ویتنام جنوبی رویکار خواهد آمد اتحاد

ویتنام يك جزء اساسی هدف های هر حکومت خواهد بود که در آن سر زمین تشکیل شود .

پایان فجایع جنگ ویتنام و مشغولیت

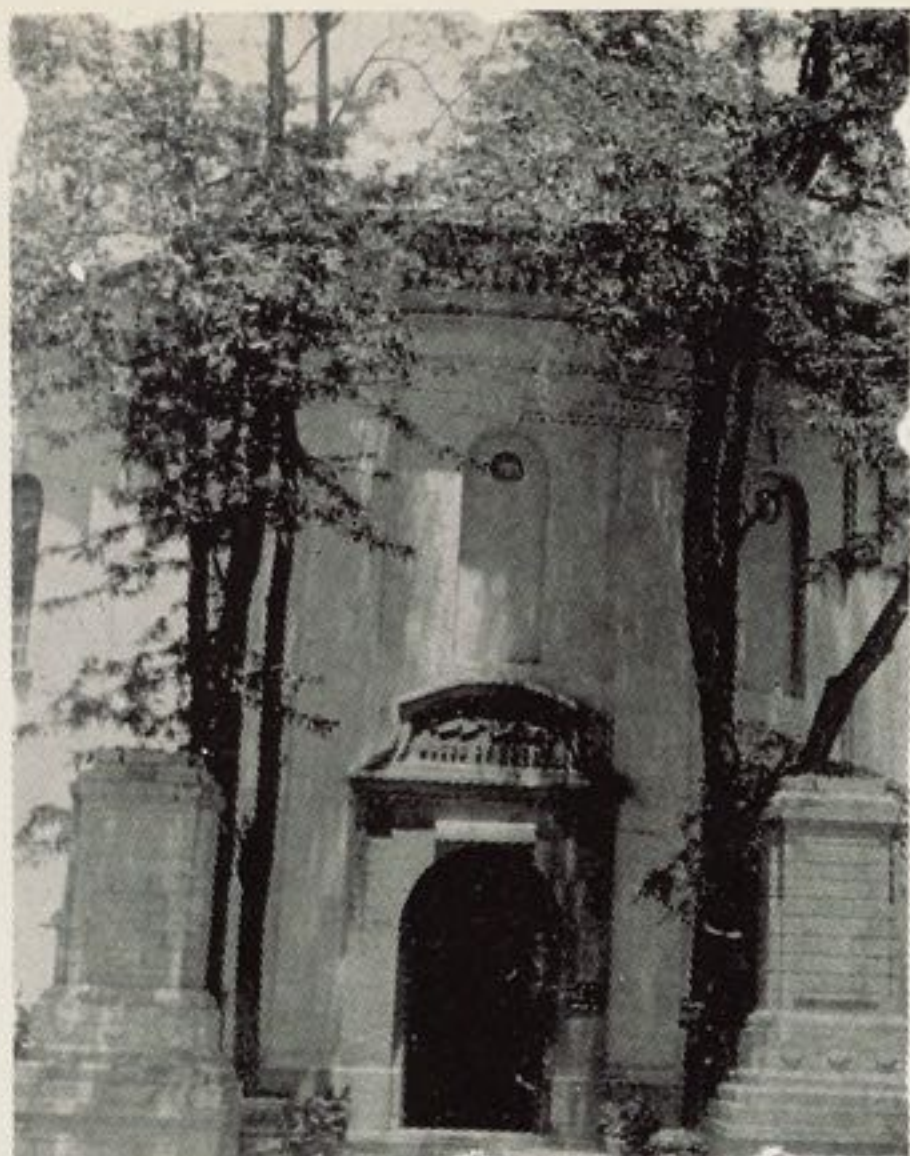
۲۰ ساله امریکادر ویتنام آغاز يك دوره دیگری

در آنسر زمین پنداشته میشود که در واقع

تأثیر همه جانبه آن در هند چین و مالاک همجوار هند چین و در نقاط دیگر جهان تبارز خواهد کرد .

از گنگ سراب

گنج کابل



نمایی از مدخل موزیم کابل

یکی از قسمت های مهم موزیم کابل، اتاق مسکوکات آن است، که در الماری ها و تیرین های کوچک و بزرگ آن، سکه های گوناگونی از ادوار مختلف و تمدن های مختلف تاریخ کشور ما، گذارده شده است. در میان این سکه ها، تعدادی از سکه های گنجینه چمن حضور یابیده می شود.

این گنجینه در حفاریات سال ۱۹۳۳ عیسوی از آنجا کشف گردید که شامل سکه ها و زیورات یونانی بود.

یک منبع موزیم کابل، در باره آن میگوید:

— آنچه از گنجینه چمن حضوری بدست آمده و شامل سکه ها و پارچه های زیورات می باشد، از نقره بوده و از دوره یونانیان می باشد، که تأثیرات نقوش نقود، هخامنشیان نیز، بر آن ها دیده می شود. آثار مذکور از نقره است، که از نظر علمی به سه قسمت جدا گردیده است.

منبع می افزاید:

— نقوذ یونانی، قسمت اول این آثار است که سی و چهار عدد آن از نقوذ آتنی و سی عدد آن، از نقوذ ایالات مختلف یونان باستان می باشد از جمله آن سی و سه سکه سکه درخمی (درهمی) است که با تصویر «اتنه» الهه زیبایی یونان منقوش شده و در سر اتنه بوم سر چپه یی دیده می شود که علامت افتخار آن زمان بوده است.

در یکی از رهنما های موزیم در قسمت مسکوکات ایالات یونانی نوشته شده که بیشتر آن ها دودرهمی و چهار درهمی است که بصورت واضح معلوم می شود و در بعضی آن ها که آثار هخامنشیان دیده می شود، تصویری با تاج بر سر و کمان در دست چپ و زو پین بدست راست، حک گردیده است. در مورد نقود بومی یا نقودی که شبیه بومی است، نکته جالبی که باید تذکر دهیم، شکل آن ها است،

کرده اند:

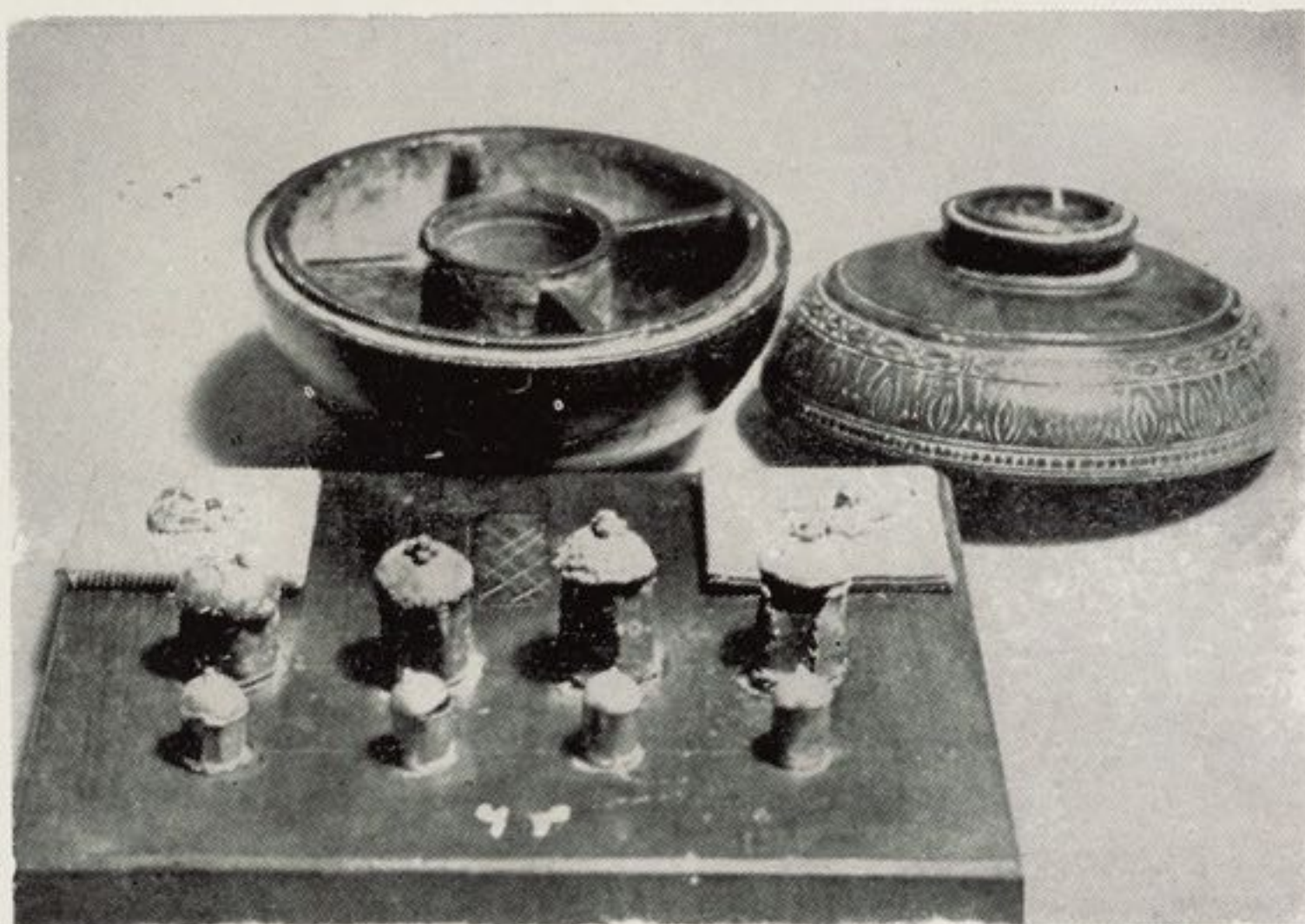
نمونه های هند سی گلداز، نقوش خرماتما، تصویر تنه قج و امثال آن شلو مبر ژه با ستان شناسی فرانسوی، در مورد این مسکوکات نوشته است:

«سکه های چمن حضوری کابل نسبت به مسکوکات قدیم هند، بیشتر به مسکوکات قدیم یونانی شباهت دارند. از خود می توان پرسید که البته این ها میله های قالبی متعددی هستند که با معیار های نقوذ یونانی بیشتر از دودر اسکندر، ساخته شده اند.

در کتاب رهنمای موزیم پیرامون ساختمان این سکه ها نوشته شده که نشر نقوذ نقره یونانی، منحصر به قلمرو هخامنشیان نبوده بلکه ازین حدود، قدم فراتر نهاده است. نشر معیار های نقوذ نقره یونانی، توأم با معیار دیگری بوده است، چنانچه شمس های قالبی معیار (پر سیک) در کابل از زمان های قبل از اسکندر و از تکسیلا کمی بعد تر بوده است.

درین کتاب تذکر رفته که: معیار (فنیقی) مقدونی در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد، موجودیت آن را، در ایالات مختلف این سرزمین شهادت می دهد و در قرن سوم در هند از طرف خاندان «موریا» ضرب

این نقوذ بحالت شمس های قالبی (میل های قالبی) در آورده شده اند و به اساس نظرات علمای باستان شناسی، آثار یکی از گنجینه کابل بدست آمده، را رای مشخصات جدیدیست، که آن ها را از روی اشکال آن به دسته های زیر تصنیف



یکی از غنایم باستانی کشور ما که در موزیم کابل موجود است.



نمی گویم که در پرده بنشین به کوه و دشت صاف و ساره بنشین

در پهنای سال ۱۳۵۲



۲- میزان:

مرحله اول پروژه آب آشامیدنی صحیفه زیار تچاه ولسوالی گذره افتتاح گردید.

۷- میزان:

مجلس عالی وزراء تهدید سیاست استقرار فیم را تصویب نمود.

• • •

قرار داد صدور ده هزار تن سنگ بیرایت از افغانستان به اتحاد شوروی، در کابل عقد گردید.

۴- میزان:

سیمیناری درباره شخصیت مولینا جلال الدین محمد بلخی و کارنامه های این عارف بلند پایه کشور آغاز گردید.

۱۴- میزان:

سنگ تهادت عمارت لیلیه لیسه خوشحال خان، گذاشته شد.

• • •

اسناد همکاری بین افغانستان و اتحاد شوروی برای آماده ساختن استفاده و انتقال نفت معدن اکتوت و احداث یک تصفیه خانه به طرفیت سالانه، یکصد هزار تن، در کابل به امضاء رسید.

۲۱- میزان:

برای یکصد و هفتاد خانواده مستحق در پروژه جدید آبیاری غوربند، زمین توزیع گردید.

• • •

سالگره نزول قرآن عظیم الشان، ضمن احتفالاتی تجلیل گردید.

۲۸- میزان:

وزیر معادن و صنایع، دستگاه پودربیرایت بلخمری را افتتاح نمود.



قرار داد همکاری متخصصین شوروی، در امور سروی معادن و جیالوجی افغانستان، برای سال های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ در وزارت معادن و صنایع عقد گردید.

۴- سنبله:

به اساس مشی دولت جمهوری ما یکپزارو دوصد و شصت جریب زمین، به یکصد و پنج خانواده بی زمین، در وادی هلمند توزیع شد.

۱۱- سنبله:

سنگ تهادت عمارت کلیتیک حیوانی، ولایت پروان توسط والی آنجا گذاشته شد.

۱۲- سنبله:

پروتوکل کمک های بلا عوض تخنیکي اتحاد شوروی در ساحة هوا شناسی افغانستان در مسکو به امضاء رسید.

• • •

وزیر پلان افغانستان، قرار داد مر بوط به فرضه و مساعدت بلا عوض عراق را، به افغانستان، امضاء کرد.

• • •

یکپزار و چهار صد و هشتاد جریب زمین دیگر در پروژه وادی هلمند، به خانواده های بی زمین توزیع گردید.

۱۵- سنبله:

موافقتنامه قرائن یتی بین دولت جمهوری افغانستان و دولت شاهنشاهی ایران، در وزارت تجارت به امضاء رسید.

۱۶- سنبله:

لیسه زراعت ولایت فراه که با صرف شش میلیون و شصت هزار افغانی اعمار گردیده است، توسط والی فراه افتتاح گردید.

یک فابریکه جدید نخ تاب در جوار فابریکه نساجی سید مرتضی به مصرف چهل و پنج میلیون افغانی، افتتاح گردید.

• • •

۲۰- سنبله:

قرار داد خریداری سیزده هزار دوک نخ تاب و چهار صد پایه ماشین بافت و ماشینری ملحقه آن برای فابریکه نساجی بلخ، به طرفیت تولیدی ده میلیون متر پارچه در سال که بالغ بر دو صد و ده میلیون افغانی میشود، در کابل به امضاء رسید.

از بالا به پائین

شاهلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم موقمی که بایکی از قضات در قصر ریاست جمهوری مصافحه می نمایند.

شاهلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم موقعیکه وزیر خارجه حکومت اتحاد ملی کمبودیا را در قصر ریاست جمهوری پذیرفته و با وی صحبت می نمایند.

شاهلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه دوکتور کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا را پذیرفتند.

اوناسیس وزنهایش



اوناسیس در تمام طول عمر خود به آنچه علاقه داشت پول بود. اینکه این پول را چگونه بدست بیاورد برای وی تفاوت بود. باپوم میتوا- نیست همه چیز را بدست آورد از قبیل زن، کشتی، جزیره و احترام و حیثیت اکنون که از جهان چشم پوشیده بار دیگر موضوع زنهای و پولهای وی در مطبوعات جهان مورد بحث و گفتگو است مقاله ذیل که از شترن ترجمه میشود مطالب جالبی را در باره این مرد باز میگوید.

قبل از مرگ :

اوناسیس اکثراً از خواب بزمیخاست و بار دیگر در بسترش دراز میکشید و این بگونه زنهای منحرف ریپر بان هامبورگ بود که مشتری آن خویشرا هرساعت میپذیرند. اونا سیمس از ناحیه کارهای تجارتی خویش همیشه نارام بود زیرا پیوسته تلفون اطاقش بصدا می آمد که وی ناگزیر بود فوراً جواب قاطع بطرف مقابل بدهد.

این کار عابری نامبرده هیچوقت بحیث یک قربانی تلقی نمیکردید او خودش عقیده داشت که «اگر در طول یکسال شبانه سه ساعت کمتر به خوابی در یک سال شش هفته کمایی میکنی» و به این ترتیب پیشرفت بزرگی در کارهایت پدید خواهد گشت. حقیقت این بود که او کمال ارزش داشت که هر وقت و همیشه جلو باشد ولو که به هدف مطلوب خویش رسیده میبود.

اما ژاکلین آخرین همسرش بیدار خوابهای شبانه شوهرش را بیپرده میبنداشت و لهذا به منظور حفظ زیبای و قشنگی خویش را از ماده ۱۹ و ۱۷۰ قرار داد نکاح خط استفاذه میکرد. حسب این مواد زن و شوهر حق داشتند در اطاقهای جدا گانه

اوناسیس با معشوقه اش - ماریا کالاس در یکی از کشتی سوارهای مشترک شان در عرشه کشتی کریستانا در همین مسافرت بود که ماریا کالاس از کف جیووانی بدر رفت.

و با عرضه نرخهای مناسب منافع خوشوقتی او افزوده میشد. چنانچه بعد از جنگ عمومی اول و دوم از همان اول مرحله باشامه اقتصادی خویش دریافت که جهان سخت نیازمند انرژی خواهد گشت لهذا به تاسیس یک قافله بزرگ سفایین نفت کش برزد سود سرشاری بدست آورد.

تاکها از سرمایه دیگران :

شما خواننده محترم چه فکر میکنید؟ آیا و ناسیس سرمایه دار دلاوری بود که تا تکر هارا بسرمایه خود تعمیر میکرد و به این ترتیب سرمایه خودش را به بخت و طالع میسپرد؟ آیا وقتی تا تکرهایش آماده حمل و نقل میشد میترسید که مصرف خرجش را پوره نخواهد کرد؟

و ازین ناحیه خساره برمیداشت؟ وایا این اندیشه اورانج میداد که اگر تا تکرهایش متوقف گردد و سرمایه اش را کد خواهد ماند؟ البته برای یک سرمایه دار دیگر همه این سوالات وارد و جالب بود ولی برای اونا سیمس این حرفها مفهومی نداشت.



اوناسیس بنا بر توصیه خودش در جزیره اسکور پیون بخاک سپرده شد. نامبرده جزیره موصوف را در سال ۱۹۵۹ خریداری و آنرا بشیوه قشنگی در آورده بود.

رخ داد که برخی به نفع و برخی هم به ضرر او ناسیس بود و اینک يك يك برای شما بر میشمیریم .
مساعده برای اونا سیس این بود که در روزهای بحر بیماری توقانی شدیدی رخ داد در آن شوهر ماریا کالاس بیمار شد و ناگزیر گردید در يك کابین کشتی بستری شود و اونا سیس و ماریا کالاس برعکس ازین دریانوردی حفظ فراوان بردند و در خلا لا یس بقیه در صفحه ۵۶



وقتی که اونا سیس در پاریس تحت عمل جراحی قرار گرفت ژاکلین مرتبا به عیادتش میرفت درین عکس کریستاندا دختر اونا سیس با مادرش در شفا خانۀ دیده میشوند .

اونا سیس با موسسات سازنده تانکرها قرار دادهای طویل المدتی عقد کرد و بعد این قراردادها را به بانکها و موسسات بیمه رویت داد و برویت اسناد مذکور از شخصیت تا هشتاد فیصد از بانکها قرضه بدست آورده در حالیکه پوره آگاه بود که این از پهلوی آن منافع سرشاری بدست تانکرها به کار انتقال مواد سوخت خواهند پرداخت و وی بدون تردید خواهد آورد. وقتی همه این مراحل طی میشد بسا ختمان تانکرها میپرداخت .
ربعی که از قرضه به بانکها تادیه میکرد همیشه يك بخش كوچك منافی را تشکیل میداد که از کار حمل و نقل مواد سوخت تانکرها بدست می آورد. در سال ۱۹۵۰ این یونانی زرنگ برای بدست آوردن سرمایه بیشتر قدمی فراتر گذاشت به این معنی که در سال مذکور به تاسیس بزرگترین و عصری ترین بحریه صید و هیل اقدام نمود. سازماندهی این بحریه به کمک و تجربه نخستین شرکت صید ماهی و هیل المان صورت گرفت. شرکت موصوف کارشناسان لایقی داشت .
خلص اینکه او ناسیس به هر کاری دست میزد نفع سرشاری از آن

کار بدست آورد درین کار نیز سود بیشماری نصیب شد. اما دفعات در سال ۱۹۴۵ یکی یکبار دروازه جهنم بروی اونا سیس باز گردید زیرا سفاکین صید ماهی وی در آبهای دست بفعالیت زدند که دولت پیروانرا جزو قلمرو خود اعلام کرده بود. در نتیجه بیسن ملاحان اونا سیس و محافظین ساحلی پیرو تصادمی در گرفت و در نتیجه سفاکین او ناسیس مدتی در بندرگاه پیرو توقیف گردیدند. مشکل اونا سیس وقتی جدیتر شد که يك ملاح نارویژی شایع ساخت که سفاکین صید ماهی اونا سیس پنج صدو هشتاد و يك عدد ماهی و هیل را بصورت غیر قانونی صید کرده و این شکار هم خارج از تاریخ معین شکار بعمل آمده است. برای اونا سیس البته دردسر بزرگی بشمار میرفت مخصوصا که خود اونا سیس در ایالات متحده امریکا به اتهام فرار از مالیه و اینکه سفاکین خود را از پرچم کشور های دیگری جا زده تحت تعقیب بود .
شما چه فکر میکنید آیا او خود را درین ماجری مقصر میدانست و آیا وجدانا احساس رنج میکرد؟ برعکس هیچگونه تاثیری برایش دست ندارد. زیرا سرمایدار شارلاتان یونانی که بحریه شکار ماهی خویشرا بهشش





دكتور پژواك وزير معارف هنگاميكه از لوحه مكتب امانى پرده را بر مي دارد.

در پهنای سال ۱۳۵۳

۱- عقرب:

۲۲- سنبله:

دومین جلسات منطقه چهارم شبکه خبری آسیا در کابل افتتاح گردید.
 موافقتنامه مساعدت بلاعوض معادل یکصد و چهل و هفت میلیون ین کودک- میاوی با جاپان، امضاء گردید.



۱۱- عقرب:

شوروی برای ساختمان گالری های شاهراه سالنگ امضاء شد.

موافقتنامه تحقیق مشترک در ساحه باستان شناسی بین افغانستان و جاپان در کابل عقد گردید.

۱۱- جدی:

سال بین المللی زن با پیام پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ملی محفلی در کابل ننداری تجلیل گردید.

فابریکه چینی سازی شاگر، بعد از هشت سال رکود دوباره، به فعالیت انداخته شد.

۲- قوس:

۱۵- جدی:
 دهبود دیپاوی، او متصوف عالم، ملی شخصیت بایزید رویشان دمیرینی دکلورسومی کالیزی بین المللی سیمینار، پراستل شو.

پروتوکل همکاری تخنیکي در ساحه نفت، بین دولت جمهوری افغانستان و جمهوریت عراق، در کابل عقد گردید.

۶- قوس:

۲۵- جدی:
 سال بین المللی توریسم در حوزه جنوب آسیا در هتل انتر کانتی ننتال تجلیل گردید.

موافقتنامه تجارتی، برای انکشاف بیشتر روابط تجارتی، بین افغانستان و کانادا، در وزارت تجارت به امضاء رسید.

۱۱- قوس:

۸- دلو:
 موافقتنامه قرضه دویسیون دالر بمظنور تمویل مصارف اضافی لین انتقال برق کجکی امضاء گردید.

پروتوکل تجارتی بمظنور توسعه تجارت، بین جمهوریت افغانستان و چکوسلواکیا در وزارت تجارت به امضاء رسید.

۱۴- قوس:

۱۳- دلو:
 یکپزار و ششصد و هشت جریب زمین دیگر، در پروژه وادی هلمند وارغنداب به یکصد و سی و چهار خانواده بی زمین توزیع شده است.

سنگ تهداب عمارت وزارت اطلاعات و کلتور توسط پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و پناغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه، در جوار عمارت مطابع دولتی گذاشته شد.

۲۰- قوس:

۱۵- دلو:
 شبکه آب مشروب منطقه قلعه تک ولسوالی کوز کتر افتتاح گردید.

اداره انکشافی ملل متحد، معادل بیش از دهملیون دالر مواد غذایی به افغانستان کمک بلاعوض می نماید.

۲۰- قوس:

۱۷- دلو:
 پروتوکل تبادل اموال بین دولت افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی برای سال ۱۹۷۵، در وزارت تجارت به امضاء رسید.

موافقتنامه قرضه چهارده ملیون دالر، مربوط به تمویل مصارف اسعاری، ساختمان دروازه های پرچاوه بند کجکی، از طرف هیات مدیره بانک انکشاف آسیایی تصویب شد.

۸- جدی:

۱۷- دلو:
 ریغوم بنیادی معارف افغانستان در معرض قرار داد دولیم ملیون روبل قرضه اتحاد اجرا قرار گرفت.



رئیس پلان وزارت معادن و صنایع و مستشار اقتصادی سفارت کبرای شوروی هنگام امضاء اسناد همکاری بین افغانستان و اتحاد شوروی

روز همبستگی کارگران سراسر جهان

وحل پروبلم های زنان کارگر

در افغانستان

نوشته : راحله راسخ

دوین سال است که اول ماه (می) روز همبستگی کارگران سراسر جهان رسماً از جانب دولت جمهوری افغانستان تجلیل می‌گردد و برای نخستین بار است که در تقویم سال، اول ماه (می) را مثل همه کشورهای مترقی جهان بنام روز کارگر یادداشت نموده‌اند.

دولت جمهوری افغانستان از همان آغاز بنیاد نیک خدمت به کارگران ایجاد دموکراسی واقعی را بر مردم افغانستان وعده داده و در بیانیه خطاب به مردم این تصمیم از طرف رئیس دولت و صدراعظم بشاغلی محمد داؤد علما تحلیل و چنین ابراز شده است.

((دولت جمهوری در جمله نخستین اقدامات خویش حداقل دستمزد کارگران را متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعت کار، کارگران تعیین خواهد کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت.))

بنابراین هدف و آرزوی عالی رئیس دولت افغانستان درین زمینه یعنی تعیین حداقل مزد کارگران در مقطع امکانات زمانی و تعیین ساعات کار کارگران از جمله کارهای اولیه ای بود که شکل عملی را بخود پیدا نموده و بنابر همین تصمیم تبعیضی را که از لحاظ ساعت کار از زمان های دور موجود بود از بین برده

و اضافه کاری کارگران را همراه به روز های تعطیل پرداخته و کار شاقه و جبری یعنی بیگاری را رسماً ملغی نموده است.

در بیانیه خطاب به مردم افغانستان باز هم درباره زندگی اجتماعی کارگران ارشاد گردیده است :

« دولت قانون مترقی و دموکراتیک کار را بمنظور اصلاح و بهبود شرایط کار و تأمین مسئولیت حقوق فردی و اجتماعی کارگران صنعتی و زراعتی وضع و تطبیق خواهد کرد.))

به ارتباط تعیین اوقات کار و لغو کار اجباری و بیگاری و اجرای معاش اضافه کاری کارگران و ایجاد کو پراتیف های وسیع و بیمه های صحتی در آینده می‌توان اذعان کرد که در اهداف عالی دولت جمهوری توجه جدی نسبت به وضع زندگانی کارگران بعمل آمده و با اصلاحات بنیادی که در ساختمان آینده وطن در نظر است همراه با همه مردم افغانستان کارگران نیز در فضای آرام و آسوده ای زندگانی خواهند نمود و دولت جمهوری ضمن تصمیمات و اقدامات انسانی در حیطه امکانات و وسایل دست داشته

توجه به حیات کارگران داشته و در حصه لغو کار کودکان و سالخورده گان نیز عملاً گام های جدی برداشته که از توجه و دید درست نسبت به وضع کودکان یعنی آنانی که آینده به ایشان تعلق داشته و سالخوردگان که عمری در خدمت وطن بوده اند سر چشمه میگیرد.

همچنان ماکولات برای همه کارگران در سراسر کشور که سابقاً برای همه کارگران میسر نبود چاره سازی شده و اجرای کوپون

در همه محله های کارگر نشین در نظر گرفته شده و ماها نه پنج سیر آرد کوپونی برای کارگران داده می‌شود.

اگر از توجه و نظر داشتی که در حصه زندگی کارگران بعمل آمده بگذریم دولت جمهوری افغانستان در حصه زنان کارگر که با مشکلات و پرابلم های گوناگون محیطی و اجتماعی در قبال ریسکه های وطن به کار مشغول اند نیز دقت و توجه جدی معطوف داشته، تسهیلات قابل یاد آوری در زمینه فراهم نمودن که از جمله رخصتی ایام بار داری و بعد از ولادت با اجرای معاش اصلی را می‌توان یاد آورد.

از سوی دیگر تصمیمی درباره اینکه زنان کارگر در معادن به کار نه پردازند و کارهای ثقیل به ایشان داده نشود از جمله ایجاد شرایط خوبی است که زنان کارگر مهالک دیگر بخاطرش سالها به مبارزه پرداخته اند. ازین گذشته قابل یاد آوری است که زنان کارگر مثل مردان کارگر در کارهای محوله باسر فرازی و برده باری در عقب ماشین های غول پیکر قرار گرفته و در تولید ملی سهیم اند که از جمله از کار زنان کارگر در قبال ریسکه های نساجی کشور می‌توان یاد آورد.

همینطور هم در عقب ماشین های نان پزی سیلو ها و کترین های انتقال پلیت ها و منتاژ کاری ساختمان های جدید سهم فعالانه داشته و به هموطنان خدمت می‌نمایند.

به ارتباط آنچه گفته آمد جا دارد به مناسبت برگزاری روز کارگر در افغانستان ضمن تبریکی

و شادباش این روز به زنان و مردان کارگروطن مختصراً از تاریخچه روز کارگر یاد آوری بعمل آید.

در سال ۱۸۸۶ روز اول ماه می کارگران شیکاگو ایالات متحده نسبت تعیین ساعات کار و اعتراض بخاطر اخراج کارگران از کار به تشکیل اجتماعاتی پرداختند.

بعد از سال ۱۸۸۹ بنابر پیشنهاد کارگران امریکا و تصویب کنفرانس بین المللی کارگران اول ماه (می) عیسوی بحیث روز کارگر رسمیت شناخته شد که بعد از آن همه ساله در کشورهای جهان این روز بنام کارگران تجلیل می‌شود و خواسته های کارگران هر کشور توسط کارگران مطرح می‌شود.

با اینکه بیشتر از نیم قرن و کمتر از یک قرن از آنروز می‌گذرد به تعداد کشورهای که این روز را برگزار می‌نمایند افزایش بعمل می‌آید شادیم که در افغانستان عزیز نیز ازین روز پرافتخار رسماً تجلیل می‌شود.

لطفاً به صفحه ۱۸ مراجعه شود

قصه‌ای از غصه‌ها

تهیه و ترتیب از مریم محبوب

بدون پر کویی وبدون حاشیه
پردازی قصه امرا برای تان تحریر
میکنم.

دوماه از آن شب سپری میشود.
گفتم دوماه، یعنی مشکل من از همان
دوماه قبل آغاز یافت و روز ها این
مشکل مرا با خود مشغول ساخت.
گرچه مشکلم را با همه دوستان
نزدیک و صمیمی ام در میان گذاشتم
ولی متاء سفاکه سر انجام به در-
ماندگی گراشید و نتوانستم گره از
مشکلم بکشایم. ناچار خواستم تا
شما به فریاد من برسید و مرا ازین
تنگنهای خفه کن که نابودم خواهد
کرد نجات بدهید.

آن شب طبق معمول عده زیادی از
دوستان نزدیک و جوانان هم س-
نالم به منزل مامی آمدند من که
شخصاء علاقه مند این گونه پارسی
ها و جوش و خروش ها بوده و هستم
و چون شب های دیگر شیکترین لباسم
را پوشیدم. تا اندازه سرو صورت مرا
آرایش ملایم و دخترانه دادم و منتظر
ماندم. تا آنکه مثل همیشه مجلس
ساعت هشت شب آغاز یافت. نا-
گفته نباید گذاشت که در گذشته ها
یعنی آن زمانیکه اصلا از پارتی و شب
نشینی در خانه ما خبری نبود. دختر
کمرو و خجالتی بیش نبودم. زمانیکه
میخواستیم با جوانی از اقارب احوال
پرسی کنیم اولاً حدس میزدیم که این
احوال پرسشی از خود شهادتی بکار
دارد. ولی بعداء احساس کردم که ز
زدیف دیگر همسا لانم بدور هستم
ناگهانی هوس کردم که باید من هم
به مثل دیگران لباس بپوشم. به-
مجالس بروم و مهمانی بدهم خود را
آراسته بسازم و ازین قبیل گپ ها.
این مفکوره زمانی در ذهنم ایجاد شد
که احساس کردم دیگران از من کناره
گیری میکنند و در عین حال شاد و ترو
سرحال تر از من هستند. و آن زمان

شروع صنف دوم پوهنخی بود.
این مسئله را با مادر و پدرم که تا
اندازه ذهن روشن دارند در میان-
گذاشتم. پدرم موافقه نمیکرد. مادرم
نیز جمله مخالفین سر سخت این
گونه پارتی های است که بالا خره جز
پشیمانی و ندامت نتیجه ای ندارد.
زیاد کوشیدم که بتوانم با دلایل
منطقی آنها را قانع بسازم. این-
اندیشه روز بروز سنگین تر از گذشته
در خیال و خاطرم جان میکرفت و مرا
و میداشت تا هر روز مادرم را به
اصطلاح «نق» بزنم. و بالا خره موفق
شدم تا بر آنها پیروز گردم و قرار
برین شد که بعد از یکماه چنین
مجلس های اما مختصر تر و اقتصادی
تر به منزل ما برپا شود و من هم
با امقابل با دختران خاله و کاکایم
به پارتی های که دعوت میشدند بروم.
چون فرزند ناز دانه و ناز پرور فامیل
هستم بالاخره قبول کردند. باور
کنید آن روز آن قدر خوشحال بودم که
احساس میکردم همه دنیا را برایم
بخشیده اند. و بدین گونه مسند
محقق شب نشینی ها راه یافتیم
و توانستم خود را منحیت دختر جوان
معاشرتی تبارز دهم. روز ها و روزها
و شب ها یکی بعد دیگر آمدند و رفتند
و در مرور ایام این مجالس بزرگتر
و بلاوقتر میشد. پدرم مادرم بدون
دخالت در کار های من وبدون پرسش
و جویان مرا گذاشته تا آنجائیکه
دلم میخواهد به تشکیل دادن چنین
مجالس از دیگران سبقت بگیرم.
آن شب هم طبق معمول عده ای از

دوستان نزدیک و جوانان همیشگی
به منزل ما رجوع کردند همه جایراز
خنده و هلهله بود از درو دیوار
شاری و نشاط می بارید فضای اطاق
مماواز عطر های گونا گون رعشه
آور بر شده بود.
اوایلایم موسیقی با خنده ها و غلغله
ها در هم می آمیخت. بوی سر گیج
کننده ای سگرت همه را در خویش
غرق ساخته بود. من هم برای بدیاری
بیشتر مهمان ها این طرف و آن میرفتم
شاد و سر مست خوشحال و خندان
و بی خبر از دنیای دیگران... اما...
ناگهان دو نگاه به مثل دو تیر از کمان
رها شده مرا از پا افکند و احساس
کردم میخواهد مرا ببلعد و نا بودم
کند. چهره اش به کلی بیگانه و نا
آشنا بود. برای اولین مرتبه او را در
منزل مان میدیدم. هر چند فکر
کردم تا شاید بتوانم او را بشناسم
موفق نشدم تنها و آرام در گوشه
بی خریده بود و هاله از دور غلیظ
سگرتش چهره اش را از نظر مخفی
میداشت.
وقتی احساس کرد هدف تیر-
نگاهش قرار گرفتم با حرکت نا-
محسوس و بازر نکردنی خود را بسوی
دیگری مشغول کرد و طوری وانمود
ساخت که به موسیقی گوش فرامی
دهد. چون از يك جانب مهمان گفته
میشد و از جانب دیگر نسبت به
سایر بیگانه تر بود بیلزوم نبود که

نزدش میرفتم و با او آشنا میشدم. به
همین علت و کششی عجیبی که در
حالت نگاهش نهفته بود مرا واداشت
تا هرچه زور تر با او آشنا شوم.
در تصمیم خود مردد بودم. هیچ
نمیتوانستم باور کنم که چنین زود و
باسمیری شدن چند ثانیه گرفتار
مردی شده باشم که بکلی بیگانه و نا
آشنا جلوه میکرد.
بالاخره با قدرت باور نکردنی به
طرفش کشانده شدم. وقتی دستم
را به عنوان آشنایی فشار میداد و ریا-
فتم که چقدر خوشحال است از اینکه
من بسویش رفته بودم. بهر حال
شروع آشنایی ما که بعد ها طوفان
های ویران کنی را در پی داشت از آن
شب بود. بعد ها هم یکی دیگر خود را
یاد رستوران و یا تیلیفونی ملاقات
میکردیم. او مصمم تر از روز های اول
پافشاری میکرد که باید با هم ازدواج
کنیم. مردی شیرینی به نظر میرسید
خوش صحبت و متین بود. بالا خره
پدرمادر دوستان همه و همه از این
افتضاح و رسوایی با خبر شدند و در
همه جا پخش شد که ما و میخواستیم
نامزد شویم. هنوز وسایل مقد ماتی
شیرینی خوری آماده نشده بود که
دریافتم به چه خلای عظیمی افتاده ام.

فوتو راپور از مرتضی روشن

بیباکه

بریم

به مزار



سالنگ زیبا وشاعرانه در مدخل دره باین منظره بدیع مسافراخوش آمدید میگوید .

مسافرین درسکوت دلپذیری قرار دارند. شاید آن‌ها هم حس می‌کنند که نادرست خواهد بود، تا طبیعت به این زیبایی رابا گفتگوی معمولی معاوضه کرد . دریا آرام آرام بسترش را عمیق‌تر می‌سازد در حالیکه سرک در کنار کوه باز هم تادیده کار می‌کند ادامه دارد. بالاخره این سرک در آنجاها، جاییکه سه‌نوع کوه را چشم می‌بیند و آن عبارت از کوه‌های خاکی و سنگی کوه‌های نیمه برقی و کوه‌های پربرف است مدفون ورق بزنید

است نباشد، می‌توان گفت که طبیعت اینجا را برای زیبایی آفریده است. جاده ارتفاع می‌گیرد، دریاتند ترمی شود. علامات زندگی آهسته آهسته آغاز می‌یابند. عده رادر تلاش زندگی می‌یابم. پسران که گویا رونده مکتب اند، دسته جمعی از سرک به بایان می‌آیند. بعضی‌هام عده‌آزین متعلمین روی پلچک هانشسته و گرم قصه‌گویی دیده می‌شوند. از همسفرم می‌پرسم که اسم مکتب آنها را بگوید. او مکتب متوسطه سالنگ را معرفی میکند. موتر بنزه خلی آرام حرکت می‌کند

ماجریان دارد نظربدوزم یک طرف سرکوه سربلک کشیده موتر مارا مشایعت می‌کند و بطرف دیگر دریا که در کناره های آن درخت های توت و چنار شانه شده است دیده می‌شود. خانه‌ها را از سنگ می‌یابم و طبیعت رابا آنکه خشن حس می‌کنم، خیلی رومانیتیک وشاعرانه می‌یابم.

زراعت آرام آرام کم میشود، فقط درخت ها و بعضا یگان کردخاکی که در کنار کوه قرار دارد دیده می‌شود اگر وجود خانه‌های کوهستانی که یکی تقریبا بالای دیگر اعمار شده

ما و دوستانی که در هفته گذشته با آن ها معرفی شدید سفر شمالی را آغاز کردیم. این سفر طولانی از چاریکار آغاز یافت . قصه گل غندی را در هفته گذشته برایتان گفتم . اینک که راهی مزار شریف هستیم دلم می‌خواهد، شما هم خواننده های محترم ژوندون درین سفر با ما همراه باشید .

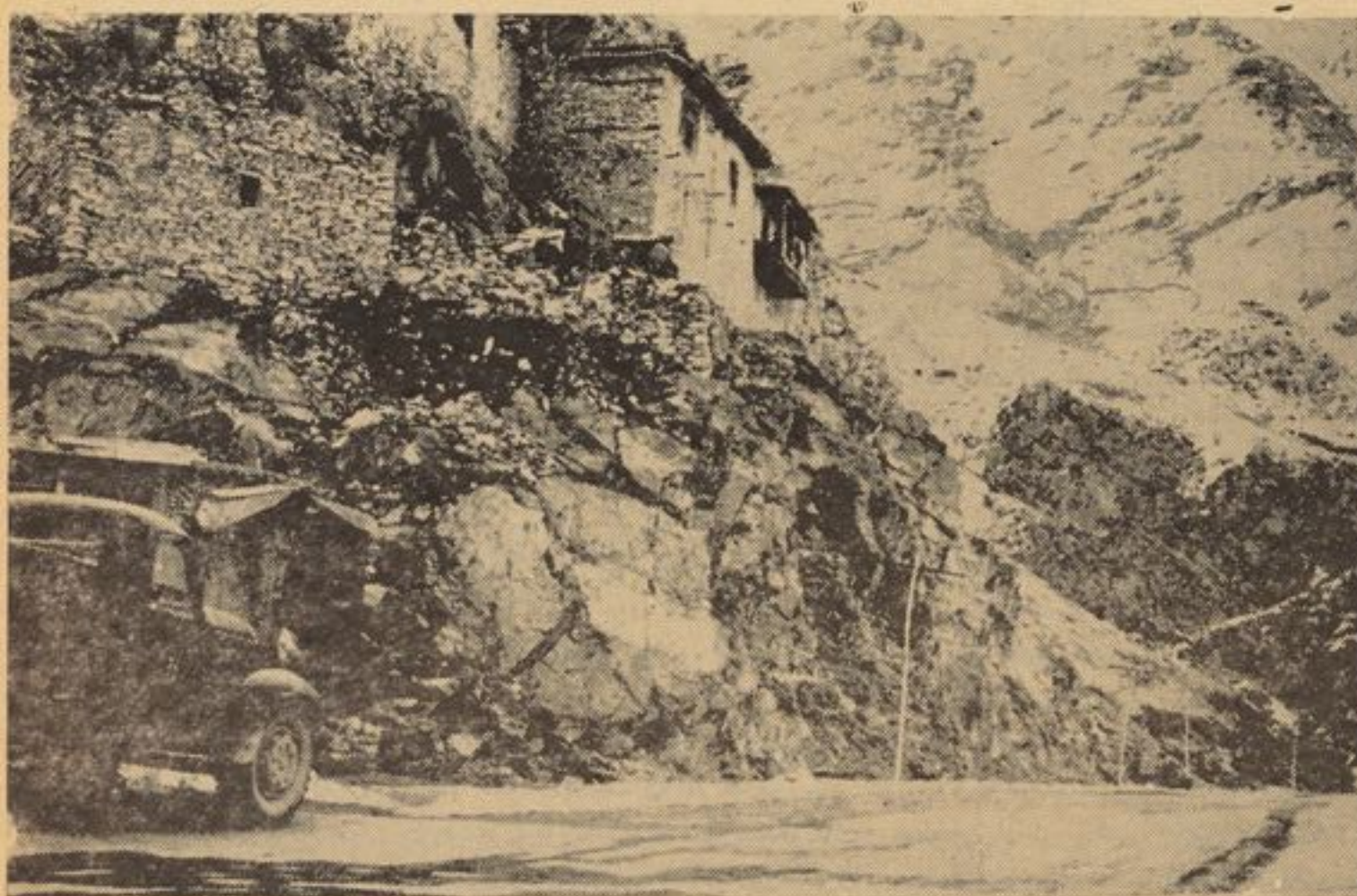
همراه باشید تا از طبیعت زیبا لذت ببریم و بهتر با مناطق شمالی سر زمین خود آشنا شویم .

ساعت هفت صبح است . آفتاب ترازو سر کشیده همه جا را شاعرانه ساخته است. درست راست سرک راه هوفیان بارغوان زار خود، دل را اذدل خانه بیرون می‌آرد. دوستان درچشمان من تعجب رامشاهده می‌کنند و من برای اینکه خیلی هم تادیده و نا آشنا با سرزمین خود معرفی نشوم، سر خیم می‌اندازم.

آرام آرام زیبایی هارا سنگ های خارای خورد و بزرگ نابود می‌سازد البته بسمت چپ سرک پروان سربیزی دوام دارد، اما در قسمت راست سرک خاک هارا کنار هم انباشته اند. دوستی بدادم میرسد و از پروژه آبیاری پروان که زیر کار است نام می‌برد.

موتر شرکت حاجی یعقوب با سرعت سرسام آوری پروان را پشت سر می‌گذارد و با بسوی جبل السراج می‌رویم . پل متک را آشنا می‌یابم . بیادم می‌آید که دوستان زیادی از فامیل ما نصور پل متک می‌انداخته اند و از اینرو باینکه از پل متک می‌گذریم، بیگانگی همیشگی رادر خود احساس نمی‌کنم .

یکزمانی قصه های زیادی از دره سالنگ شنیده بودم. این دره را واقعا درخور قصه و ستایش می‌یابم. موتر مانند سرعت خود را می‌بازد و من فرصت این را می‌یابم که بهتر به دامنه های کوه و دریای خروشان که از سمت مقابل



مردمی که باسختی های سالنگ با خنک ها و بر فباری های آن آشنای قدیم اند در کمره های خانه سنگی زندگی دارند .

میدانیم که خنده های مابغاطر اشعاری است که خواننده آن هارا (شاه فردگویان) می خواند. لب لعلش بوسیدم بمن گفت که ای ناقابل ناکرده کار آهسته آهسته موتر ماسالنگ راعقب میگذازد. از تونل های سر بسته و سرباز می گذریم. تونل سر بسته را ۱۸۰ چراغ کهنش عدد آن سبز است روشن می کنند.

دوستان تذکر میدهند که سالنگ ۲۴ ساعت زیر مراقبت عمل حفظ و مراقبت سالنگ قرار دارد و من هم گفته های آنها را قبول می کنم چون در اینجا و آنجا عساکر قوای کار و حفظ و مراقبت رومی بینم.

برف در طول راه، در کنار های سرک دیده می شود و دوستان تبصره می کنند که برف حتی در ماه های جویا هم می بارد.

عکاسی هارا به بازگشت میگذرم، چه فکر میکنم که اگر از عهده یادداشت ها و تبصره ها هم برآیم کاری مهمی را از پیش برده ام.

اینک سواری هارای طرف دیگر سالنگ می شوند کوه های از جنگلات و دریا دو باره هم سفر مامیشود. دوشاخ و حتی تانک های خنجان توجه مسافری را آهنگ های دل انگیزی جلب می کند در چهره ها نگاههای اثر خستگی و ناراحتی سفر دیده می شود بعضاهم قطی های نوار دست بدست میگردند.

در خود هم احساس اندکی ناراحتی میکنم. دوستان خموش اند. راننده تندروی را آغاز کرده است. جاده از بالای به پایان میرسد یکبار متوجه میشوم که قسمت های بالایی خنجان رسیده است و بابرک زدن موتر یک تکراری نوار در موتر از یکی بدیگری پاس داده میشود.

موتر زود حرکت می کند. بوی نوار فضای موتر را آلوده می سازد. سرودهای محلی ختم می شوند. سرک که آرام آرام مارا از کناره های دریا و سرسبزی هابه پایان میرد به وادی سرسبزی هدایت می شود.

حیوانات، روی سرک قهریده می شوند. بعضا مردم هم در اینسو و آنسو بنظر میخورند دوستم می گوید که خنجان رسیده.

امیدوارم خواننده عزیز خورده نگردد که او را در خنجان رها میکنم، ادامه این سفر تنها در هفته آینده برای مامیسر خواهد شد. عکس هاییکه می بینید همه را در راه بازگشت تهیه دیده ام از طرف باد و باران و از جانبی هم تندرانی های موتر و ان کمتر مجال عکاسی را بمن داده است امید می کنم تخته هاپسندافتند.

موتر تند رو او را نه شنوند. صدای هم آهنگ فضای موتر را بر می کند گفتیم که بهای بوسه ها چندان است گفتا که بهای بوسه ام صد جان است دوجوکی عقب تراژ من دوسیه سر رولج نشسته اند که خنده ها ستیریوی شان خلای مونوتون بودن آهنگ های هم آهنگ را که از تیپ ستیریوی موتر برون می آید پرمی کند. در واقع من هم با آن هایکجای خندم و همی ما

بحث می کنند من به رفیق پهلویی ام نظر می اندازم و با وجود اینکه در دلم خیلی گفتنی دارم دلم نمی خواهد سکوت را در هم بشکنم.

در ایور موتر خیلی پر ذوق و در واقع شوقی کاملی است در لحظاتی که از کسی صدایی بلند نمی شود، حلقه تیپ را روی تیپ ریکارد (گست) می گذارد. در واقع او بداد سوار ری هادی رسد تا شخی سالنگ و ناله های ماشین

می شود. آبادی ها، خانه ها و کوردهای گل آلود فقط آنجا به نظر می خوردند که طبیعت اند کسی با مردم سر لطف داشته است.

سرک مارپیچان در دل کوه جای میگیرد. کوتل شیب تر شده می رود درون موتر من و دوستانم و همی مسافری احساس سردی می کنیم. از عقب موتر صحبت دو دوستی شنیده می شود که از سالنگ و سرمای سخت آن

افغانستان، در آغاز قرن چهارم قبل از میلاد انتشار یافته است. گنج تپه مر نجان:

در جریان حفاریات دیگری که در سال ۱۹۳۳ در تپه مر نجان صورت گرفت و درین حفاریات هیأت باستان شناسان فرانسوی حصه داشتند در پای زینه معبد بودایی «امیانی» بر ۱ ز سکه بدست آمد.

در داخل این امیان دوازده سکه طلایی، کو شانو ساسانی، به شکل جام، سه صدو شصت و هشت سکه نقره بی از درخم (درهم) های ساسانی وجود داشت.

راول کوریل با ستان شناس معروف که این سکه ها را مطالعه کرده عقیده دارد که یکی ازین مسکو کات طلایی کو شانو ساسانی بوده و متعلق به بهرام دوم (۲۷۳-۲۷۵ میلادی) می باشد.

ده عدد آن به یک حکمران ناشناس منسوب شده و یک سکه باقیمانده، از روی نوشته اش تشخیص گردیده که متعلق به «اور میزد» است.

نکته جالب دیگر این است، که هنوز زبانیکه بروی این مسکو کات نوشته شده، شناخته نشده و رسم الخط این زبان، از الفبای یونانی اشتقاق یافته است.

تو ماس با ستان شناس دیگری، عقیده دارد، که این رسم الخط و زبان بنام «تخاری» یاد میگردیده است. درباره مسکو کات نقره این گنجینه که در رخ های ساسانی است، اظهار عقیده شده که سه صدو بیست و شش دانه آن، از شاهپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) بیست و هشت عدد آن از اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ میلادی) و چهارده عدد آن از شاهپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ میلادی) می باشد.



بقیه ص ۵۰

گنج کابل

این سکه ها صورت می گرفت معیار «اتیک» پس از یک بر خور و ورقابت با معیار قبلی، در زمان امپراتوری اسکندر رو یکار آمد و با وجود دو ران مختصر معیار قبلی در زمان «سیلو سید» و بعد ها در وقت «اوتی میند» در باختر حفظ گردید، ولی به هیچ صورت از هندو کش قدم فرا تر نگذاشته است.

در نشریه های موزیم، در مورد معیار چهارم نوشته شده که شامل نقود هند باختر است، که در اوایل قرن سوم قبل از میلاد رواج یافته است. این نقود از ابداعات سیتیلا کنندگان «اوتی میند» هند بشمار

نویسنده : شاه محمد وفی
مترجم : ش



شاعر بزرگ انساندوست

قسمت چهارم

مرکزی شنبه، مثلا هنگامی که مو سیمبارش
آغاز می یابد، در هر یک از دهکده ها، جوان
دختران محل برای تفریح دور هم گرد آمده بر
شاخه های درختان (منگو) و (پی پل)، گماز
می بندند، این ترانه ها را می سرایند.... ترانه
ها و چستانهای خسرو او را شهرت زیاده
بخشیدند. بعد نیز شهرت وی روبرو فزونی
رفت. من غیر از اینها سرود دیگری را می
شناسم که از ششصد سال باینسو اینهمه
مورد قبول همگان قرار داشته، عشق و علاقه
مردم را نسبت بخود جلب نموده باشد و نیز در
طول اینهمه مدت طولانی، متن اصلی آن -
بدون کمترین تعریف خوانده شود (جواهر
لال نهرو، کشف غنم، صفحه ۲۵۷).

برطبق نوشته دانشمند هند شبلی نعمانی
امیر خسرو در مسابقه موسیقی بر (گبل
نایال) موسیقی دان معروف پیروز برآمد.

امیر خسرو در ردیف آهنگهای هندی -
ترانه های فارسی را نیز به مهارت عجیبی کمپوز
نموده، باهم آهنگ ساختن موسیقی مربوط به
دولت (جهان نویسی) پدید آورده است -
(شعر العجم، ص ۹۹ - ۱۰۰).

امیر خسرو نه تنها با داستانهای تاریخی
بقیه در صفحه ۴۰

پیوسته به گذشته

خویش را در آهنگ هندی میخوانده
است. تمام منا یعنی که از نظر ما
گذشته، امیر خسرو را در فن موسیقی
نیز بحیثیت يك صاحب نظر برجسته
معرفی میکند.

امیر خسرو چه در ساحه شعر
و ادب و چه در ساحه فن موسیقی
بمدارج کمال رسید و سه مجموعه
آثار درین رشته بقید تحریر
آورده است.

میتوان گفت که احاطه کامل
امیر خسرو بر فن لکلورغنی مردمان
هند بوی امکان داد تا در فن موسیقی
نیز به مو فقیهت های بزرگی دست
یابد.

او سرودها و ترانه های خویش را
بزبان هندی که برای عامه مردم قابل
فهم بود نوشته است.

جواهر لال نهرو در باره سرودهای امیر
خسرو میگوید: (او درباره اصول مختلف
سال، زندگی و مظاهر گوناگون آن، درباره
ورود عروس به منزل درباره هجران، باران...
ترانه ها سرود. این ترانه ها را هنوز هم زود زود
میسرایند و ممکن است آنها را در هر يك از
دهکده ها و شهر های هندوستان شما لی و -



ترجمه احمد غوث زلمی

ستاره زیبا یکه میخواست از افغانستان دیدن کند

کارو لین مونا اکو ستاره زیبای سینمای غرب که یکی از چهره‌های شناخته شده سینما غرب می‌باشد، او درین شب دختری شده بود، طنز و هزده بهار زندگی خویش را گذرانده دلفریب. موهای خویش را مانند سبد گلی آراسته بود، لباسی به تن کرده بود که سینه‌های نیمه عریان آنرا بیننده‌ی وی در یکی از شب‌های جشن شده است.

پرنسس کارو لین آرزو دارد تا توسط موتر لنداور مسا فرتی به افغانستان مملکت کو هستانی خوش آب و هوا سفر به نماید و تابستان را درین مملکت زیبا بپایان رساند.

وی حالا رخصتی روزهای مذهبی خود را همراه با فامیل خویش در سوئیس میگذراند.

می‌توانست به خوبی ببیند. عکاسی میخواست عکسی ازین ستاره فلمی بگیرد، اما پرنسس ربنی که نمیخواست کسی از دخترش عکس نا محرم بگیرد تا چاپ عکس او را روزنامه‌ها اختصاصی ببار آورد مانع میشد، اما عکاس در یک چشم برهم زدن کار خود را کرده بود.



پیغله رئیس در کارگاه ساعت سازیش به شاگردان میامو ز دو آنان را با کار و مجاهده آشنا می سازد .

دختریکه روی تصادف ساعت ساز شد

را عقب گذاشته از سن و سال اصلیش بزرگتر معلوم می شود. میگو شد تا جواب سوا لهای طویل و طولانی را به گفتن (بلی) و یا (نخیر) خلاصه سازد.

پیغله رئیس که در صنف نهم مکتب متوسط آقا علی شمس مصروف تحصیل است، میگوید: به مضامین اجتماعی خیلی علاقمندم و در آینده میخواهم به پوهنخی ادبیات شامل کردم و میکوشم بیشتر از پیشتر استعدادم را پرورش دهم تا بتوانم روزی به این خواسته ام نایل آیم. وی در حالیکه مطالعه بیشتر و گسترده تر کتب، مجلات و غیره آثار

نموده اند و با دشوارها دست و پنجه نرم نموده اند اکنون نیز میکوشند پایه پای مردان پیش بروند و بارهای سنگین اجتماعی را بدوش کشند.

معاون و مددگار مرد باشند و با پیشرفت علم و تکنولوژی به کارهای شاقه فیزیکی اشتغال ورزند. که اینها همه وعده نمایانگر شهادت و شجاعت همین طبقه است. از همین جهت بود که گفتگوی با پیغله رئیس ساعت ساز ایکه در این رشته مهارت و لیاقت چشمگیری را نصیب گردیده است به عمل آوردیم.

رئیس دختر یست متین و آرام و اندکی خجول.

وی که شانزده بهار زندگی اش

چار چوب تنگی فشرده که اگر عملی شدن تساوی حقوق زن و مرد محال و غیر ممکن نباشد خیلی مشکل است، ولی بایک نظر و سیع و گسترده به حال زنان افغان دیده می شود که این قشر همیشه محروم اجتماع با چه جد و جهدی با ناملایمات زندگی در پیکار اند و ازین پیکار خسته نگردیده، میدانند و آگاه اند که چگونه بخاطر بدست آوردن آزادی خود و انکشاف کشور شان متحد شوند و برای از بین بردن وریشه کن ساختن محدودیت ها و زمینه های نامساوی برز مند.

گرچه زنان افغان در گذشته با بامتانت و شهادت قابل و صفی ثابت

شکی نیست که دور ماندن زنان از اجتماع و فعالیت های اجتماعی نیمی از نیروی اجتماعی را راكد میگذارد، لهذا هر فعالیت و اقدامی که در جهت راه یابی زن به فعالیت های گسترده تر اجتماعی صورت پذیر باشد و هر تلاشی که برای از میان برداشتن تفاوت های حقوقی و مدنی میان زن و مرد صورت گیرد هم مفید است و هم ارزنده.

اما باید خاطر نشان کرد که شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی در کشور ما همراه بایک سلسله عرف و عادات خرافی زنا را در همه اطراف و اکناف و مخصوصا در قراء و روستا ها در

می شویم و همه این طپش و تلاشهای خود میدانید که «احتیاج مادر ایجاد است» همین فلسفه بود که مرا به گوشه دکان کشانید و مجبورم ساخت سحر گاهان خیلی و قتر از دیگران بستم را ترك گویم و بالای میز کارم که دريك گوشه اطاق منزل لم میباشند رفته و برای اینکه در برا بر مشتریام «دروغگوی» معرفی نشوم باید کار شانرا به وقت معین انجام دهم.

همچنان بعد از فرا غتم از مکتب فوری خود را بدکان رسانیدم و سه تن از شاگردانم که آنها نیز متعلمین مکاتب اند مصروف کار و میگویند: چقدر خوبست اگر معلمین رو حیه شما گر دانش را درك نموده و واقعا رهنما و مدد گاری خوبی برای شاگردانش باشد. وی را یکی از روزها در حا لیکه با لباس مکتبی اش ملبس بود در دفتر مجله دیدم و از وی سوالاتی نمودم که شما اینجا مطالعه می نماید. خوب پیغله رئیس لطفاً بگوئید که ساعت سازی رانزد کسی؟ و چطور؟ آموختید آید و استعداده خودتان در کار بود و یا مجبوریتی سبب شد که شما را به گوشه «دکان ساعت سازی» کشاند.

مفید و سود مند را به همه جوانان و مخصوصاً دختران توصیه مینماید میگوید: چقدر خوبست اگر معلمین رو حیه شما گر دانش را درك نموده و واقعا رهنما و مدد گاری خوبی برای شاگردانش باشد.

وی را یکی از روزها در حا لیکه با لباس مکتبی اش ملبس بود در دفتر مجله دیدم و از وی سوالاتی نمودم که شما اینجا مطالعه می نماید.

خوب پیغله رئیس لطفاً بگوئید که ساعت سازی رانزد کسی؟ و چطور؟ آموختید آید و استعداده خودتان در کار بود و یا مجبوریتی سبب شد که شما را به گوشه «دکان ساعت سازی» کشاند.

گفت اگر راستش را بخواهید پای هر دو موضوع دخیل بود هم استعداد و هم مجبوریت اما نقش بزرگتر را «مجبوریت» داشت.

گرچه طفلی ۱۰-۱۲ ساله بیش نبودم که توجه ام را همین رقاص، باندول و قیقه گرد و تانیه گرد و غیره پرزده های خرد و بزرگ ساعت جلب کرد. زیرا کاکایم که در همسایگی مازندگی داشت ساعت ساز بود و قتی وی مصروف ساختن ساعت می بود من ساعتها پهلویش می نشستم و متوجه می بودم که کدام پرزده بایست به کجا گذاشته شود یا کجای ساعت نواقص دارد که باید اصلاح شود. این وضع روزها، ماه ها و بالاخره سالها طول کشید تا اینکه یکی از مشتریان ساعتی را برای ترمیم به او سپرده بودند و قتی بخانه داخل شدم توجه ام را ساعت سر میزی که بالای میز کار کاکایم بود جلب کرد. دانستم که حتم این ساعت ترمیم طلب است بدون اینکه متوجه بقیه ماجرا گردم با سامان ولوازم که قبلاً آشنا بودم ساعت را باز کردم. دانستم نقص در کجاست. نقصش را گرفتم و ساعت را دوباره بستم و قتی دیدم ساعت می گردد خیلی احساس خوشی برایم دست داد و بایک بر خورد تصادفی امروز دیگر افتخار آنرا دارم که يك ساعت ساز ماهر باشم.

شکی نیست که دور ماندن زنا ن از اجتماع و فعالیت های اجتماعی، نیمی از نیروی اجتماع را راکد میگذارد.

خوب شما قبلاً گفتید که پای مجبوریت نیز در بین بود مگر فراموش گردید در باره آن چیزی بگوئید: وی در حا لیکه به مفهوم گنگ



پیغله رئیس اولین دختر ساعت ساز

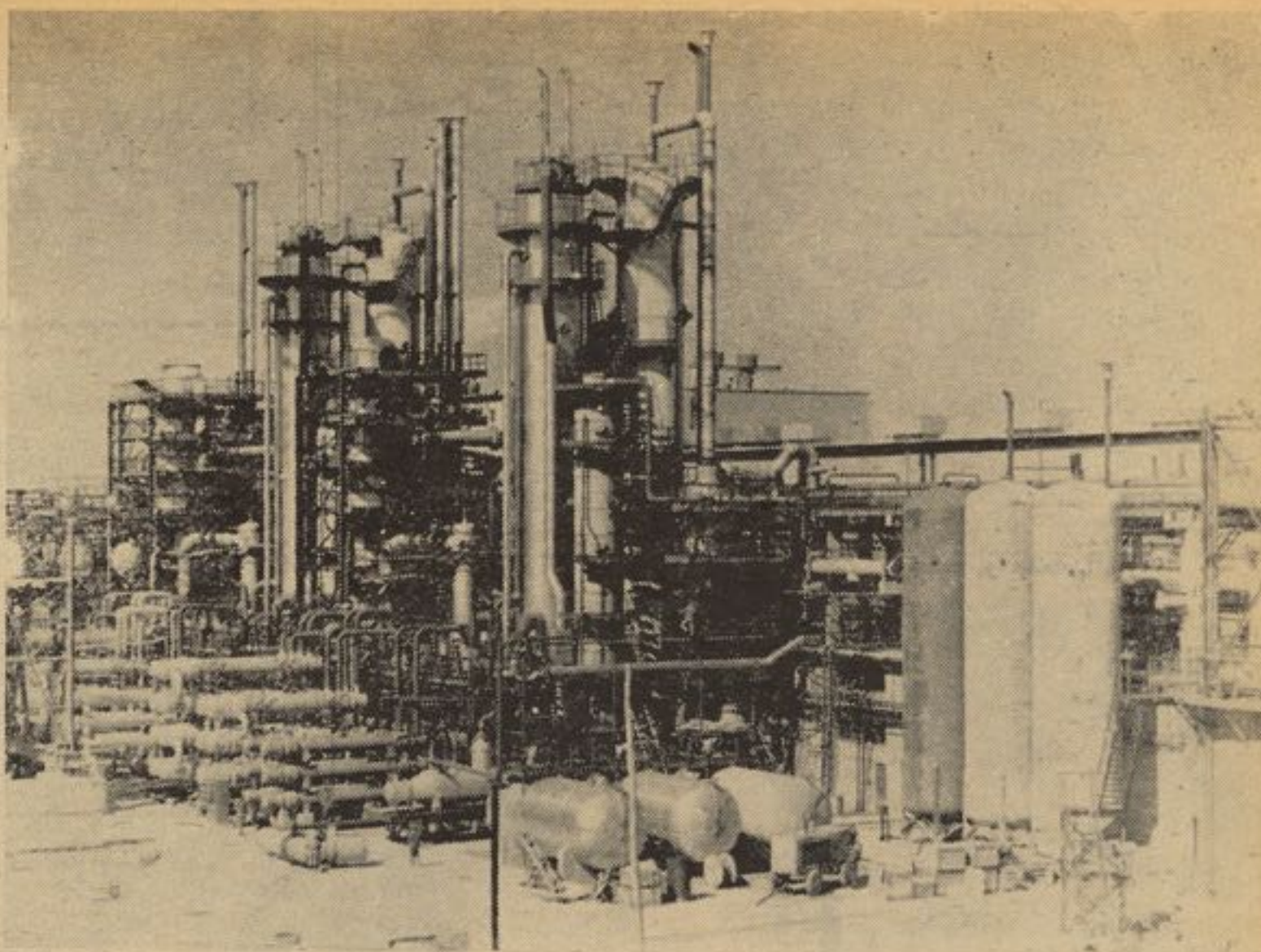
صدتن یودیا و تو لید روزانه فابریکه برق سی
وشش هزار کیلوات انرژى برق میباشند،
علاوتاً يك مقدار اضافی امونیا، اکسیژن
و نایتره زن نیز میتواند تولید نماید.

انجنیر رحیمی مطالب فوق را در جواب
سوالی اظهار داشته و اضافه کرد که:

تا هنوز در قسمت تریه کدر ملی تجویز
طورشاید و باید گرفته نشده و سعی خواهیم
نمود. تادین زمینه راه های بهتری جستجو
نمایم. از بدو ساختن تاکنون در قسمت
تصفیه حسابهای فابریکه کار نشده و تصمیم
اینستیکه حسابهای فابریکه را بطور کلی در
زمینه ساختمان و مونتاژ تصفیه نمایم. چون
عنقریب فابریکه به ظرفیت اعظمی خودمسی
رسد این مقدار کود در حال حاضر بالاتر از
احتیاج داخل کشور است، کوشش میکنیم تا
در خارج بازار فروش به قیمت مناسب و خوب
پیدا کنیم، بر علاوه تولیدات اساسی (کود
یوریا و برق) در قسمت تولیدات فرعی فابریکه
(امونیا، اکسیژن، نایتره زن و کاربن دای -
اکساید) ازدیاد بعمل آمده و ازین طریق نیازمندی
مؤسسات صنعتی داخل کشور مرفوع گردیده
و به این ترتیب از خروج اسعار جلو گیری به
عمل خواهد آمد.

بناغلی رحیمی افزود:

جهت تدای کارگران يك شفاخانه مجهز
ساخته شده که متاسفانه تاکنون نظر به عدم
موجودیت پرسونل طبی و ادویه کافی از
شفاخانه استفاده کامل بعمل نمی آید چون
صحت کارگران يك موضوع بسیار مهم و در
درخور هرگونه اهمیت است سعی خواهیم نمود

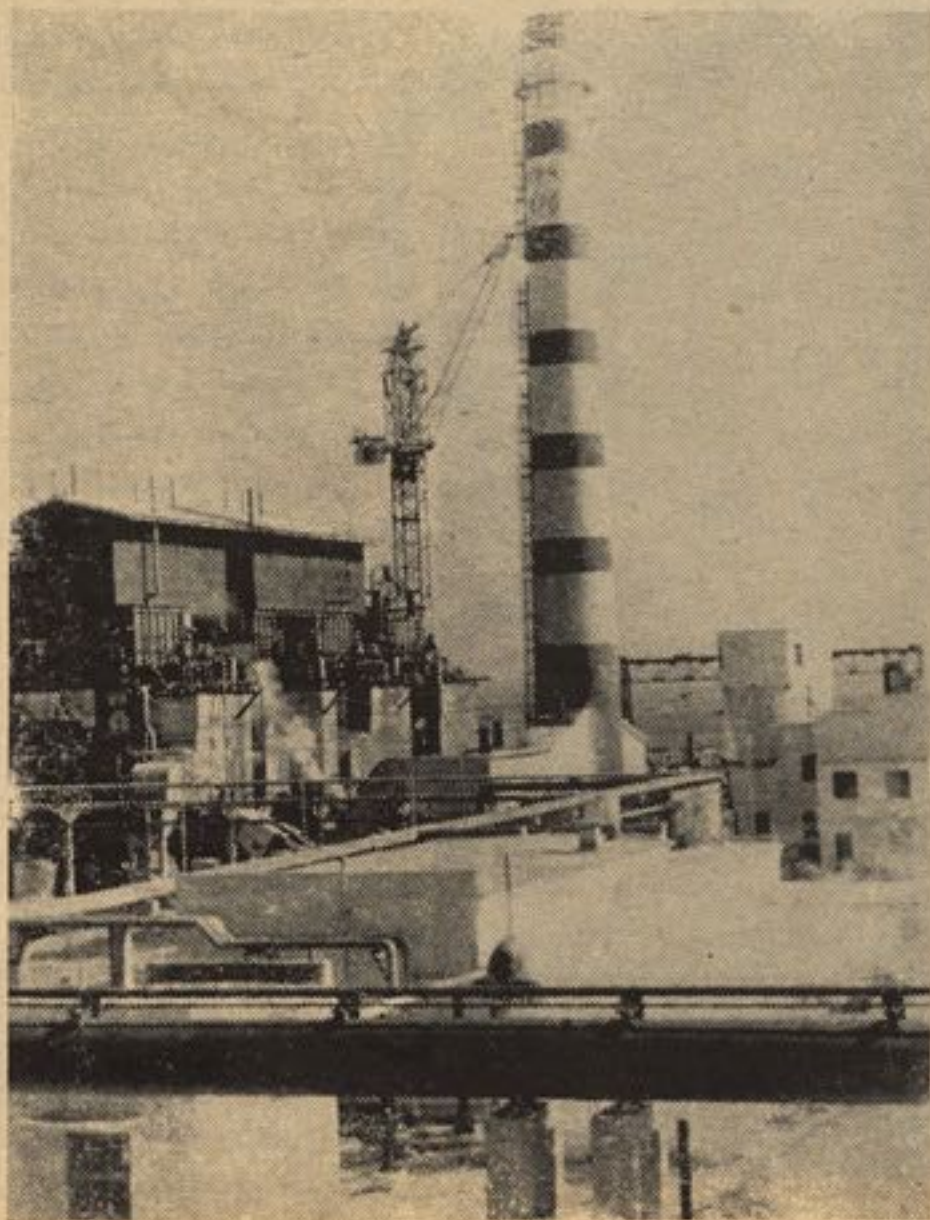


از تاسیسات کود و برق مزارشریف شعبه کنویرشن میتان فابریکه کود

راپور از احمد غوث زلمی

از فابریکه های کود و برق مزارشریف

دیدن کنید



دستگاه بخار فابریکه برق حرارتی شهر مزارشریف

به آن ساختمانها «لوحه ای» (دکیمیای سری
اودحرارتی برشنا ریاست) جلب نظر میکند
که هر وطن خواه اشتیاق عجیب برای دیدن آن
همه تجهیزات پیدا میکند.

مسرورم از اینکه بخت یاری کرد و من
توانستم مصاحبه با بناغلی دیپلوم ۱ انجنیر
محمد غلام (رحیمی) سرپرست ریاست کود و
برق بعمل آوردم اینک معلوماتی را که ایشان
ضمن مصاحبه در اختیارم گذاشتند برای
خوانندگان مجله تقدیم می کنم.

فابریکه در سال ۱۳۴۵ تپدا ب گداری
گردیده که کار ساختن آن در سال ۱۳۵۳
به اتمام رسید و از هجتم میزان سال ۱۳۵۳ به
این طرف به تولید آغاز نموده و هما نظوریکه از
نام فابریکه پیداست هدف اساسی این فابریکه
تولید یوریا میباشد تولیدات فابریکه های
کود و برق زما نیکه به ظرفیت اعظمی خود
برسد، تولید روزانه فابریکه کود و روزانه سه

کشور عزیز ما افغانستان هما نظوریکه
کودهای شامخ و سر بفلک کشید، دارد دارای
زمینهای فراخ، وادیهای شاداب و دشت های
سرسبز بوده که این سرسبزی به خصوص
در نواحی شمال مملکت ما چشم گیر است و
امکانات انکشاف زراعت و نیرومندی اقتصاد
زراعتی را ممکن می سازد.

انکشاف زراعت و قتی بهتر میتواند میسر
خود را ببیناید که صنعت هم راه خود را بسوی
کمال باز نماید.

وقتی انسان ضمن باز دید از صفحات
شمال از ولایت بلخ دیدن بعمل آورد، در هجده
کیلومتری غرب شهر مزارشریف، آنجا که
کودهای البرز و شادیان و وادی بزرگ وسیع
دریای بلخ را تشکیل داده ساختن
های عظیم و ماشین های غول پیکر را می بیند
که سرو صدای آنهمه تجهیزات ات توجه هر
مسافر را به خود معطوف ساخته و بانزدیک شدن

ساحه بودوباش فابریکه ۳۶۰ جریب فابریکه
کود ۱۶۰ جریب و فابریکه برقی ۹۰ جریب
زمین را احتوا نموده که به این حساب تماما
۵۱۰ پنجه صد ده جریب زمین میشود.

چرا درین ساحه برقی حرارتی تاسیس
شده و هدف آن چیست و نیز بگویند که برقی آن
در کجا به مصرف میرسد؟

فابریکه برقی حرارتی فعلا برای فعال
نگهداشتن فابریکه کود احداث شده لیکن
حالا از برق آن بر علاوه فابریکه کود، در ساحه
بودوباش پرسونل پروژ، مزار شریف و بلخ
استفاده میشود.

مأمورین دولت میباشد اما به خاطر فعال
نگهداشتن فابریکه ها یکتعداد کارگران و کار
مندان در ۲۴ ساعت متناوب کاری می نمایند.
در حال حاضر چه نوع دستگاهها و به چه تعداد
موجود است؟

فابریکه کود متشکل از شعبه تجزیه هوا
گنواشن، متان سنتیز امونیا و تولید گاز
بامید و فابریکه برقی متشکل از شعبه توربین
دیگ بخار برقی، تصفیه کیمیاوی آب با صنعت
کمکی یعنی دستگاه های تهیه آب، و رکشاپ
اساسی و تحویلخانه امونیا میباشد.

فابریکه ها و ساحه بودوباش پرسونل
پروژه چه ساحه های را احتوا نموده است؟

یکتعداد متخصصین افغانی در بعضی نقاط
کار مستقلانه کار مینمایند به این مفهوم که -
متخصصین شوروی را عموما شش نموده اند ریاست
کود و برق در قسمت تربیه کدر ملی تجاویز
جدی را اتخاذ نموده که از طریق دایر نمودن
کودسپا و تدریس شبها روزی کارگران و کار-
مندان به این مرام مقدس که تعویض متخصصین
خارجی است و در یک وقت کم نایل خواهد
آمد.

سیستم کار در پروژ به چه ترتیب
است؟

سیستم کار در فابریکه از طرف روز -
مهندسایرو سسات مطابق قانون حاضری

تأدین قسمت تاحد توان مال در تداوی و طب
و قایه کارگران تجاویز لازمه اتخاذ نمایم. در
آینده در نظر است تا بسته بندی کود را اصلاح
نمایم و بامارك مخصوص خود فابریکه به بازار
فروش بسپاریم. به منظور آرامی و آسایش
بهر کارکنان فابریکه در ساحه بودوباش یک
قسمت از خانه ها ساخته شده و کار جدی
جهت توسعه آن دوام دارد و در نظر است که به
تدریج بعد از تعویض متخصصین خارجی از
طرف متخصصین داخلی برای تماما متخصصین
در جوار فابریکه جای سکونت داده شود.

از بنا غلی انجنیر رحیمی پرسیدیم که از
آغاز تولید فابریکه تا حال چه مقدار کود پوریا
تولید و چه مقدار کود تاکنون از فابریکه انتقال
داده شده است و در جواب گفت: از آغاز
تولید تا اوایل حمل امسال به مقدار هجده هزار
شش صد و نود دوتن کود پوریا
تولید و به مقدار پانزده هزار نه صد هفتاد و شش
تن آن توسط افغان کود از فابریکه انتقال داده
شده است.

غیر از افغان کود کدام مرجع دیگر هم از
شما کود خریداری مینماید و آیا شما در زمینه
بازاریابی کدام اقدامی نموده اید؟
طرف معامله پروژ و کود و برق قرار
پروتوکول که بین وزارت های معادن و صنایع
و زراعت به امضا رسیده، افغان کود بوده با
مؤسسات دیگری معامله فروش نداریم فابریکه
کود و برق یکی از صنایع تولیدی بوده بازاریابی
و غیره مسایل آن مربوط به وزارت معادن و
صنایع میباشد.

بوجی هاییکه کود در آن بسته بندی میشود
ستندرد است یا غیر و اگر ستندرد نیست کدام
تجویزی در مورد آغاز نموده اید.

بوجی هاییکه تاکنون کود در آن بسته
بندی شده غیر ستندرد بوده و از بوجی های متعمل
تهیه ارزاق کار سازی شده اما در قسمت خریده
های ستندرد، ریاست پلان وزارت معادن با
جاسان، اتریش و موسسه
پلاستیک سازی مقصودی داخل اقدام است.

به چه تعداد انجنیر، کارمند و کارگر در
پروژه مصروف کار اند؟

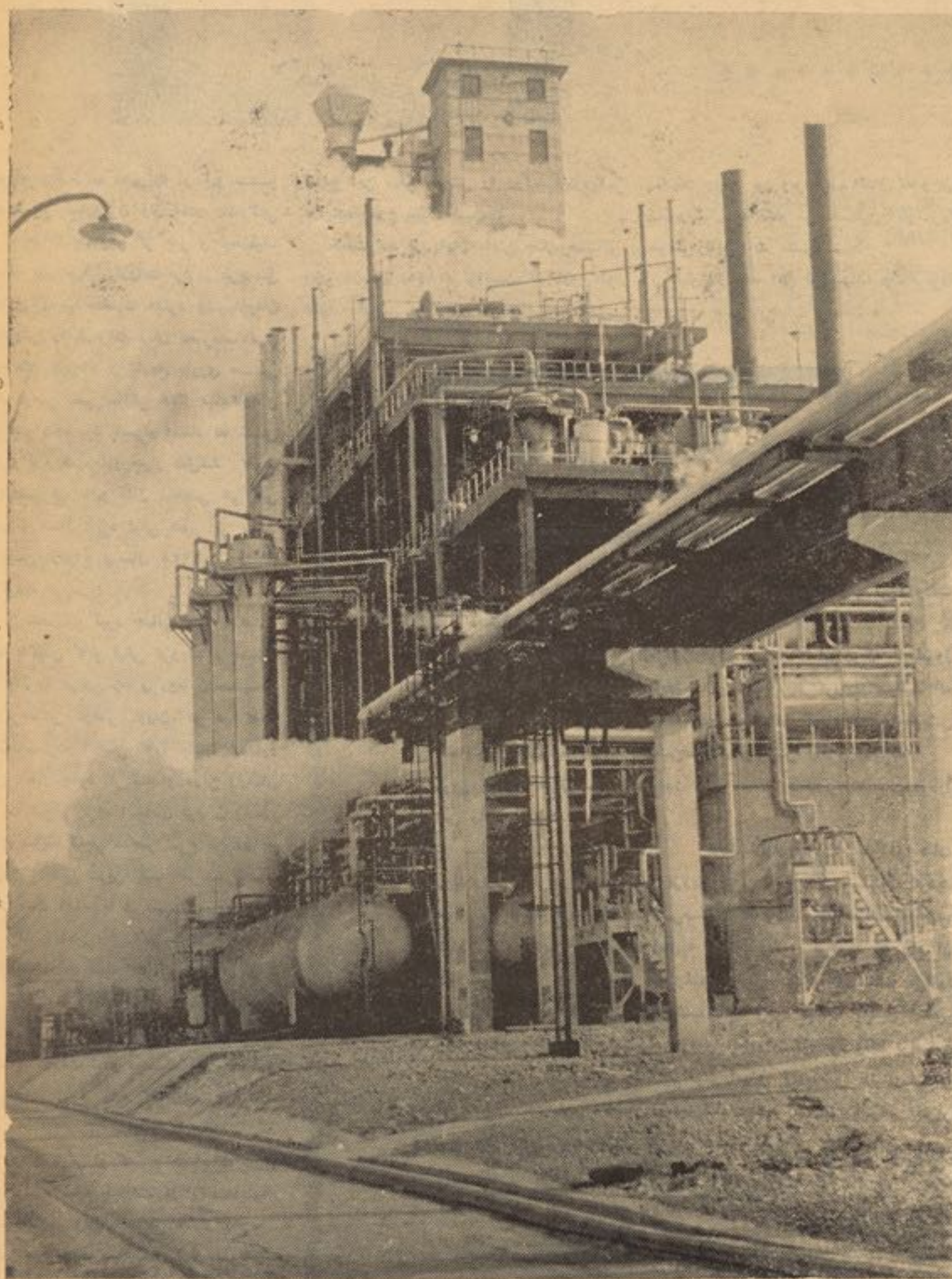
متخصصین خارجی تقریبا در حدود ۵۱۸
نفر فعلا در فابریکه های کود و برق مصروف کار
میشوند. تعداد انجنیران داخلی بالغ به ۴۰
چهل نفر بوده و کارگران و کارمندان افغانی فعلا
در حدود چهار هزار نفر میرسد.

متخصصین خارجی تا چه مدت در فابریکه
مصروف فعالیت خواهند بود؟

متخصصین شوروی تا وقتی در پروژه کود و
برق مصروف کار خواهند بود که کدر ملی
افغانی در قبال آنها تربیه گردد امید داریم هر
چیزودتر آنها را عموما شش نمایند.

آیا متخصصین افغانی را بیک زمان معین،
مکلف موظف به تسلیم گری از متخصصین
شوروی نموده اید تا چه مدت میتوانند کار را
کاملا تسلیم شوند؟

شماره ۶



دستگاه تولید گاز بامید کود و برق مزار شریف

زیگریدا ویدزیت

ژوندون تقدیم میکند

ناموران تاریخ

۱۸۸۳ - ۱۹۴۹

ترجمه و نگارش: حسین هدی



نتایج این سفر خویش را در کتاب «باردیگر»
درآینده درج نموده است.
نخست بعد از پایان یافتن جنگ و حشتناک
یعنی در سال (۱۹۴۵) توانست به ناروی کشور
مالوف خویش بر گردد. در قوای حیا تشی
شکست رونما بود و بر مردم المان که و ی در
کشور شان به نگارش نخستین آثار بزرگ
خویش نایل آمد مشتبه شد.
چهار سال بعد این نو یسنده و شاعر بزرگ
نارویزی چشم از جهان پر بست.

لویی برائیل

۱۸۰۹ - ۱۸۵۲



این آموزگار گمنام «انستیتوت ملی نابینایان» در پاریس کمتر توجه و دقت
را بخود معطوف ساخته است.

از لویی برائیل فقط اندکی از مردم را واقف بود اما کشف او که تا امروز
هم از نیازمندی های نهایت مهم نابینایان جهان است «خط گوران» میباشد که
عزاد هانابینا بکمک آن درهای بسته بهشت جاویدان کتب را بر رخ خویش
می کشایند و بدانوسیله خواندن و موختن فهمیدن و نوشتن را فرا میگیرند.

لویی برائیل هنوز سه ساله بود که بوسیله یک کارگاه پدر خود را سخت مجروح ساخت و قدرت بینایی
خویش را از دست داد.

او در سال ۱۸۱۹ در انستیتوت نابینایان پاریس که تا آخر حیات در آن باقی بماند پذیرفته شد این
طفل بیدار بزود ترین فرصت یکی از لایق ترین شاگردان انستیتوت گردید و به سرعت معاونت تدریس جوانان بر
گزیده شد و بعد از مدتی تدریس مستقل شاگردان یک صنف را بعهده گرفت.

در این جریان این معلم نابینا و فعال به مشکل دیگری برخورد که دفع آن کار ساده و سهلی نبود و آن احساس
عدم قدرت خواندن آثار و کتب ادبی و علمی جهان بود که او را سخت می آذیند و به زحمت ناتوانی اندیش میگرد.
در آن زمان چیزی بنام «نوشته های شب تاب» وجود داشت که قابل لمس بود و حروف پلاستیکی را قابل خواندن
میساخت اما این نوشته هانابینا پیچیده و فوق العاده مشکل بود و فقط بر اساس صدای کلمات و آهنگ الفاظ بنیافته بود.
لویی برائیل این نظام و سیستم سواد آموزی و آموزش نابینایان را مکمل ساخت و تعداد نمرات آن را که تا
به ۱۲ میرسید به شش اختصار نمود و از نگاه دستور نگارش و گرامر تحریر شکل درست و مکمل تری را به آن داد
و بگونه جدید و بی سابقه الفبای تحریر را بمان آورد.

این «الفبای برائیل» به اندازه بی ساده و بی تکلف بود که بزود ترین فرصت در تمام معالک نفوذ یافت.
کشور فرانسه این کاشف بزرگ خود را بوسیله ترتیب یک گارد افتخار و لژیون شرف مورد ستایش و تمجید
قرار داد.

زیگریدا اولد زیت دختریک آر کیو لـو
چیست شپیر نارویژن و از مادر دنمارکی
است که حیات به او هرگز چیزی نبخشید.
هنکا میکه پدرش قبل از وقت مرد از طریق
حسابداری کسب معشیت میکرد و شپهارومان
های خویش را در حیات زنان عصر دانست و
افسانه های قهرمانان تاریخ ناروی می
نوشت. در سن سی سالگی هنکا میکه کارهای
بزرگی انجام داده بود با سوار استاد نقاشی
طرح ازدواج ریخت و مادر چهار طفل شد که بعد
انها را با صرف مال و مثال شخصی خویش
در کود براند ستال نزد لیلی همیر تربیت
کرد. این ازدواج در سال ۱۹۲۵ به طلاق
منجر گردید.

بعد از نخستین نبرد جهانی بدو ن کدام
وصلت به گیش کاتو لیکو گردیده و معتقد
گردید و تقریباً در عین زمان رومان سه
جلدی «گریستین درخت لاوران» او هم که می
بانیست شهرت آفاقی او را بنیان گذارد
در مقابل انتظار جلوه گر شد. او درین رومان
سرنوشت سوم گروه انسانان قرون وسطی
و با تکیه سایکا لوجی معاصر شرح می دهد.
ناروی باستانی درین کتب تعریف و توصیف
گردیده است آید یا ل قهرمانی او و حال
تعقلی توام با عشق و مرگ نبرد، جنالو -
جنگ و موجودیت صلح جویی در سر زمین
زیبای شمال از جمله موارد توصیفی آنست.
چپته نگارش در سال (۱۹۲۸) جایزه -
نوبل برای ادبیات شد بوسیله آن یکمقدار
مجموعی و زیاد بود ل رابه کاریتای بخشش
نمود.

سه رومان دیگر او که با احساسات عمیق
مذهبی نوشته شده عبارتند از «گیمنا دیتا»
«پته سوزاننده» و «انگیلا میری»
در دو مین نبرد جهانی از فراز سویدن
روسیه و جاپان بسوی امریکا پرواز کرد و

کوشانی‌ها در تاریخ افغانستان

تبع و نگارش از : ر. اشعه

کسا نیکه کم و بیش با اوراق ذرین تاریخ آشنائی دارند نامی از کوشان و کوشانی را شنیده و خوانده اند، این نام بلند آوازه که آوازه معرو فیت آن در کشور های دور افتاده و مجاور پهن گردیده، در حوالی ۵۰ ق، م وارد حوزه کاپیسا و کابل گردید.

کوشانی ها بنام عنصر «سیتی» یا یوچی از آسیای مرکزی برخاسته در افغانستان به تشکیل سلطنت مقتدری پرداخته در خاکهای پهنای نیم قاره هند به فتوحات موفق شدند.

روی هم رفته تاریخ کوشانی ها سه مرحله دارد که مرحله اولی آنرا در آسیای مرکزی، بخش سوم آن در نیم قاره هندو پاکستان و قسمت عمده که مرحله وسطی آنست در خاکهای افغانستان سپری گردید. و این مهمترین دوره یا مرحله تاریخ کوشانی است که طی آن کوشانی ها در سرزمین افغانستان خوی و بوی وزند گانی بدوی خویش را گذاشته و در اثر تماس با سرزمین مدنی باختر و مردمان همدن آن دارای نظام، دین، فرهنگ، رسم الخط، ادبیات و هنر، صنایع و آبدات مجلل گردیدند.

قراریکه منابع شرقی چینی و منابع یونانی نشان میدهد کوشانی ها در اثر جنگ های شدیدیکه با هیوانگنو (هن ها) به عمل آوردند در حوالی ۱۳۸ ق، م در گردونواح فرغانه رسیده و در حوالی ۷۰ ق، م رود آمورا عبور نموده در باختر جای سلالة پادشاهان یونان و باختری را گرفتند. مهمترین کانون رهایش ایشان در شمال هندوکش، علاقه بقلان بود که آثار و شواهد آئین و فرهنگ کوشا نیان از نقاط مختلف آن کشف شده می رود. در حوالی ۵۰ ق، م کوشانی ها

وارد حوزه کاپیسا و کابل شدند و جای آخرین پادشاهان یونانی کابل را گرفتند و بساطشهر جدید و مستحکمی را در جوار شهر یونانی بگرام گذاشتند و این شهر پای تخت تا بستان سلالة کوشانی های بزرگ گردید.

پایتخت تابستانی ازین جهت که کوشانی های بزرگ غیر از بگرام و مرکز دیگر هم داشتند یکی در پای شاور یعنی پشاور و دیگری در یکی از نقاط وسطی کندهار.

دوره کوشانی های بزرگ از حوالی ۵۰ قبل از آغاز عهد مسیح تا ربع اول قرن سوم عهد مذکور در کابل دو قرن را در بر میگیرد.

که در تاریخ افغانستان قدیم از دوره های بزرگ بشمار میرود. درین فرصت بود که افغانستان عهد کوشانی های بزرگ به کوشا نشهر معروف گردید.

بعد از اینکه کوشانی ها در کوشا نشهر مستقر شدند دامنه کشور گشایی خویش را بیشتر به شمال شرق ترکستان چینی یا سنکیا نک و بطرف شرق در خاک های نیم قاره هند بسط دادند.

دوره کوشانی های بزرگ در تاریخ افغانستان قدیم یک دوره بزرگ عمرانی مذهبی، هنری، و ادبی است.

که آثار و شواهد آن بصورت مسکوکات، معابد، استوپه ها، هیکل تراشی ها، کتیبه ها باقی مانده و مطالعه هر یک آن وقت کافی می خواهد.

دوره کوشانی را از آن جهت به

صفت بزرگی یاد می کنند که در عصر مذکور در هر رشته از رشته های حیاتی، مدنی، مذهبی و فرهنگی کار های بزرگ و بی سابقه چه در کوشا نشهر افغانستان آن عصر و چه در خاکهای مفتوحه آن به عمل آمده است و ازین دوره مجلل آثار و معابدی بی شمار در کند هارا، هده و پشاور کاپیسا، اطراف پهلوان کوه بگرام و در توپ دره غرب چار یکار، بامیان و سایر نقاط به مشاهده میرسد که برخی این معابد منحصر به بود یزم نبوده زیرا سایر ادیان و مذاهب نیز درین عصر آزادی های داشتند که شاهد مجلل ترین معابد غیر بودایی این دوره آتشگاه سرخ کوتل است که از شش سال باینطرف در شمال افغانستان کشف شده است.

مبلقان کوشانی افغانستان آئین بودایی را تا اقصای شرق آسیا منتشر ساختند.

چنانچه معماری آن دوره با پیرایه های مذهبی خود باعث ظهور مجلل ترین بناها و گنبد ها گردید که بقایای برخی از آن ها تا اکنون دیده می شود.

هیکل تراشی و تراش هیکل های بزرگ و عظیم الجثه بسیار معمول بود، مدرسه هیکل سازی یو نانو

هیکل تراشی و تراش هیکل های بزرگ و عظیم الجثه بسیار معمول بود، مدرسه هیکل سازی یو نانو

هیکل تراشی و تراش هیکل های بزرگ و عظیم الجثه بسیار معمول بود، مدرسه هیکل سازی یو نانو

هیکل تراشی و تراش هیکل های بزرگ و عظیم الجثه بسیار معمول بود، مدرسه هیکل سازی یو نانو

بودایی افغانستان در دو قرن مخصوص عهد کوشانی ترقی بی سابقه کرد. خود کوشا نشاهان به ساختن و تراش مجسمه های خویش و اعضای خاندان سلطنتی اهمیت زیاد میدادند و شواهدی از نقاط مختلف افغانستان بدست آمده که این حقایق را ثابت می کند.

دوره کوشانی های بزرگ از نظر سیاست و اداره و مملکت داری یکی از دوره های بزرگ تاریخ افغانستان قدیم محسوب می شود.

و هر روز با کشف پارچه های جدید هیکل تراشی، کتیبه، سکه و مدال و غیره سند دیگری را بر اسناد گذشته می افزاید.

که عظمت دوره کوشانی های بزرگ را در تاریخ افغانستان عزیز و در تاریخ پراچ این گوشه شرق و آسیا نمایان میسازد.

لایزال و سرکش



فصل چهاردهم

ترجمه : ج. ش

علیشیر نوایی

— باکی ندارد، برای انجاس یک امر مهم

آمده ام .

مجدالدین باتسمی مصنوعی گفت :

— یعنی ؟ شاید ماراهم از آن امر مطلع

گردانند .

— بعقیده کمیته ذواتی که در اینجا وجود دارند میباید ازین امر آگاهی داشته باشند. نظریه یک سلسله معلوماتی که در دسترس من است گویا در اینجا برای توقیفه قاتلان دختر بافنده برخی ملاحظات و مشکلاتی وجود دارد، میخواستیم عوامل و اسباب این ممانعت را بدانیم .

مجدالدین طوری به چشمان حاضرین نگاه کرد که گویی میخواهند آنها را با خود هماهنگ سازد و گفت :

— در حقیقت این مسئله خیلی نازک و حساس است، مشکل اساسی از اینجا نشأت میگیرد که نمیتوان در زمینه برخی از آرزوی شهزاده مظفر میرزا دست به کار برد .

نوایی پرسید :

— غیر از شهزاده، چه موانع دیگری وجود دارد ؟

مجدالدین سرخ و سبز شد، برای اینکه چشمان خود را ببوشاند بر زمین نگاه کرد و با سراسیمگی جواب داد :

— ملاحظات دیگر اهمیتی ندارد .

نوایی بطرف همه نظر انداخت .

— سنایس خدایرا که هنوز در کشور ما حکومت، حکمران، قانون و حقوق وجود دارد هر گاه از کسی جنایتی سر بزند، باید آفرامورد تحقیق قرارداد و جنایتکار را متناسب به جرمی که ارتکاب کرده مجازات نمود، در عکس آن نمی توان مملکت را اداره کرد، ممکن نیست در مورد اینکه اعمال ناشایسته برای احدی حقوق و امتیاز جداگانه قایل شد .

خلاصه داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او به حیث میر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند، اهالی خراسان این تقرر را بفال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدوزند.

جندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سر گردگان (بیگها)، سپهر هرات را اشغال نماید .

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بهرات هجوم میرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته، ادویهاره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برنی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جندی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

عنوانی داروغه شهر بنویسید تا همین الساعه جانان را باز داشت کنند و بزدان افکنند .
منشی جوان احترامی صمیمانه بجا آورد و بلا درنگ فرمان را نوشته نخست نزد خود خواند و آنگاه بشاعر تقدیم داشت علاوه بر نوایی، نظام الملک و دو بیگ دیگر، ذیل فرمان را امضا نموده میر کردند .

شاعر فرمان را در جیب گذاشت و با متانت طرف دروازه روان شد .

اصل شانزدهم

۱۰-

اواخر فصل خزان است، زمستان که به تنبلی از راه میرسد، هنوز چهره خود را نمایان نکرده است، نوبت به نوبت باران می بارد آب باران شرمس گنان از ناله های با مپا جاری میگردد گشت و گذار در میان گل ولای کویچه های پایتخت که در (ربع مسکون) نظیر ندارد، تارفتنه مشکندر میگردد... پس از عبور ابرها باز هم آسمان بسرعت فیروزهگون میشود و آفتاب درست مانند روز های بهار، حرارت مطبوع خود را نثار میکند، درختان باغ باالوان طلایی پیچ و تاب میخورند، برگهای زرین یکی بعد دیگر بارانی و تنبلی فرو میریزند و بر زمین نرم بوسه میزنند .

نوایی روی خیابا نهی باغ در هوای مطبوع خزان غرق تفکر در پیرامون دگرگونی های طبیعت و زندگی و دستخوش انواع تصورات و احساسات گام میزد که درین

نظام الملک با آهنگی پرطنطنه اظهار داشت: سدر هر حال باید از نظر جناب مظفر میرزا واقف بشود و از ایشان اجازه خواست .
توغان بیک روی خود را دور داده گفت : — شهزاده ما خیلی آزرده خواهند شد .
من به طبیعت ایشان خوب آشنایی دارم .
نوایی نگاهی نفرت بار بسوی او انداخت و آنگاه خطاب به نظام الملک گفت : — وظیفه شهزاده اینست تا کلوی جانانی را که خون بیگناهان را میریزند، باز دست خویش بفشارد اگر شهزاده نتواند به نسبت صفر سر به این جهت مسئله پی ببرد، باید بوی توشیح دار جنایتی بزرگتر از حمایت جنایتکاران وجود ندارد .

نفس حاضرین قید شد، دشمنان شاعر سر نتوانستند به چشمان خشمگین و چهره لرزان از غضب او نگاه کنند، چنین بنظر میرسید که غدهای از صاحبان مناصب عالی با شاعر هم فکر شده اند، مجدالدین ترسان و لرزان بار دیگر سختی آمد و صدای بلند گفت :

— هرگاه این واقعه بدرستی تحقیق گردد، بزودی روشن خواهد شد که ناشی از مستی و بیخبری بوده است، آیا بزدان افکندن جوانان آبرومند و محترم مملکت بخاطر هجوم یک امر تصادفی معنایی دارد .

نوایی باز هر خندی او را مخاطب ساخت : — جوانان آبرومند و محترم ؟ چطور میتوان درندگان رذیلی را که دست بخون بیگناهان آلوده اند، مورد احترام قرار داد... دوستم؟ نوایی به یکی از منشیان خطاب کرد فرمانی

وقع نوکر آمد و اطلاع داد که اسب برای سفر آماده ساخته است، شاعر من اینک لزوم حرکت خود را بسوی مرو، در سلطان همین حالا شنیده باشد، با تردد از داشت : (حالا می آیم) و باز هم مثل لحظه قبل آرام به گام زدن ادامه داد، بابا غیاث و خدمتکاران دیگر صحبت کرد، به سر پیچان کوچک آنان دست کشید سپس مشتی سل طلا و نقره از جیب کشیده بهمگان توزیع کرد بچه ها مخصوصا خیلی زیار خرسند شدند آنها جست و خیز زنان، شور و فریاد گشت گاهی سکه مارادر مشت های خود میفشرد و گاهی مدیگر نشان میدادند، کلا نسا که از چشمان شان فروغ محبت نسبت به خواجه شان میبازید، باوی پیروید گفتند برایشی (سفر خوب) آرزو کردند.

نوایی به خانه برگشته چکمن و کلاه در کرد، صاحب دارا و شیخ بیلول را فرا خواند اجرای کار های لازم را دستور داد، و در باره بان و بنه گسانی که میبایستی از عقب برای الف باوی همراهی کنند، معلومات گرفت و همین در صحن حویلی قسم گذاشت، چشمش به گروه از دوستان و نزدیکان افتاد که برای وداع آمد بودند در میان آنها آصفی، شیخیم سبیلی، مرتاض، عطاوالله، مولانا زمانی، مولانا خواجه نصیح الدین، سلطان مراد، پهلوان محمد سعید را احاطه کردند، شاعر از اینکه از آدمهای عزیز دوست داشتی جدا میگردد قلبا متأثر شد دقایقی چند استاد روی پاپا آنها به گفت و پرداخت و کوشید، با سخنان، حرکات و مپرواز خورهر یک از آنان را خشتود سازد، از میرم تا شی و سلطان مراد خواهش کرد تا اگر آثار علمی شان زودتر به انجام برسد، یک نسخه از هر کدام به مرو بفرستند، در سایه لطف و محبت دوستان، خود را مبد حس کرد، سپس بجایکی روی اسب نشست و بجز راند و تازمانی که سیاهی مشا یعت کنند گار چشم می رسید، چند بار به عقب نگاه کرد، همینکه از شهر بیرون شد، اسب خود را به طرف مرو، بلکه راسا بسوی مزار سعدالدین کاشغری راند .

جامی او را مانند همیشه با خرسندی و علاقت استقبال کرد، همینکه نوایی نشست، تبسم ملایم بر لبان شاعر گهسال نقش بست و بالجه باریک و بزرگ خود گفت :

— حالا چشمان ما را در راه مرو به انتظار می گذارید ؟

— چه میتوان کرد که جز رفتن چاره دیگری

خود شاعر را در باره این اثر بعنوان دلیل ذکر کرد. خسرو چنین گفته بود: هرگاه روزگار فرار شد که در اثر دیگر گویی زمان، تمام نظم های من از صحنه گیتی محو گردد، در آن صورت اگر فقط يك قصیده ام در پای آبسراو باقی بماند، برای من بسنده خواهد بود.

هر آنکه این اثر را بخواند، بقوت و توانایی من در شعر پی خواهد برد و با شنیدن نظریات نوایی درین زمینه سکوت اختیار کرده بود. نوایی حالا به معنی آن سکوت پی میبرد که بالاخره این اثر را بوجود آورده است او با خود اندیشید، معلوم میشود که ستایش خسرو تا این حد در حضور جامی اشتباه آمیز بوده است! اما ناگهان رنگ تبسم بر چهره اش دید: آخر اشتباه او در راه چنین يك اثر عاقلی کمک موثر کرده است! نهایت این اثر شاعر را صمیمانه تبریک گفت و مراتب خورسندی خویش را ازین رهگذر ابراز داشت.

(ادامه دارد)



انشاء الله بردشمنان حقیقت و برپیدار گران چیره میگردد. مأمور در راه دفاع ازین امر پیوسته حاضر و آماده ایم. جامی مخصوصاً جمله اخیر را با ایمان راسخ اظهار داشت. نوایی خاطر نشان ساخت که ممکن است تمام فصل زمستان را در مرویاتی بماند، مخصوصاً در مورد اینکه اخیراً قلبش به خلوت و سکوت تمایل بیشتر نشان میدهد و از برخورد با لاهل سرای احساس خستگی میکند سخن گفت:

حیات فقیرانه، محیط پراز جلوه های معنوی رنگارنگ این مرد بزرگوار که شهرش در گوشه و کنار جهان می پیچید، قلب نوایی را گرویده خود میساخت و دلش را بسوی دنیای معنوی آزاد از علایق مادی گشاید. او طبیعتاً درویش صفت بود. این خلعت گاهی در قلب او تلاطم های نیرومندی را برمی انگیزد، اما تحت تأثیر این وضع بسوی درویشی روی نمی آورد، بلکه به انجام وظایف انسانی خود در برابر مردم و جامعه به سعادت و شاد کامی انسانها، به زیبایی میراب شده از چشمه عدالت و نور انسانیت، توجه مینمود. (گل زندگی) در قلب او بالودن تازه پرفروغ، لبریز از طراوت و شادابی می شکفت. جامی این فضیلت دوست خود را عمیقاً درک میکرد و آنرا شایسته حرمت



ندارم. آیا جناب عالی شان ازین موضوع اطلاع داشتند؟ جامی پاسخ داد:

دیروز عده ای از شهزادگان و بیگ ها اینجا آمده بودند، از آنها شنیدم. سپس با روشی قاطع گفت: اطاعت از او امر سلطان يك وجوبیه است!

استقلال ضمیر و خرد و اطاعت از او امر آنها مقدس تر است.

جامی که از نقاط ضعف خاقان، تقنین و اتهامات مجدالدین، بیگ ها و حلقه های وابسته به سرای، نسبت به نوایی کاملاً آگاهی داشت، ازین وضع سخت برآشفته میگردد و نسبت به دستان کثیف و آلوده ای که وجدان پاک شاعر بزرگ و شخصیت بی نظیر زمان را گرم مایح حملات خویش قرار میدادند، سخت اظهار تنفر میکرد. او باور داشت که نوایی میتواند بیاری ذکای سرشار خود نیروهای متدین و سرکش را بسود مردم و دولت مهار کند، جلوگیری و تجاوز را بگیرد و به عمق کارهای که نوایی آغاز کرده بود، پی میبرد و از همین رهگذر طرفداران نبود که نوایی کاملاً از کارهای دولت کناره گیرد.

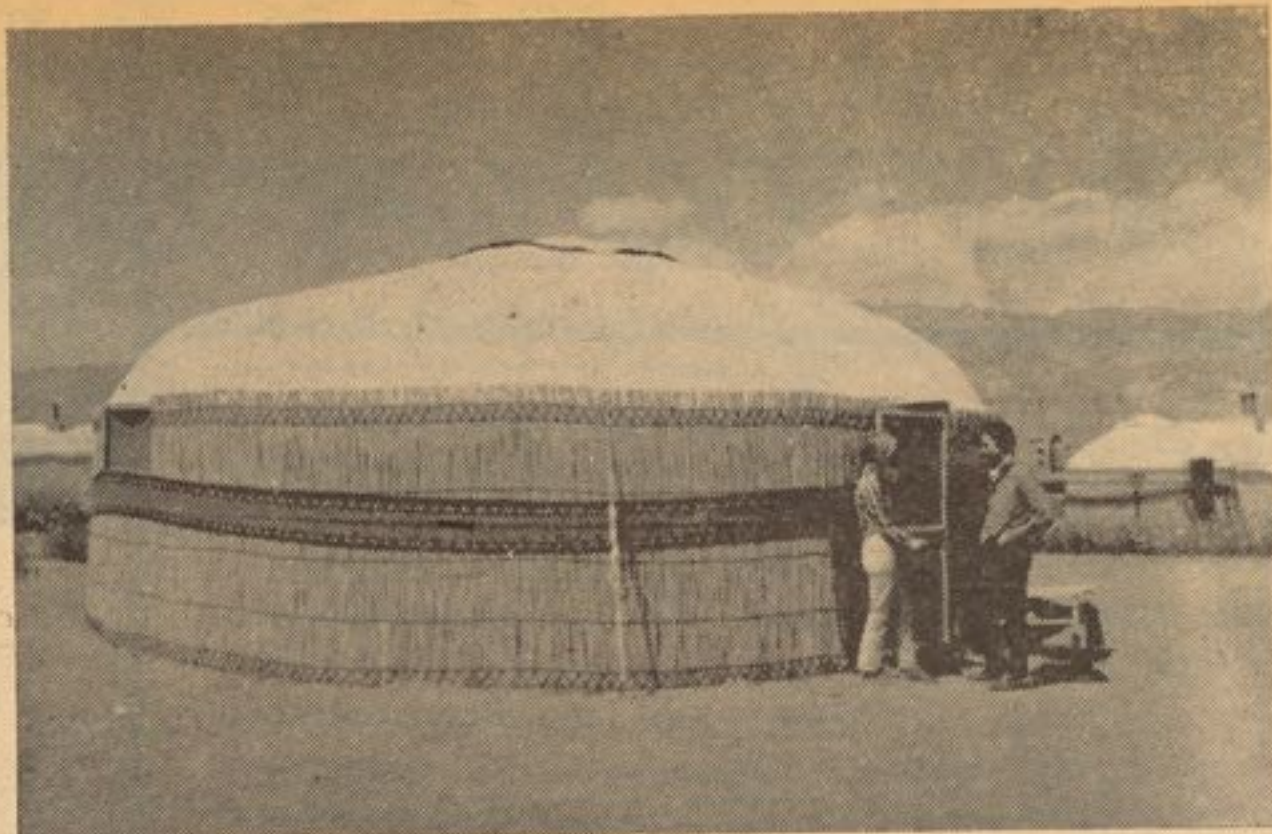
جامی با اعتماد و اطمینان همیشگی گفت: خدمت در راه سعادت و آرامش مردم، خدمت در راه خداست.

نوایی دست بر سینه گذاشته خطاب به شاعر کهنسال اظهار داشت:

بلند نیز دیوانه وار گروید این اندیشه است. حالا میدانم برای انسانی که در خدمت سرای قرار میگیرد لازم بوده است تا کنگر و بیحرکت باشد، اعمال قبیح و زشت را نادیده انگارد و هرگاه از راز ها پرده بردارد، زیانش بریده میشود است و این دشوار تر از هر کار دیگری است. من نمیتوانم امری مشکوک و طاقت فرساتر را ازین تصور نمایم.

جامی مدتی در سکوت فرو رفت، فاسق و فجور موجود در سرای و انحطاط معنوی روز افزون خاقان را در نظر مجسم ساخت. طبیعی بودن اختلافی را که برای نوایی در آن محیط دست میداد و فشاری را که از ناحیه وجدان بروی وارد می آید، باز هم عمیق تر احساس کرد. او با تمام طبیعت سوفیانه خود به پیروزی حقیقت ایمان داشت.

۹۶۲۲۲ جهانگرد در سال ۱۹۷۴ از کشور ما دیدن کرده‌اند



خرگاه های محلی که همه وسایل آسایش در آن تعبیه بوده و با دیزاین جالب آراسته می باشد .

وی علاوه میکند :

- در سال ۱۹۶۴ در چوکات گر خندوی -

اداره بی بنام (افغان تور) به میان آمد، که با وسایل نقلیه مجهز، از گروپ های خارجی پذیرایی کند، این اداره مسوول تر تیب رهسری و تدارک محل بود و باش برای سیاحان در داخل کشور می باشد.

مدیر تبلیغات گر خندوی میگوید :

- یکی از فعالیت های این موسسه معرفی افغانستان به جهان خارج است، که با بخش پوسترها، بروشورها و سایر نشرات معرفی فرهنگ، تاریخ و ادب افغانستان، انجام میدهد.

همچنان اشتراک در مجامع بین المللی - توریزم و چاپ کتب و هنمایی نقاط باستانی افغانستان، نیز به همین منظور، از طریق گر خندوی صورت میگیرد .

نحوه دیگر فعالیت های موسسه و سایر ترانسپورتی، تدارک جای و فراهم آوری - تسهیلات برای خارجی هایی که از کشور ما دیدن میکنند، این خدمات توسط اداره افغان تور صورت میگیرد .

وی در مورد این اداره میگوید :

افغان تور بایش از یکپار آژانس مسافرتی بین المللی تماس دارد، گروپ های جهانگردان توسط این آژانسها، به افغان تور، معرفی میشوند و این اداره توسط و سایر نقلیه زمینی مجهز خود، آنها را در داخل کشور پذیرایی نموده و جریان سفرشان - را در افغانستان و باز دید از گوشه های دلچسپ کشور تنظیم میکند .

موسسه گر خندوی تشکیلات خاصی در ولایت بامیان برای پذیرایی از سیاحان دارد و هتل اختصاصی و خرگاه های محلی گر خندوی در آنجا، برای اقامت جهانگردان اختصاص داده شده است. شصت خرگاه محلی که دیزین وسایل آن همه، شبیه خرگاه های

از نگاه ورود سیاحان بود، چه درین ربع سال بیش از (۳۴۳۱۳) نفر به افغانستان وارد شدند در حالیکه رقم آن در ربع اول (۱۳۸۶۹) در - ربع دوم (۲۵۶۸۹) و در ربع چهارم (۲۲۳۵۱) نفربود. ماباطرح پروگرام های تازه خود، امیدوار هستیم که ورود سیاحان را به کشور طوری تنظیم کنیم که در فصول دیگر سال نیز، رقم آنها ثابت و قابل توجه باشد، چنانچه تبلیغ سیوت عنعنوی بز کشتی در ماه مارچ باعث شد، تا دسته دسته خارجیان فقط برای تماشای این مسابقات که در جهان بی نظیرو همچنان انگیز است به افغانستان بیایند.

وی در برابر پرسشی راجع به عاید کشور مال از طریق جلب توریستان گفتند :

- سیاحان، یکی از اقلام درشت عواید کشور های باستانی جهان را تشکیل میدهند و از جمله بازدید خارجیان از نقاط مختلف کشور ما، - علاوه از اینکه برای معرفی کلتور و فرهنگ افغانی به جهان خارج، در سال ۱۹۷۴ عاید اسعاری افغانستان ازین راه به دوازده لیون و یکصد و بیست و چهار هزار دالر بالغ میگردد که این رقم برای تقویه بنیه اقتصادی افغانستان درخور توجه است .

سوال دیگر را درباره تایخچه گر خندوی و نوع فعالیت های این موسسه بارویشان طرح می کنم، وی درین مورد میگوید :

در سال ۱۹۵۸ گر خندوی در چوکات ریاست مستقل مطبوعات آن زمان تاسیس گردید و چند سال بعد به ریاست هوایی ملکی ملحق شد. در آغاز هدف از تاسیس آن، پذیرایی از یکمده محدود مورخین و دانشمندان بود که بشکورت مامی آمدند، اهمیت توریزم در جهان و همچون خارجیان بسوی کشور ما، سبب شد تا گر خندوی توسعه پیدا کند و بهیچ شک موسسه مکمل بمنظور پذیرایی از باز دید کنندگان خارجی از کشور و آرایه معلومات موثق درباره افغانستان به فعالیت پیروا زد.

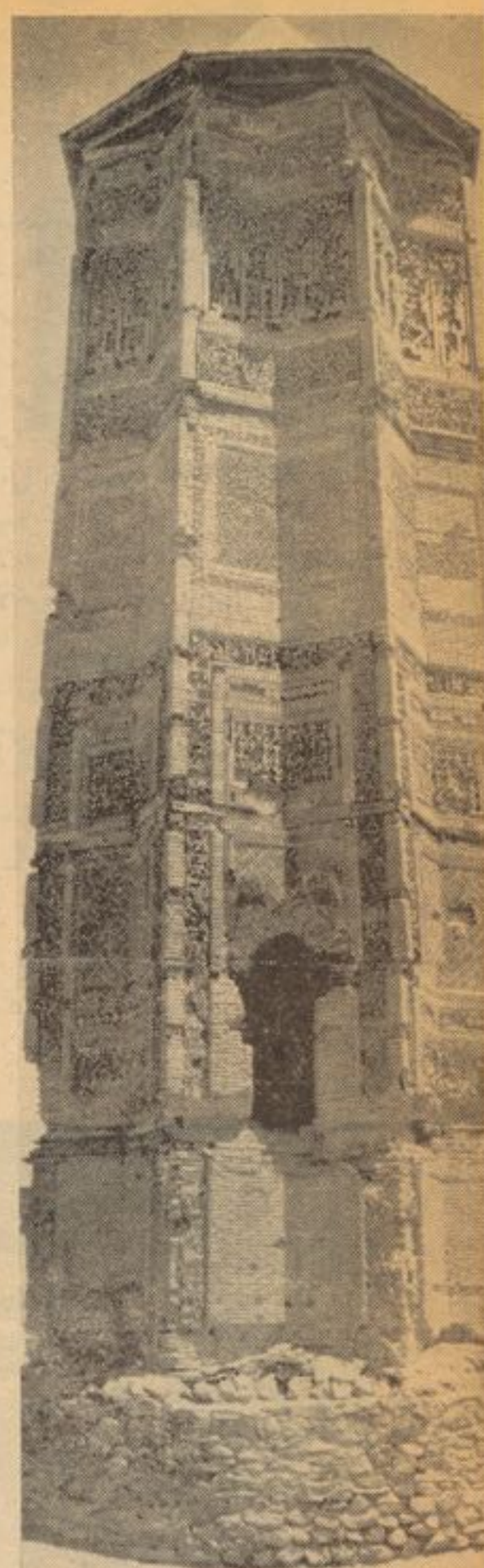
بلند رفتن نرخ نفت، جنگ های شرق میانه و عوامل اقتصادی و سیاسی دیگری سبب شد. تا گراف تعداد جهانگردان در کشور های توریستیک در سال های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ یکبار پایین بیاید قبل ازین سال ها علاقمندی - اروپاییان و امریکاییان و حتی از بعضی کشور های آسیایی به جهانگردی سبب شده بود تا سالانه هزاران سیاح قلم به کشور های مختلف که دارای آثار تاریخی اند، بدارند از جمله در سال ۱۹۶۸ بیش از (۴۴۰۰۰) نفر برای دیدن نقاط دلچسپ و تاریخی کشور ما به افغانستان آمدند این رقم در سال ۱۹۷۱ به (۱۱۳۱۰۹) نفر رسید ولی همانطوریکه گفتیم سال های بعد به اثر بحران اقتصادی و سیاسی از تعداد سیاحان کاسته شده و در سال ۱۹۷۳ به ۹۱۶۶۲ نفر رسید ..

گر خندوی که یگانه موسسه تنظیم امور توریستیک در افغانستان است، در سال ۱۹۷۴ با تطبیق بعضی پروگرام های موثر و ابتکارات اساسی مطابق خواسته های دولت جمهوری توانست تا از کا هشرو ز فزون - سیاحان به کشور جلو گیری نماید و برای جلب بیشتر جهان گردان قلم هایی بر دارد این تلاشها زود نتیجه داد چنانچه احصایه های اخیر نشان میدهند که در طی سال ۱۹۷۴ گراف جهانگردان خارجی که از افغانستان دیدن کرده اند، به ۹۶۲۲۲ نفر بالغ گردید. بناغلی زلمی رویشان مدیر تبلیغات - گر خندوی در گفتگوی کوتاهی که با وی داشتیم گفت:

در سال ۷۴ از راه اسلام قلعه (۳۸۸۲۹) نفر از طریق تور خم (۳۶۵۱۲) نفر، از راه - سیمین بولدک (۲۹۸۶) توسط طیاره، از طریق میدان هوایی بین المللی کابل (۱۷۸۹۵) نفر سیاح به افغانستان سفر کرده اند .

وی افزود:

- ربع سوم سال در حقیقت بهترین فصل



این مینار معروف عظمت و بزرگی غزنه کهن می باشد

از گل احمد زهاب نوایی

افغانستان

سرزمین

دلخواه

توریستان



بند امیر از شکارهای طبیعت در دل کوهستان مرکزی وطن ما



استوپه گلدرده نمود هنرستان مردم ما



بالا حصار کابل یا خاطره مجلل شکستها و فترت مانی ها



جبل زینه کندهار اعجوبه صنعت و معماري

پیاده گردی؛ صید ماهی و شکار برای سیاحان خارجی در کشور مهیا گردیده است

مردم صفحات شمال کشور است برای اقامت سیاحان علاقمند، دریاها ن تپه و نصب گردیده است.

سیاحانی رو بنان، در بره پرو گرام های تازه گزینوی میگوید:

درین اواخر پرو گرام های پیاده گردی در ساحات مساعد کشور شکار، صید ماهی - خالدار، کهنوردی و سوار کاری رانیز برای علاقمندان خار جی در نظر گرفته ایم و امید - داریم این پرو گرام هاسبب جلب بیشتر - جهان گردان باافغانستان گردد.

وی در اخیر این گفت و شنود راجع به سال بین المللی توریسم درمما لك حوزه جنوب آسیا درجیان آماده چاپ شده است.

شماره ۶

عصر نوین در ترانسپورت کشورهای اروپائی

خط افسانوی اورنیت اکسپرس جهان انگیز تر از يك سلسله فلم‌های جنائی بود. هنگامیکه يك رشته ریل هابتاریخ جولای سال ۱۸۸۳ از پاریس بسوی قسطنطنیه براه افتاد در مسافت توسط ریل عصر نوینی آغاز یافت. این ترن لو کس که در طول راه مسافت ۸۱ ساعته اش از بین بسیاری کشور های اروپائی میگذشت در امر کوتاه ساختن مسافت میان مردمان و ممالك نقش بزرگی بازی نمود. پیش از پایان قرن ۱۹ در اروپا شبکه خط ریل بزرگ و نزدیک بهم که دارای ارتباطات جهانی بود بوجود آمده بود. اروپایی شدن راه های ریل در زمانی آغاز گردید که در مورد ایجاد جامعه اقتصادی اروپا هنوز تصور ی هم وجود نداشت.

ترن های سریع السیر ترانس یورپ اکسپرس بانام های پر آوازه ای چون (پار سیفال)، سافیر، پرنس اویگون، و راین گولده به ایستگاههای شهر های اروپائی رفت و آمد داشته و از مدت ها پیش بحث جزئی از انکشافات این قاره به شمار میروند. مسافری که اکنون يك چوکی بایک بستر توسط کمپوتر هادر فرانکورت برای خویش گرایه میکنند اصلا باین امر نمی اندیشند که راه بیانی شان از میان کشورهای اروپا یی بیشتر از نتیجه پیشرفت های تکنیکی می باشد.

بین سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۷۳ شبکه های راه موتر رودر اروپا دو چند گردید و بطول مجموعی ۸۱۲۵ میل رسیده است. از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۴ تنها در آلمان فدرال شاهراه های آن کشور از ۱۶۶۹۰ میل به ۲۳۸۷۵ میل توسعه یافته است. موتر های لاری بصورت پیهم و مسلسل بروی این سرگ هابه حمل اثییا مصروف اند در سال ۱۹۷۲ در حدود ۱۹۳ ملیون تن اثییا بروی شاهراههای آلمان غرب حمل و نقل گردیده بود.

شهر فرانکفورت بالای زمین نمونه برجسته ای شده میتواند. هر روزه در حدود ۲۰۰۰۰ نفر از اطراف و نواحی شهر مذکور به آنجا بالای و فلسفه خود می آیند، بیشتر از نمیه این عده توسط موتر می آیند. در صورتیکه بازدید کنندگان را باین تعداد بیافزایم تخمین میشود که موتر هر روز از جاده شهر مذکور استفاده می کنند مقامات شهری فیصله نموده اند که سرکهای فرانکفورت بیش ازین گسترش داده نشوند به خط ریل زیر زمینی، خط ترن های سریع ترانزیت شهری تراموای و بس ها در پلان ترافیک شهری قنات

داده خواهد شد. شماره جاهای پارکینگ در شهر خیلی ها کاهشی خواهد یافت و جاده های مزدحم خرید و فروش مردم که قبلا مو رد استفاده کامل ترافیک قرار داشتند به حوزه های پیاده روی تبدیل شده اند. در حومه شهر جاهای (پارک کن و سوار شو) تهیه گردیده که درین جاها موتر سواران بیرون شهر موتر خود را متوقف ساخته و بوسیله عامه حمل و نقل سوار میشوند.

سروصد اوگا ز های زهر دار :

مشکلات شهر فرانکفورت نیز همانند پرا بلیم بسیار ی از شهر های بزرگ جهان میباشد. در شرح پالیسی ترانسپورتی فردای جمهوری فدرالی آلمان باید این امر در نظر گرفته شود که در سال ۱۹۸۵ سه چهارم قسمت نفوس این کشور در مناطق شهری بسر خواهند برد. اگر افزایش استفاده از موتر های شخصی درین مناطق آ باد شده اجازه داده شود انتظار آن میرود که تصادم های ترافیکی بیشتر شده، صد اوگا ز های زهر آگین صحت و سلامت مردم را بیش از پیش تحت تاثیر قرار داده، ساختمان سرکها اعمار خانه هارا محدود تر ساخته، کمبود وسایل تفریح و کار و وسایل ترانسپورت سی عامه ازدیاد خواهد یافت. حکومت بن ازین پیش بینی نتایج روشنی گرفته است.

همه ساله در جمهوری فدرالی آلمان بیش از یک ملیارد نفر و نزدیک به ۳۷۰ ملیون تن اثییا بوسیله ریل حمل و نقل می گردد. ولی با ایشیم در زمینه عواید و مصارف سکتور ترانسپورت يك ملیارد مارك کسر وجود دارد.

زیرا مصرف توسعه و حفظ و مراقبت مواصلات زمینی آبی و هوایی آلمان غربی بین سال های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۵ در حدود ۲۷۰ ملیارد مارك تخمین گردیده است.

سرعت : ۱۲۵ میل فی ساعت :

مشکلات و پرا بلیم های مواصلات مدرن تنها محدود و منحصر به آلمان فدرال نبوده و بی سرحد می باشند. هر گسبکه به لندن، پاریس، کوپنها گن، یاروم سفر نماید بو ضاحت خواهد دید که اگر هر کشور بصورت جداگانه در حل پرا بلیم های خویش اقدام نماید کاری خواهد بود نامعقول. يك پالیسی واحد ترانسپورت برای اروپا باید مسایل گوناگون عملی حمل و نقل بین المللی را مدنظر بگیرد.

حکومت بن يك شبکه خط ریل اروپایی را با سرعت ۱۲۵ میل در ساعت پیشنهاد نمود. این شبکه ریل که کوپنها گن، یاروم و لندن را بقیه در صفحه ۴۷



مارشال ستالین

چرچل

قرار يك سرباز :

۱۵ کیلو متر دورتر از سرحد غربی اتحاد شوروی از داخل شهر مستحکم برست لیوفسک جنرال هاینس گودریان مؤجد قوای ژر همدار آلمان نخستین عملیات و پیشرفت قوا را تماشا مینمود وی در خاطرات خود تذکر مید هد. (ساعت سه و پانزده دقیقه شلیک نیرومند توپ های ما آغاز یافت و ساعت سه و چهل دقیقه تهاجم شدید هواپیما های ستو گای عمود پرواز عملیات را دنبال نمود ساعت ۴ و یک ربع قسمت های پیشدار بکنار دریای «بوگ» به پیشروی آغاز کرد این واحد هامتعلق به فرقه های ۱۷ و ۱۸ ژر همدار بودند و به ۴ و ۵ دقیقه نخستین تانک های قر قه ۱۸ از دریا

- قسمت دوم -

بهای جنگ دوم جهانی

هجوم برق آسای نیروی آلمان تا آنوقت همه را تار و

مار نموده بود.

اقدامات و تشبثات من همه بصورت کمال و تمام علیه روسیه میباشد اگر غربی ها آنقدر کور باطن و احمق باشند که منظور مرا نفهمند مجبور خواهم شد که با روسیه با یک موافقه بر سم تا ابتدا غربی ها را سر کوب نموده و بعد مقابل اتحاد شوروی شاگرد نمایم - روز نامه تاریخ ۱۱-۸-۹۳۹ هتلر به کارل بورک هارد

کارل بورگهارد مؤرخ و دیپلمات سوئیس از سال ۱۹۳۷ تا ۳۹ یعنی شروع جنگ کمیسار جامعه ملل در شهر داننزیگ بود که آنرا از کتاب وی نقل قول نمودیم.

این تانک های کنو ز ر هیوشهای لوطه زن بودند طول سئونیم متر و ترتیبات اتوماتیک دفع گاز و هوای تازه که برای حرکات پیدا ده شدن بجزیره برتانییه ساخته شده بود دند و حرکات مذکور به اسم مخفی (شیربحری) پلان گذاری شده بود که تحقق نیافت.

در شهر برست سربازان روسی روزیکشنیه و رخصتی رادر خواب و استراحت می گذشتانده و همینکه توپچی های آلمان به آتشباری پرداختند اغلب افسران در خانه های شهر اقامت داشته و بسیاری از سربازان در حال خواب کشته شدند و دیگران با لباسی شب بسری دروازه های خروج هجوم بردند اما از آنجا که در های قشله به لیدریا واقع مسود سربازان از گلوله های که مانند ژاله بالای شان فریب شدند به سلامت نبردند.

باعجب ترین ملل گیتی آشنا شوید

۱- باوصول این تلگرام بلافاصله تمام
تجهیزات شهر تخریب گردد، دستگاه تلگراف
بحال غیر قابل استعمال در آورده شود.

۲- از شما خواهش می‌رود سرعت لازمه
به پیغامی موقوف اطلاع دهید که یک خبر
عاجل برای شما ارائه می‌کنیم...

کراف فن شولنبورگ سفیر کبیر آلمان پس
از اخذ وحل تلگرام اندکی قبل از ساعت ۴
صبح با مستشار خود (گوستاف هیلگر) بدفتر
کار مولوتف حاضر شد و طبق وظیفه یک
نوته سرپا مبتذل را که حاکی از شکستن پیمان
دوستی از طرف روسیه بود با بعضی اتهامات
دیگر قرائت نمود و خلاصه اینکه از باعث عهد
شکنی و عدم رعایت مقررات معاهده اینک فوهرر
(پیشوای آلمان) به نیروهای نظامی آلمان امر
داده است که برای خنثی نمودن تهدیدات روسیه
باتمام وسایط و امکانات دست داشته مقابله
نمایند...

چند دقیقه یک سکوت عمیق حکمفرما شد
بعد مولوتف پرسید:

(ایا نوته و بیانات شما حکم یک اعلان جنگ
را دارد؟)

شولنبورگ که تصمیم هتلر را دیوانگی
محض می‌پنداشت و میخواست کدام راه مسالمت
آمین جدید را بین هتلر و ستالین جستجو نماید
با خیلی انکسار بازوان خود را بعلامت اظهار
بیچارگی بلند نمود.

مولوتف بی‌پرواست و با حجت زیاد گفت:
(حرکات آلمان یک پیمان شکنی مطلق و عدول
از سیستم های مودت و اعتماد است که در تاریخ
نظیر آن وجود ندارد عللی را که آلمان برای
تهاجم خود بیان می‌کند پنهان های پوچ و
مزخرف است).

وزیر خارجه شوروی سپس با ترش خاص
افروید (این چیز را ما تصور نمی‌کردیم) در اخیر
خوسردانه دست هر دو دیپلمات آلمانی را
فشارد.

همینکه مولوتف مراتب اعلان جنگ را به
پولیت بورو خبر داد ستالین خود را به کرسی
انداخت و چاقو فرو رفت و به اصرار و
فشار ژوکف و نیروهای سرحدی امر داده شد
که تعرض دشمن را متوقف ساخته متجاوز را
نابود نمایند.

این امر بالاخره ساعت ۷ و یک ربع تا به
قناعات کوچک صادر شد در صورتیکه تا آنوقت
قوای آلمان در تمام نقاط سرحدات روسیه را زیر
پا گذاشته و ساعت ها قبل همه را لگد مال
نموده بود.

هتلر بتاريخ ۱۲ ر ۴۰ به درستی
وال قرار گاه خود جنرال هالدر
گفت:

روس ها مردم بی ارزش اند و
قوای نظامی آنها فاقد رهبران
لایق میباشد.

دندم صبح یکشنبه عبا هوای دهل ها
بقیه در صفحه ۴۶

هتلر به تاریخ ۳۱ ر ۷۳۱ به
جنرال هالدر امر داد

در خلال این کشمکش ها باید کار
روسیه یکطرفه شود او پراسیمو ن
وقتی مفهوم دارد که ما این کشور را
بیک ضربت از پا در افکنیم یک
اندازه زمین را گرفتیم. کفایت نمی
کند زیرا توقف در زمستان خطر ناک
است.

از نیم شب به تمام همکاران ستردرستین و
کمیساریت های خلقی اتخاذ تدابیر دفاعی
ابلاغ گردید و ساعت دوازده و نیم این قضیه
به ستالین خبر داده شد که به اساس اطلاع یکنفر
فراری در هر لحظه تعرض آلمان را باید انتظار
برد ساعت سه و هفده دقیقه اولین راپسور
پرورار دسته های نیروی هوایی آلمان به بلا
فاصله چند دقیقه بعد اولین بمباران از طرف
سوگازها خبر داده شد.

لوی درستیز اتحاد شوروی گنورکی-سکژوکف
با تلفون موضوع رایبه کرملین را پرور داد بعد
از دقایقی از طریق جنرالیکه نو کریوال بود
با ستالین ارتباط قایم شد که سه دقیقه طول
کشید تا آنکه ستالین کوشی را گرفت و ژوکف
از وی هدایت خواست.

ستالین خاموش ماند و همینکه ژوکف طالب
هدایت شد تنها صدای نفس کشیدن تند و
خشن او را شنید بعد از تأمل طولانی عاقبت
ستالین امر داد تا هیات «پولیت بورو» دفتر سیاسی
حزب جمع گردند.

درین بین از تمام شبکه های خطوط دفاعی
راپور هجوم آلمانها خبر داده می شد
ساعت ۴ و نیم اعضای پولیت بورو جمع
آمدند کمیسر دفاع تیمو شینکو و ژوکف رایبه
جلسه احضار کردند.

ژوزف ستالین بارتنگ پریده در حالیکه
پایپ پر شده بدستش بود گفت:

(ما باید سرعت ممکنه سفیر آلمان را
احضار کنیم).

سفیر آلمان درین فرصت حاضر به انجام
وظایف خود بود و میخواست راجع بیک مطلب
خیلی مهم با وزیر امور خارجه اتحاد شوروی
(مولوتف) مذاکره کند در ضمن از طرف پولیت بورو
به مولوتف دستور داده شد تا بلافاصله سفیر
را بیدارد.

هتلر بتاريخ ۱۵ ر ۸۰ ر ۱۳۴۰ بیاوران
خود گفت:

اگر انسان این مجسمه غول پیکر
را بدرستی محکم بندی نماید قبل
از آنکه دنیا خبر شود بسرعت ترین
فرست درهم خواهد شکست.

به ساعت سه شب تلگراف سفارت آلمان
مقیم ماسکو به نکتک آغاز نمود مدلول
آن اینکه:

(دستور محرمانه رایش - تنها برای شخص
سفیر کلید محل شهر جداگانه و پیوسته از برلین
خبر داده شد).



عده از عساکر شوروی در اسارت سر بازان هیستلری



عساکر شکست خورده هتلر باین ترتیب از جاده های ماسکو
عبور داده شد



کشور ۲۰ هزار نفری

که جرم و مجرم در آن راه ندارد

لیختنشتین

با عجب ترین ملل گیتی آشنا شوید

اتحادیه کشورهای رن بشمار آورد و هنگامیکه این اتحادیه با پروس وارد جنگ شد پادشاه لیختنشتین نیز قوای مرکب از ۳ نفر روانه میدان جنگ کرد اما افسوس که کنگره پراگ در آن قرارداد صلح با پروس بسته میشد لیختنشتین را فراموش نمود و سلطنت زان دوم پسر زان اول که طولانی ترین دوره حکمرانی در تاریخ لیختنشتین بشمار میرود با مرگ او در سال ۱۹۲۹ پایان یافت و بعد از او برادر ۷ ساله وی زمام حکومت را بدست گرفت *

و ادوز پایتخت فشنک این کشور با امتداد دوجاده قرار گرفته که با هم موازی اند و از طرف غرب بسوی قلل کوههای آلپ پیش رفته است که در آن از دور دیوارهای قصر شهر مذکور بخوبی معلوم میشود. مهمترین قسمت شهر همان



گوشه ای از قصر وادوز که از بقایای قرون وسطی نمایندگی میکند *

از چند سال با پرداخت ۲۹ هزار کرون دیگر آنرا وسعت بخشید و روی هم رفته این کشور به ۲ میلیارد فرانک فرانسه تمام شده است بنابه تقاضای زان آدام، شارل ششم این مملکت را در اتحادیه ژرمانیک پذیرفت و این سرزمین را بنام امپراتوری لیختنشتین شناخت *

تا بلوها و آلاریکه بر دیوارهای قصر وادوز آویخته شده اند حکایت از آن میکنند که فرمانروایان مقتدر این سرزمین همواره شجاع و جنگجو بوده اند. آلویسی یکی از حکمرانان لیختنشتین که دوستدار علم و هنر بود بر اثر اطلاع از وقایع انقلاب کبیر فرانسه سخت بیچان آمده و در همان هنگام قوای بکمل دولت برای جنگ با انقلابیون فرستاد. در ۱۸۰۰ آلویس وفات یافته و برادرش با سلطنت رسید این مرد که دیپلمات زبردستی بشمار میرفت چنان سیاستی پیش گرفت که چندی بعد ناپلیون کبیر این کشور را جزو دول

جاده ای که به امتداد دریای رن کشیده شده است طرف چپ آن قلل آلپ و بطرف راست وادی نسبتا هموار رن قرار دارد. در جوار دریای رن کشور کوچک لیختنشتین موقعیت دارد. این سرزمین کوهستانی که بواسطه دریای رن علیا بطول ۲۰۰۰ متر از اتیش جدا شده دارای ۲۰ هزار سکنه است که با کمال خوشی و آزادی دور از ماجراها و اندوه های سایر ملل اروپایی و زود خورد جهانی در قلب اروپا میان دو کشور هم زبان و کوهستانی زندگی میکند. لیختنشتین که یکی از جمله چهار کشور میکروسکوپی اروپایی میباشد مملکتی است پس زیبا و آرام پلی که بالای دریای رن بین سوئیس و لیختنشتین قرار دارد شکل بین المللی را داشته یکی از چهارای های مهم اروپایی بشمار میرود و علاوه در زمان امپراطوری دوم این راه مهم از طریق وادی دریای رن و کوتل اسپلوک بین میدولان ایتالیا و علاقه اوگوست ویلندیلکوم (در حال حاضر علاقه باوری) است *

بیک طرف دریا برق سرخ، صلیب سفید سوئزرلند و بطرف دیگر بل، برق آبی و سرخ شهباده نشین لیختنشتین در اهتزاز است کدام غرقه پاسبانان سرخدی در هر دو طرف دیده نمیشود تنه افارق بین سرحدات دو کشور همانا بیرقهای شان میباشد و پس. بعد عبور از پل چند دقیقه بعد به شهر پنج هزار نفری (وادوز) داخل میشویم که در حقیقت پایتخت این کشور میباشد. در مرکز این شهر قصر مقبول سلطنتی بایک جهان سرسبزی و گل قرار گرفته است عظمت و ثروتی که درین قصر فراهم آمده انسا را بیاد افسانه های ادوار قدیم میاندازد. قالین ها مجسمه های عظیم و شاهکار های نقاشی در هر قسم چشم را خیره میکند. توریست ها مدخلی بر آن میجویند در هر طرف قصر به دروازه های بسته و یا تابلوی پر فیات بیژن س دارای شخصی بر میخورند ولی اگر بختشان و در لحظه ی برخوردند که دروازه قصر باز شود و از آن دروازه اول بموزیم «موتز کالسه» سیاه خارج میشود از اینکه که خواهد بود خدامیداند شاید مصاحب اهل دربار و یا خود شهباده باشد؟

اعضای این خانواده که امروز از قدیمترین خانواده های اروپایی و در عین حال یکی از آخرین خاندان های سلطنتی دنیا بشمار میروند است که برای سرزمین صلح و آزادی حکمرانی دارند. زان آدام پسر کلان این خانواده بسال ۱۱۶۹۹ این کشور را به مبلغ یکصد و پنجاه هزار کرون خریداری کرد و پس

صفحه ۳۰



قسمت مرکزی پایتخت لیختنشتین که کافه، هتل، رستوران و فروشگاه بزرگ در همین محل تمرکز یافته اند. در مقابل این جاده موزیم تکت پستی که در سراسر جهان معروف است وجود دارد *

«اوپت اشتراسی» جاده عمومی میباشد که عمارت پسته خانه مرکز اقل شهر را مشخص میسازد. در پسته خانه یک بیرونیار عظیمی همه روزه دیده میشود از اینکه چرا در پسته خانه آنقدر ازدحام موجود است شاید تصور کنید که اهالی این سرزمین به مکاتبه علاقه منداند در حالیکه چنین نیست زیرا کشور لیختنشتین آنقدر کوچک است که احتیاج به ارسال مکتوب ندارد تماما این ازدحام همانا طبقه توریست است که عده بیشتر آنها را آلمانها، سوئیس، فرانسه و ایتالای و اتیشی تشکیل میدهد.

قبل از جنگ بودجه این کشور از عایدات دو فابریکه دهنان مصنوعی سازی تامین میشد بهترین مشتری لیختنشتین کشور آلمان بود که

ژوندون



گوشه ای از شهر وادوز پایتخت لیختنشتین *

میرسد بهترین هتول این کشور (انگل) و «لندی» میباشد علاوه بر آن منازل شخصی گرای نیز برای استقبال مسافران آماده اند بهین حساب اهالی این کشور ریکارد هتول را درجهان قایم کرده است و سالانه یک عایدات سر شاری را به جیب این کشور میریزاند.

بعد از شهزاده و صدراعظم، رئیس پولیس مهمترین شخص کشور بشمار میرود اوکه مسئول برقراری انتظامات است ولی تاکنون هیچ مجرمی درین کشور پیدا نشده تااداره پولیس او را تعقیب کند زیرا مردم لیختنشتین چنان ساکت و عاقل و خوش خلق اند که حتی فکر کار خلاف هم در مغیله آنها میکردند اکنون کشور زراعتی و صنعتی



مدخل قصرکه منحصر به خانواده شهزاده نشین لیختنشتین میباشد.



دراین جائنظری قصر وادوز را باچند نمونه از تکت های پستی این کشور ترسیم می شود.

همه ساله برای هر یک از افراد آلمانی یک عدد دندان خریداری میکرد ولی امروز چون دیگر آلمانها برای خرید دندان مصنوعی احتیاج ندارند از اینرو کشور لیختنشتین منبع عایداتی دیگری برای خود سراغ کرده است و آنهم طبع تکت پستی میباشد لکن این تکت ها کمتر برای چسپاندن بروی پاکت بکار میروند زیرا کشور لیختنشتین آنقدر کوچک است که هیچ یک از افراد آن بفکر نوشتن مکتوب بیک دیگر نمی افتند و تنها طالبین تکت ها کلکسیونرهای میلیونی و نادانی اند که پولهای گزاف و بی شماری را برای خریداری سلسله های مختلف تکت پستی میپردازند. هرگاه بودجه کشور رو به کسر میگذازد فوراً یک سری تکت پستی انتشار میابد وسیلی از ثروت بخزانة دولت سرازیر میشود زیرا علاقمندان آن بجمع آوری تکت های نایاب مبالغ هنگفتی برای خریداری تکت ها میپردازند.

درین کشور از طفل کوچک تا کهن سالترین اهالی این سرزمین کوچک دارای کلکسیون پستی میباشند. پسته جدیدی که از طبع می برآید شما خود پسته خانه را قیاس کنید که چه معشری در آنجا خواهد بود گذشته از همه بزرگترین ارزش را برای شخص شهزاده دارد زیرا موصوف ۲۵ درصد پستی در همه جاه نصب است در پهلوی

پسته خانه موزیم عالی تکت پستی قرار دارد که در تمام جهان مشهور و ممتاز است درین موزیم تماماً تکت های اتریش را که تا ۱۹۲۱ بطبع رسیده بود میتوان مشاهده نمود که با علاقه زاید الوصفی تزیین و مرتب شده اند و هزاران نفر توریست و دوستان تکت پستی در آن دیده میشود بعد از آن تاریخ لیختنشتین شروع به طبع تکت های کشور خود نمود که بسیاری این تکتها در ویانا رسم و طبع شده است. در اوایل تکت ها صرف منحصر به منظره قصر، آثار تاریخی و تصویر شهزاده بود سپس در سالهای سی به تکت های که تصویر قلل زیبا، وادیهای سرسبز و سناتوریم ها تبدیل گردید. بعد از جنگ جهانی دوم سلسله شهر، شکار و سپس سلسله زیبا ترین رسامی و عکس ها از آثار رسامهای معروف لیختنشتین بطبع میرسید. عمارت پست و کلیسای زیبای مارلس

شماره ۶

گردیده در سال ۱۹۴۱ بیشتر از ۴۰ فیصد جمعیت این کشور در زراعت اشتغال دارند در حالیکه امروز کمتر از بیست فیصد اهالی زارع میباشند در حال حاضر نیمه نفوس لیختنشتین در صنایع ماشینی و دستی مصروف اند و در حدود ۴۰ فابریکات خرد و بزرگ که از ۳۰-۴۰ نفر کارگر در آن مشغول اند که تماماً بصورت درست و اتوماتیکی فعال اند تولیدات این کشور جنسیت و ارزش عالی را دارا اند.

تولیدات صنعتی لیختنشتین بصنایع ماشین آلات تکیه میکند بزرگترین فابریکه لیختنشتین فیرم سویس بنام (اورلیکون) میباشد علاوه بر فابریکات ماشین آلات در لیختنشتین فابریکات رنگ سازی، کنسرو، میوه جات و سلمان اطفال نیز وجود دارد که تولیدات آن در اروپا و آمریکا بفروش میرسد. شهر (شارن) با آنکه

خطور نمیکند. درین کشور هیچکس جنایتی را بیدار ندارد و اگر هم در ۱۹۰۸ سخنی از یک قتل بمیان آمد هیچگاه این موضوع با اثبات نرسید تازه اگر هم اتفاقاً یک جنایت واقعی در لیختنشتین روی بدهد چون قوانین این کشور چنین حادثه ای را پیش بینی نکرده اند ناچار باید قاتل را با ناسوی سرحد ها بفرستند تا توسط سویس معاکمه شود.

در میان کشورهای کوچک اروپایی لیختنشتین جوانترین کشور اروپایی بشمار میرود وجود این مملکت آبی در ۱۷۱۹ بوده و پنج سال پیش جشن (۲۵۰) ساله کشور خویش را با مراسم شاندار بر گزار کردند.

دفتر مسافرتی لیختنشتین سیر علمی یکروزه به تمام کشور برای سیاحین تویسه میدارد و میتوان در نیم ساعت سراسر کشور را عبور کرد از شمال بجنوب ۲۵ کیلو متر

(۱۸۷۳) و همچنین عمارت نیاورالی و بانک لیختنشتین، بانک مویزر لند و دیگر بانکهای کوچک همه در جاده عمومی پهلوی هم در یک ردیف قرار دارند که برای چنین کشور کوچک باین پیمانه بانک زیاد است. بسیاری از موسسات و دستگاهها سراسر مایه خود را در بانکهای مذکور بکمال خوشی میگذارند زیرا سیستم پولی و محصولاتی بانکهای لیختنشتین فساد خوبی میپردازند.

در مقابل موزیم پستی میتوان زیر چترهای رنگارنگ کافی «ریشال» بانوشیدن نوشابه ها و یا خوردن شیرین رفیع خستگی کرد. علاوه بر آن هتولهای مقبول و قشنگ و افرورد هر گوشه و کنار کشور مذکور موجود است. در کشور کوچکی که جمعیت آن از بیست هزار نفر تجاوز نمیکند در حال حاضر ۶۰ هتول موجود است که بهر ۳۳۳ نفر یک هتول



«کریستیان بونه» یکی دیگر از وزرای فرانسه در مزرعه اش بکار عملی می‌پردازد، اینجا اوتراکتور جویه کشی را هدایت می‌نماید.



بنیاعلی «رنه ابی» وزیر معارف فرانسه که از ترمیم و تعمیر منزل خود در «مانتگران» مراقبت می‌نماید خود نیز عملاً در کار تعمیر اشتراک می‌ورزد اینجا او «کراچی» دستی مساله تعمیر را به محل کار نقل می‌دهد.

لحظات در

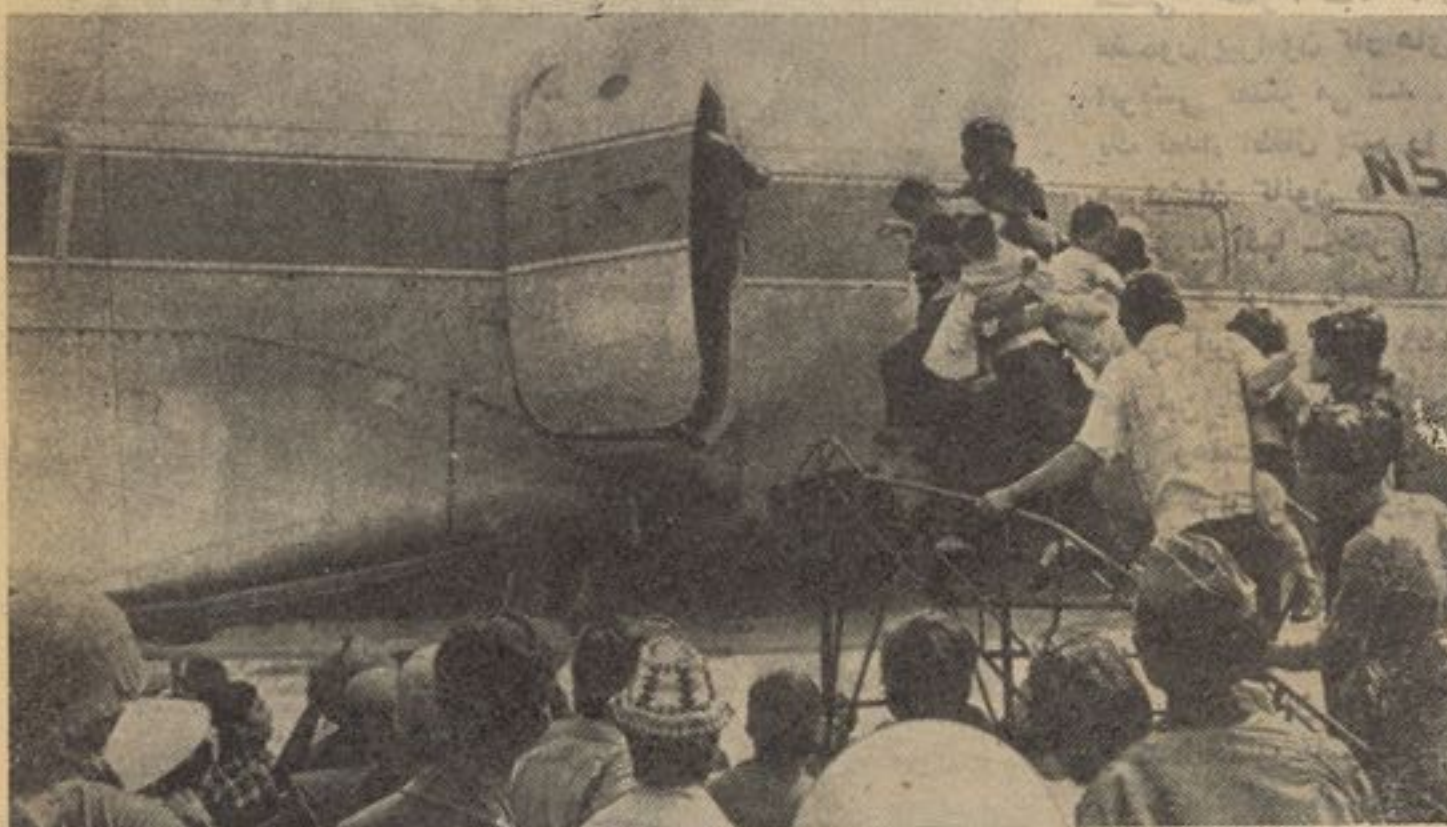
درعکس پایان بنیاعلی پانگو رئیس‌جمهور گابون با اعضای خانواده اش در محل سکی واقع دامنه های (آلب ماریتیم) دیده می‌شود.
رئیس‌جمهور سی و شش ساله گابون که از جوانترین رؤسای جمهور کشور های افریقایی است باهمسر و نه فرزندش و دیگر اعضای خانواده از حیات رسمی و تشریفاتی به میدان سکی روآورده است.





در قبرستان خانوادۀ سلطنتی
در ریاض، مزار مرحوم ملک فیصل
در جوار مقابر اجدادی وی دیده می
شود بعضی اعضای خانوادۀ او بر
سر قبرش دیده می شوند.

رئیس تصویر



تا در واژۀ دخول طیاره بسته نشده همه تلاش میورزند خود و اطفال شان زود تر موقع نجات یابند
باین حالت لحظه به لحظه میدان طیاره از هجوم کسانیکه سعی می کنند خود را نجات بدهند مزدحم
می شود.

طی سه هفته دوازده ولایت در
ویتنام سقوط کرد، اینجا چند تن از
عساکر هزیمت یافته و یتیمی در
حالی دیده می شوند که میان افراد
ملکی ایکه سعی دارند از طریق بحر
از ویتنام خارج شوند در تلاش فرار
هستند مگر غافل از آنکه قوای طرف
مقابل راهبها را از هر جانب قطع کرده
و کنترل جاده ها و معابر را در
اختیار دارند.

طیاره های برای انتقال اطفال
ویتنامی موظفند پیوسته ما موریت
خود را انجام میدهند با اطفال برخی
از عساکر نیز فرار می نمایند.



ترجمه ع. رشنو

سر نوشت

دوازده طفل بی گناه

این قصه دراز و زیبایی است
قصه‌یی که در شهرهای مورت و
موزل فرانسه واقع شده است .
به این قصه قصر زیبا و مجللی
وقوع این قصه قصر زیبا و مجللی

نیست بلکه یکی از اپار تما نها یی
میباشد که در همه جا می توان نمونه
آنرا سراغ کرد .
این قصه واقعی که متعلق است به
مادلن کولاس از قصه های داغ و



مادلن و شش طفلش

مادلن حین نشان دادن البوم عکس ها برای اطفالش
صفحة ۳۴

گرمی است که بایر روزی پایان پذیرفت
در صورتی که شما دارای قلب
حساسی باشید می توانید عمق این
قصه را درک کنید .

قهرمان این قصه زنی است مو
طلایی بلند و ملیح که اکنون چهل و
پنج سال دارد . ولی در ایام جوانی
هیچ چیز خاصی نسبت به سایر
دختران هم سن و سالش ندا شت
همانند آنها بود پیشه معلمی داشت با
لغایت و درایت کار میکرد . روزهای
کار هفته برای وی يك سان می
گذشت . روز های یکشنبه يك
اندازه به فعالیت های سکاوتی می
پرداخت . در نتیجه این فعالیت ها با
مردم تماس پیدا می کرد باحوادثی که
در فامیل ها رخ میداد آشنا می شد
درین ایام کمتر چیزی بر خاطرش
سنگینی میکرد تا اینکه روزی وی
بضمونی رادرباره روستا های که
بنام اس اواس یاد میشود در مجله
می خواند . درین
مضمون پیرامون کار های يك دكتور
اتریشی گفتگو می شد . این دكتور
يك تعداد اطفال یتیم را جمع نموده
و برایشان کانون فامیلی ترتیب
داده و به آنها دختر و پسر - لقب
خواهر و برادر را بخشید دكتور
مذکور این کار را در ۱۹۴۹ آغاز کرد
کار این دكتور در چار بر اعظم و در
چهل و هفت کشور سر مشق و
نمونه قرار گرفت و در یکصد و سه
دهکده ازین کشور ها رواج یافت .
فرانسه در ۱۹۵۵ شامل حلقه
این ممالک شد و در عرصه بیست
سال نمو نه این نوع فامیل ها در نه
دهکده آن کشور تاسیس شد ، تاسیس
اینگونه فامیل مستلزم وجود عناصر
مذهبی و قهرمانان نیست چه درین
ضمن بوجود زنی بر می خوریم که
هر نوع قربانی را متحمل شده آزادی
و آرامش خویش را فدا ساخته و با
يك هزار و سه فرانک چنان زند گمی
کرد که توانسته است به خندر و
دوست داشته باشد .

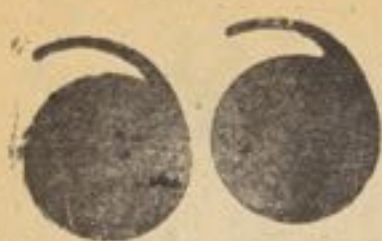
اداره این نوع فامیل ها احساس
وعواطف بکار دارد کاندید اداره فامیل
يك سال و دو سال و حتی بیشتر از
آن باید تفکر کند و آنگاه تصمیم
بگیرد .

بدینگونه بود که ما دلن کو لاس
بافتگر مرکزی فامیل ها در تما س
شد و آزمونهای متعددی را سپری
کرد با واقعیت زندگی درین نوع
فامیل ها آشنایی حاصل نمود . سر

انجام نه نفر طفل از طریق تا میئات
اجتماعی در فیروزی ۱۹۶۶ بوی
سپرده شد شش پسر و سه دختر
که سن آنها بین سه تا دوازده سال

قرار داشت . اینها کسانی بودند که
مادر شان را از دست داده بودند از
پدرانشان نیز سراغی نبود .
من بدیدن آنها به ایستگاه خط
آهن شرقی رفتم . مادلن به نگهداری
و تنظیم اطفالش اشتغال داشت . هر
کدام ازین اطفال قطعی کاغذی با
خود حمل میکرد . بزرگترین آنها يك
سگ چوبی را برای کو چکترین
اطفال با خود می کشید درست پیش
از حرکت ترن هیجانی نمودار شد .
یکی از قطعی ها گشوده شد و
محتو یاتش در ایستگاه بخش شد ،
ترن حرکت کرد و از نظر ناپدید شد
و بالاخره مادلن در یکی از اپارتمان
های نانی جایگزین گردید . این
اپارتمان هفت اتاق داشت وی در
آنجا زندگی جدید فامیلی را آغاز
می کند در بر خورد نخست یکی از
اطفال از مادلن می پرسید :
این تویی که باید جانشین مادرم
شوی ؟

بدین ترتیب فامیلی تولد یافت
و سالها دوام کرد تا اینکه بار دیگر
آنان را دیدم درین هنگام هرده نفر
شان برای گلد شتاندن تعطیلات
بسوی ساحل در حرکت بودند .
پس از پایان تعطیلات با قلب و
چشمان پر از روشنایی بر گشتند
اما درین بر گشت سه طفل دیگر نیز
بر تعداد آنان افزوده شده بود .
اما اکنون آنها بزرگ شده بسن
قانونی رسیده اند . گاهی با مادر
شان به مباحثه می پردازند چرا
نباید بایک مادر حقیقی مباحثه نمود ؟
ازین میان شانتال ازدواج کرده و
تحفه قشنگ یعنی يك پسر
نو زاد برای مادلن آورده است .
وقتی شش نفر دیگر این اطفام
به سن قانونی رسیدند . ما دلن با
اطفال باقیمانده اندکی احساس
تنهایی نمود . لکن سه سال شده
که زندگی آنها پر جیب و جوش
شده است وجود سه طفل نو زاد
مربوط به اعضای فامیل ، کانون خانواده
را گرم ساخته است ، تا آنگاه می که
پدر مادلن زنده بود بوی کمک میکرد
این پدر مهربان هر روز صبح اطفال
را به مکتب می رسانید . اما دیگر او
نیست .



نوشته: دیمتیر پتروف

ترجمه ندیا لکوند یالکوف

دید هنری

در شهر کو چکی بنام (ک) سه رفیق جوان با هم یکجا بسر می بردند آنها عبارت بودند از، ایوان، کوستا دوشتره و کو ستا نیکا ه این سه رفیق در فابریکه بکار خویش مشغول بودند و اوقات شان بشکل یکنواخت میگذشت به این معنی که قبل از ظهر آنها در فابریکه مشغول وظیفه بودند بعد از ظهر در جلسات انجمن های مختلف اشتراک نموده شب از هم متفرق میشدند، ایوان به یک محفل دائمی که در آن راجع به اینکه (جلسه تشکیل دادن چیزی جز ضایع کردن وقت نیست) بحث میشد حضور می یافت و کوستا و کوستا دنیکا رهسپار تپه کوچکی که در آن نزدیکی واقع بود، میشدند تا در آنجا حرکت ستارگان را با چشمان خود تعقیب کنند، این علاقه و مطالعه دقیق در عالم ستارگان آنها رابه این نتیجه رسانید تا

تصمیم خلل ناپذیری اتخاذ نموده با هم ازدواج کنند و معلوم است که ایوان رابحیت شاهد ازدواج خویش پیش بینی نموده بودند . تمام وسایل عروسی فراهم شده بود، تاریخ مبارکی رانیز برای ازدواج تضمین نمودند و حتی بانسد موزیک از یک هفته بدینسو با کمال جدیت میلودی می ه ه ه را جهست نواختن در محفل عروسی شان تمرین مینمود که ناگهان ادبیات بشکل شکفت انگیزی در زندگی این دو (اختر شناس) آماتور و رفیق شان مداخله نموده موضوع ازینقرار بود: روزی در آن شهر کوچک خبری نشر شد که، روز یکشنبه ساعت ۱۰ در تالار کتابخانه ملاقاتی میان مردم و چند نویسنده جوان و بقول خود شان شهسیر و توانایاستاره های درخشان ادب آن ولایت بعمل خواهد



و حالامکن است به عروسی رفت

مضامین ورزشی و آبیاری برای او پراکمپوز می نوشت آدم مسنی بنام یابه پیو که در میان حلقه های ادبی شهر به این مشهور بود که از چهل سال به اینطرف یگانه داستانی را که نوشته مرتب پاکنویس نموده به

مجلات و جراید مختلف ارسال نموده و آخر الامر داستانش را بشکل یک یادداشت درستون مکاتیب وارده نشر نموده اند، پروردگان کود کستان که معلوم نبود چگونه به این محفل راه یافته اند و علاوه از آنها این سه رفیق صمیمی یعنی ایوان، کوستا و کوستا دنیکا در ردیف اول جا گرفته بودند محفل آغاز یافت، در اول شا عری بنام (ساموف) در برابر حضار قرار گرفت در حالیکه همه را مخاطب ساخته بود به سخنرانی آغاز کرده اما لحن او چنان بود که گوئی باتما شاگران می جنگد از حرف های او چنین واضح شد که قبل از و شاعری وجود نداشته و شعری که شعر گفته شود سروده نشده و اگر چیزی بنام شعر وجود داشته باشد قطعات و پارچه های هنر مندانه خود اوست و پس بعد شاعر خوتگرم پارچه شعر جدید خود را بنام شما که هستید؟ من که هستم؟؟ به آواز گوشخراش قرائت نمود. بعد از اینکه ا ط ف ا ل از سالون بیرون شدند نویسنده توانا (۱) خریستاکسی خریستاکف روی ستیج بالا شد تا سخنرانی نماید .

وقتی که چشمش به کوستا افتاد برای اودستی تکان داده بعد مردم را مخاطب ساخت، چشم چون اشعه افگس نظرم دقیق و تخصص من کشف کمپلکس های مخفی مردم است. دید هنری من بکلی مخصوص و اشعار من نهایت بی نهایتی است، اکنون من داستانم را که بشیوه خاص نگارش یافته است و عنوانش مسافرو روروز؟ می باشد برای تان خواهم خواند. این داستان رابه کار گری اهدا کردم به کوستا این کارگر شریف کسه ماهها پااو یکجا بسر برده در یک بستر پااو خوابیده ام.

آمد. قرار بود درین محفل ادبی نویسنده گان نمونه های از شهبکار های بی مثال خود را برای مردم شهر قرائت نمایند. دلچسپ ترین قسمت خبر این بود که در جمله نویسندگان خریستاکسی خریستاکف هم اشتراک خواهند نمود. این خریستاکسی خریستاکف آدمی بود که سال گذشته از طرف یک انجمن ادبی جهت کسب معلومات درباره وضع کار و زندگی کارگران به این شهر کوچک فرستاده شده بود تا یادداشت های او برگنجینه ادبی کشور بیفزاید. اما از شما چه پنهان که این نویسنده (۱) گرامی در مورد احوال کارگران از رستوران جدید افتتاح شده ای مطالعه را آغاز کرده بود و شبانه در مرکز ولایت در جستجوی ساعت تیری هاوسر گرمی خویش بود، اما نباید از حقیقت چشم پوشیده، نویسنده چندروز را در فابریکه هم سیری نمود زیرا کرایه هوتل زیاد بود و او در فابریکه هنگامیکه با کوستا آشنا شد توانست در اتاق ارمحل بود باش برای خود دست و پا کند. اتاق کوستا و چپرکت اوباعت شد تا آقای نویسنده با کار گری دوست شود و معلوم ماتمی راجع به کارگران کسب نماید، اکنون چطور ممکن است که کوستا از دیدن نویسنده که رفیقش شده بود و با وی مدتی در یک اتاق بسر برده بود اظهار خوشی و افتخار نکند . در روز موعود سالون کتابخانه از تماشا چیان لبریز شد .

تماشاگران عبارت بودند از: محصلین جوان که مخفیانه و غیره مخفیانه چیزک های می نوشند، جوانانی که تازه پشت بوسیه نموده بودند و یگان شعر از برداشتند، سلما نی شهر که بنام مستعار و فیکارو درباره

حجرات و جود

را بکدام منظور منجمد میسازند



خوب به این عکس نگاه کنید، یکی از آثار تاریخی کشور ماست، که تاحال کمتر مطلبی درباره آن نوشته شده و یا عکس، از آن بجا برسیده است.

منار زادیان در چهارده کیلومتری دولت آباد بلخ واقع است.

زبان عکس ها

برای سرگرمی بیشتر شما، سرازین شماره دو صفحه تازه «عکس های سخنگوی» را می کشایم و تهیه کننده این صفحات، در هر شماره، میکوشد تا عکس هایی جالب تهیه و چاپ نماید.

شما هم می توانید عکس های جالب خود را، برای نشر به این صفحات برای ما بفرستید. آدرس: مجله ژوندون، انصاری واپ، مطابع دولتی بخش «عکس های سخنگوی»



دشت های صفحات شمال و غرب کشور، پراز بته هاست و دسته بی از باشندگان این مناطق از همین راه، زندگی میکنند.

در این عکس، بته کشی را می بینید که پس از یک روز کار، محصول تلاشش را، بسوی شهر می آورد.

انجماد پس از مرگ می خواهند به این آرزو که ممکن جهان طبابت شاید بعد از چندین سال سلول های یخ زده را دو باره فعال سازند. لحظات بین مرگ و زندگی يك مرحله فزونی لوریک را در بر می گیرد. زیرا در دقایقی که قلب از فعالیت باز میماند و انسان تنفس نمی کند بطور محسوس سیك و قفه در بین مرگ قطعی درین لحظه دیده میشود و تغییر واضح در این اثنا در تمام نسج ها و حجرات و جود پیدا میشود. این ذخیره وقت برای زنده ساختن دوباره نسج ها بکار می افتد بهمین ترتیب میتوان قلب را نیز بعد از چندین ساعت دو باره بکار انداخت همچنان فعالیت دستگاه تنفسی هم زمان چهل الی پنجاه دقیقه زمان احتیاطی را داراست حتی رشته های حجروی مغز انسان نیز چنین حساسیت را دارند و حتی بعد از قطع جریان خون میتوان تا چهار دقیقه بعد از آن دوباره فعال ساخت. روی این منظور يك تعداد زیاد اطباء در پی آن شدند تا در شرایط کلینیکی چنین عملیات را تحقق بخشند البته در همه مرگ های که زیر نظر دو کتوران حتی وقوع میابد انجماد دادن اجساد میسر نیست و يك سلسله محدودیت ها موجود است.

درین اواخر سکت قلبی نیز به این علم مربوط شده و با استفاده از پرنسیپ ها و میتود های این علم تاحال صد ها مریض قلب از مرگ نجات داده شده اند همچنان بسیاری از اشخاص مسموم و کسانی که به خون ریزی های شدید دچار شده اند با استفاده از اصول این علم نجات داده شده اند.

تجارب بی که تا حال از این علم بدست آمده و اسناد علمی ثابت می سازد چنین امید واری پیدا شده که میتوان حجرات و جود را در شرایط معین و مناسب توسط انجماد از نابودی قطعی نگهداشت.

یعنی استفاده از حرارت پست برای بدست آوردن طول عمر که این عنوان یکی از عناوین عمده این علم است.

تقریباً پنج سال پیش يك عالم امریکائی که به مرض غیر قابل علاج مبتلا بود از دکتوران معالج خود خواهش نمود تا بعد از مرگ او را منجمد سازند و تا زمانی در حال انجماد جسد او را نگاه نمایند و این معضله معلوم شود که اگر گانیسم کانسر و شده انسان را طب احیاء نماید.

آیا کدام شناسی برای احیای دوباره ارگانیزم منجمد شده وجود دارد. آیا از تجزیه يك نسج بعد از مرگ میتوان جلو گیری نمود. اینها سوالاتی است که انستیتوت تحقیقاتی انجماد انسان در اتحاد شوروی معلومات میدهد قرار یکله از اشتها رات طبی جهان غرب معلوم میشود هزاران نفر که در آستانه مرگ قرار دارند زندگی و حیات دوباره را انتظار دارند. تنها در ایالات متحده امریکا این بار اول نیست که چنین تحقیقات آغاز گردیده و برای این منظور کلینیک های اساسی و حقیقی بوجود آورده اند که اشخاص در آن منجمد شوند. زمانی که شخصی در آستانه مرگ قطعی قرار گرفت و قلب او از حرکت باز ایستاد در دقایق معینه تمام خون و جودش کشیده شده و بعوض آن محلول مخصوص گلسترین داخل می گردد زیرا این محلول در اثر برودت زیاد نیز منجمد نمی شود بعد از این عملیه انجماد جسد شروع میشود و ابتدای پروت منفی ۷۹ درجه سانتی گراد و بعداً توسط آزوت مایع منفی ۱۹۶ درجه منجمد می گردد و بالاخره جسد در تابوت های گرمائی جا داده شده و در یخچال های مخصوص نگهداری میشود. علمای اتحاد شوروی از جمله پرو فیسور ولادیمیر نگو فسکی درینباره چنین اظهار عقیده می کنند در دهه اخیر مردم بعد از مرگ طبیعی و عاری سرگرمی و مشکلی برای طبابت امروزه گشته اند زیرا يك عده سرمایه داران و صاحبان فابریکات بزرگ به کلینیک های انجماد اجساد سرازیر شده و کارت



این عکس را، درمیان عکس های که از هنر مندان گرد آورده ام، یافتیم. در عکس سید مقدس نگاه را، با کلاهش در صحنه ای از یک درام می بینید *



نقاش دیروز، ساعت ها با مویک رسامی سایه چشمی را پرداز میداد و نقاش امروز، بادیدی خاص اینگونه آثاری را می آفریند *

مفکوره عظیم علمی تحقیقات دا منه دار انجام داده شود زیرا با تجارب فعلی انجماد اجساد مدت زنده ماندن سلول های و جود را چندان زیاد نمیسازد بلکه منجمد ساختن اجساد وزنده ساختن دو باره حجیرات نظریه اسما سمهای علم طب کاریست بی حاصل و نمیتوان به آن یک تهداب وزیر بنای اصولی علم گذاشت زیرا حرارت پست منفی ۷۹ درجه و بالاتر از آن خود به خود از گانیزم و جود را می کشد و سلول های مرده یازنده در اثر حرارت منفی پائین ابتدا به شکل مایع و بعداً به قطعات کریستلی یخ تبدیل میشوند و به این تر تیب تخریب شده و از بین می روند.

اما پائین نمودن درجه حرارت ارگا نیز حیوانات تا پنج الی ده درجه از نقطه نظر پرنسیپ های طبی و علمی اجازه داده میشود.

درست است که اگر گلسرین بجای خون در وجود جسدی بمپ شود سلول ها را از یخ زدن جلو گیری می کند اما اینکه قلب را با کدام عضو دیگر بر جسته وجود را بعد از انجماد زنده نگه داشت و بتوان آنرا در محیط گلسرین و حرارت صفر مطلق نگه داشت کاریست که هیچ قدرتی به آن موفق نشده.

برای موفق شدن این امر باید مطالعات زیاد بعمل آید زیرا منجمد کردن کار پست آسان اما دو باره بکار انداختن آن برای فعلا امریست غیر عملی و غیر تطبیقی.

انجماد اجساد تازه و دوباره زنده ساختن سلول های آنرا به طبابت آینده بشر واگذار می شویم امکانات و عدم امکانات چنین مفکوره در آینده نیز بشر را به خطا می کشاند.

گذشته از آن این موضوع را تنها از نقطه نظر علم نه بلکه از نقطه نظر موازین اخلاقی و اجتماعی باید مورد بحث قرار داد. زیرا مرگ تو از زمان بین بشریت تأمین می کند اینکه حیات جاودانی را بدست آورد البته نظم اجتماع برهم می خورد و این امرست خلاف ناموس طبیعت. البته این مفکوره زیاد تر در اجتماعات بورژوازی مورد تأیید قرار می گیرد و زیاد تر کسانیکه قدرت مالی بزرگ بدست دارند زیاد تر طرفدار انجماد اجساد خودند زیرا عملی انجماد خیلی بر مصرف بوده و طبقه غریب قدرت آنرا ابداً ندارند. باید دانست که علم در هر رشته بر ای تمام بشریت است و نمیتوان آنرا انحصار نمود.

رابرت ویچر عالم مشهور امریکائی از هوا خواهان سر سخت این علم بوده و در سال ۱۹۶۴ کتابی نیز درین باره نشر نمود که طرفداران زیاد پیدا کرد. عالم مذکور با علمای برجسته طب جهان از تباط علمی خود را استوار نمود و درین باره انتقادات زیاد نمود و حتی طرفداران این تیوری کلو پی به نام خود دایر نمودند. در سال ۱۹۶۷ یک نفر پرو فیسور پسیکو لوزی امریکائی بنام جیمز فورده که به سرطان خون مبتلا بود بعد از مرگ کلینیکی منجمد ساخته شد که تا حال در یخچال های طبی قرار دارد. بهمین تر تیب تا حال صد هانفر در امریکا، فرانسه و دیگر ممالک منجمد ساخته شده اند.

چطور به این حقیقت باید فکر کرد؟

مفکوره استفاده حرارت پست در طبابت چیز یست جدید و با استفاده از آن البته تغیر مواد خیلی بطبی صورت می گیرد همچنان تقاضای زیاد از گانیزم به آکسیجن نیز کم میشود. اگر قلب و دستگاه تنفس از کار بیفتند با استفاده از حرارت پست مرگ قطعی آن جلو گیری شده و نسج های آنها تخریب نمی شود که این جریان فعلا در بسپاری از ممالک پیشرفته مورد تحقیق است. نتایجی که از این عملیات بدست آمده خیلی اطمینان بخش است و اکثراً در عملیات قلب وجود مریض سرد ساخته میشود یعنی تا حدود ۸-۱۲ درجه سانتی گراد حرارت و جود پائین آورده میشود. این تجربه را در بالای سگی انجام داده اند و چنین معلوم گردید که سگ مذکور تا مدت دو ساعت توانست در چنین شرایطی زنده بماند.

برای انسان مرگ کلینیکی در شرایط حرارت نور مال سه الی پنج دقیقه را در بر می گیرد که این زمان با استفاده از این علم تا چهل الی شصت دقیقه زیاد شده میتواند. اما برای اینکه بتوان دو باره تمام نسوج وجود را بکار انداخت باید تمام دستگاه وجود در چنین شرایط نگهداری شوند البته این حقایق امید زیاد را میدهد که باید برای اثبات کلی آن خیلی زیاد کار کرد و سالها تجربه زیاد بعمل آورد.

به عقیده نویسنده تا حال تمام این جد و جهد های مفکوره علمی و همی میباشد.

عقیدت من بر آنست که انجماد طب است و ابتدا باید برای تحقق این از گانیزم و جود کار یکصد سال بعد

نظریات و اندیشه های جوانان

پیغله لطیفه اول نمبر پو هنخی
ادبیات و علوم بشری :

داشتن هدف معین و مشخص امر
لازمی است ، استعداد ، سعی و
بشتکار رمز موفقیت برای جوانان
است .

عقیده دارم که يك دختر علاوه
از درس و تعلیم معلوماتی در قسمت
تدبیر منزل داشته باشد .

آرزو دارم معلم شوم تا ازین راه
خدمتی برای جامعه خود کرده باشم .

میر محمد خالد فارغ التحصیل
پو هنخی ادبیات :



روان شناسی جوانان :

سعی کنید در مورد دیگران انتقاد پیدا نکنید

اگر به دشنام دادن عادت دارید
کوشش کنید که آنرا از خود دور
نمایند و سعی کنید که بدو ستان و
آشنایان مطالبی که باعث رنجش و
آزردگی آنها میگردد نگوئید.
هر کس صفت خوب و بد دارد . چه
لژیومی دارد که از صفات بد دیگران
بحث کنید و همیشه آنرا برخ آنها
بکشید بهتر است از صفات نیک
و خوب دیگران یاد کنید .

البته این کار برای کسیکه حس
حقارت دارد مشکل است . زیرا چنین
شخصی میکوشد که دیگران را
تحقیر نماید و درهم شکنند و راه
در هم شکستن عبارت از ذکر نقاط
ضعف اوست نه فضایل او ولی اگر
خود را مجبور سازید که توجه فضایل
دیگران کنید علاوه بر آنکه دشمن
برای خود درست نکرده اید ذکر آن
فضایل شما را بر آن میدارد که همان
خصلت های نیکو را داشته باشید و
داشتن این فضایل شما را با دیگران
که حائز آن هستند برابر میکند و
بعد از مدتی احساس میکنید که واقعا
در زندگی خوشبخت اید .



رمز موفقیت يك جوان در دور
تحصیل در ایام ماموریت استغاده
آگاهانه و سالم از وقت است .

وظیفه شناسی و بالاخره کسب
بهتر از علم از جمله موضوعات
که باید هر فرد در زندگی از آن استفاده
کند . تدریس و تعلیم همیشه خواهان
تکامل ، ابداع و نوآوری است زیرا
همه چیز بسوی تکامل پیش میرود .



پیغله زرغونه وهاج .

داشتن معلومات آفاقی و مخصوصا
مطالعه ای احوال و طرز دید علما و
نویسندگان جهان ، انسانرا برای
زندگی آینده آماده میسازد . بنظر
من جوانی که به مطالعه کتب غیر
درسی علاقه نمی گیرد اشتباه بزرگی
را مرتکب میشود .

در مورد مود نظرم اینست که
پیروی از مود تا اندازه خوب است
مشروط بر اینکه به اقتضای انسان
صدمه نرساند .



سمیه حبیب الله محصل پو هنخی
انجیری



بر همه روشن است که اکثر
خانواده ها و فامیل های ما اقتصاد
ضعیف دارند و اگر جوانان این
فامیل ها خواسته باشند با سیاهی و
همچشمی خرج های بیجا بنمایند بعد
از مدتی تاثیر ناگوار آن در همه
ساحات زندگی خانواده ظاهر شده و
طبعی است که این وضع بر پیکر
اقتصاد فامیل صدمه جبران نا پذیر
وارد می نماید .

مجسمه سازی

وتحوالات آن



مجسمه سازی از هنر های است که قدامت تاریخی دارد. در حقیقت مجسمه سازی منشعب به هنر های دیگری از قبیل کنده کاری روی چوب گچ و فلزات و غیره نیز میشود. در قدیم هنر مجسمه سازی با دست انجام میگرفت و این امر تا قرون اخیر ادامه داشت اما قالب ریزی با دست و ماشین کم کم جای دست را گرفت و مصالح اولیه آن نیز گوناگون شد. اما در نفس امر مجسمه سازی به هنری اطلاق میشود که مصالح و مواد اولیه آن سنگ باشد و با دست تراشیده شود.

بعد از مصر یها یونا نیز بزرگترین مجسمه سازان عهد قدیم اند.

استیل و سبک مصری در مجسمه سازی در حدود ۱۳۰ سال قبل از میلاد مسیح در هندو چین رواج پیدا نمود.

مجسمه سازی پس از دوران درخشان تمدن یونان و روم یک دوران افول را میگذراند تا اینکه عهد رنسانس میرسد. و هنرمندان ایتالیایی در این عهد هنر مجسمه سازی را بعد کمال میرسانند.

مجسمه سازی نو یا مکتب نو مجسمه پس از جنگ جهانی اول آغاز شد و تا امروز ادامه دارد.

فن مجسمه سازی از عهد حجر آغاز میگردد که ما تاریخ قاطع و مستدلی برای آن نداریم، و عا لی ترین مدلی که مجبین تاریخ قطعی این هنر است، مجسمه غول پیکر ابوالهول در مصر است که تاریخ ساختمان آن لااقل به چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح میرسد. بعد از مصر یها آثاری که میتوان آنها را در زمره مجسمه سازی دانست و قدامت تاریخی دارد، مربوط به هنرمندان آسوری است که تاریخ آنها به پنجمین سال پیش از میلاد مسیح میرسد.

گره از مشکل من بکشاید

جوانی هستم بیست و سه ساله که تازه تحصیلات خویش را در پوهنتون تمام نموده ام. با آنکه میدانم از نگاه سویه تعلیمی بادیگر همکاران و رفقای خویش در یک سویه قرار دارم و معلومات من کمتر از آنها نیست نمیدانم که چرا هنگام بحث و مذاکره روی موضوعی زبانم لکنت می نماید و اگر بخواهم عقیده خود را بیان کنم رنگم سرخ میشود. فکر میکنم که دیگران بر من می خندند و مرا مسخره می نمایند هر قدر کوشش میکنم، که خود را ازین وضع نجات دهم موفق نمیشوم.

شما بگوئید چکار کنم؟

دوست عزیز!

کم خونی و ضعف اعصاب گاهی موجب این گونه کم رویی ها و شرمندگی شدن در حضور دیگران میشود. ولی بطور کلی این یک نوع عادت است که هر چه شخص تسلیم آن شود و با آن مبارزه نکند بیشتر قوت میگیرد.

اما مبارزه با آن طبق دستور که اغلب روان شناسان داده اند باتلقین به نفس صورت میگیرد. بدین معنی که شما پیوسته باید بخود تلقین کنید که برای خود داری ارزش و وجودی و شخصیتی هستیید و از لحاظ شروط جسمی و بشری از کسی کمتر نیستید و خود را حقیر نمی شمارید. ازین گذشته باید معاشرت خود را با افراد بیشتر کنید. در اجتماعات بیشتر حضور یابید، به مسافرت بروید و مخصوصاً بر معلومات خود بیفزائید در خلال این کار ها مراجعه بدوکتور برای تقویت اعصاب و دفع کم خونی و تامین سلامت کامل جسمی ضرر ندارد. ورزش هم یکی از چیز های است که شخص را برای واقف شدن به شخصیت خود تقویت میکند.

جوانان و روابط خانوادگی



این روز ها چون وسایل ارتباط بین دختر ها و پسر ها زیاد تر است و بیشتر یکدیگر را می بینند ناگزیر در بین شان عشق های ظاهری میشود که عاقبت خوش برایشان نداشته و بزودی این عشقها مبدل به دوری گردیده و بالاخره به این حقیقت ملتفت میگردند که در انتخاب همسر اشتباه نموده اند. باتوجه به این نکته مهم و احتراز از ازدواج، با زنی که فقط از راه زیبایی ظاهر به قلب شما راه یافته باشد نکته باید رعایت شود، و آن پیسنده و دوست بدارند.

تناسب بین زیبایی شما و همسرتان است. همانطوریکه باید تناسب علمی و سنی و اخلاقی در کار زنا شو یی رعایت شود، تناسب زیبایی قابل رعایت است. پس در انتخاب همسر سعی کنید که تناسبی بین زیبایی ظاهری شما بر قرار باشد و نکته قابل توجه دیگر که رعایت آن ضروری است آنستکه پسر و دختر یکدیگر را بر علاوه توافقی روحی از لحاظ ظاهر باشد نکته باید رعایت شود، و آن پیسنده و دوست بدارند.

آیا میدانید؟

- پیانو توسط گرسیتو فسوری ایتالیایی «۱۷۰۹» میلادی.
- تیلگراف توسط موریس امریکایی «۱۸۳۲» میلادی.
- تلیفون توسط گراهام بل امریکایی «۱۸۷۶» میلادی.
- تلیفون اتومات توسط استرا گرامر امریکایی «۱۸۹۱» میلادی.
- تلیفون بیسیم توسط استرمارنسس امریکایی «۱۸۹۹» میلادی.
- تلسکوپ توسط گالیلئو ایتالیایی «۱۶۰۹» میلادی.
- تلسکوپ نجومی توسط کیلر آلمانی «۱۶۱۱» میلادی.
- تراکتور توسط حالت امریکایی «۱۹۰۰» میلادی.

شاعر انسان دوست

بقیه صفحه ۱۶

خود، بلکه با (خمسه) خویش که آنرا به پیروی از شاعر بزرگ آذربایجان - نظامی گنجوی پرداخته نیز شهرت دارد. طوریکه خود شاعر میگوید او خمسه خود را که بنام حامی او سلطان علا والدین خلجی اهدا گردیده، در مدت سه سال (۱۳۰۱-۱۲۹۸) به پایان رسانده است (خمسه) او که بنام (پنج گنج) یاد میگردد، داستانهای زیرین را در بر میگیرد:

۱- (مطلع الانوار)

این اثر که در سال ۱۲۹۸-۱۲۹۹ در خلال دو هفته نوشته شده مشتمل بر ۳۳۰۱ بیت میباشد شاعر اثر را بجواب (مخزن الاسرار) نظامی گنجوی پرداخته که ۲۰ مقاله (صحبت) و یک خاتمه را در بر میگیرد.

مؤلف طی اثر خویش در اطراف مسایل تربیتی - اخلاقی توسن فکر میدواند اساسا داستان با روح قصو فی نگارش یافته و تاکنون کاملاً مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲- (شیرین و خسرو)

این داستان در اوایل ماه رجب ۶۹۸- (اپریل ۱۲۹۹) به اتمام رسیده و دارای ۴۱۲۴ بیت میباشد. امیر خسرو این مثنوی خود را به پیروی از اثر دیگر نظامی گنجوی (خسرو و شیرین) نوشته است.

قسمت مدخل داستان را چهار ده قطعه کوچک (بخش) وصفیه تشکیل میدهد مثلاً یک بخش به مدح شیخ نظام الدین اولیا و بخش دیگر به ستایش سلطان علا والدین محمد شاه اختصاص دارد. یک بخش هم به فضا یل عشق تخصصین داده شده و شاعر در یک بخش دیگر بفرزندش اندرز میدهد.

امیر خسرو در سراسر داستان خود، وسایل و ادوات تصویر بدیعی شعر کلاسیک شرق را به نحو وسیع و سودمندی بکاربرد است اثر او را تمثیل های مؤثر استعارات رنگارنگ و تشبیهات پر جاذبه شگفت انگیز غنای بخشید. تمثالیایی که شاعر می آفریند خیلی ساده و قابل فهم اند.

داستان آفرینی در زمینه ما جرای عاشقانه خسرو و شیرین طی شش قرن در ادبیات مردم شرق، یک عنعنه مبدل گردیده است.

داستان (خسرو و شیرین) برای اولین بار توسط نظامی گنجوی آفریده شد و با نظریه گویی جدو گر هتد، این موضوع رنگ یک عنعنه ادبی را بخود گرفت. نظر به معلومات ابتدایی که هنوز تکمیل نشده، پس از امیر خسرو، درباره خسرو و شیرین بیش از شصت داستان سروده شده است مؤلفین تمام این داستانها صرف نظر از اینکه در شرق - نزدیک و یا در ماورای قفقاز، در آسیای میانه و یا در هند وستان ایجاد شده اند، یا از

صفحه ۴۰

فال حافظ



خوانندگان گرامی!

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرقی نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا سیم) در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود یعنی ۷ را اختیار نموده اید. باید به بیت مراجعه کنید.

این داستان توسط ی. ای. برتلس با مقایسه به داستانهای نظامی و علیشیر نوایی، درباره اسکندر تاحدودی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است (ای. برتلس، آثار منتخب نوایی و جامی، نشر (فن) سال ۱۹۶۵ ص ۳۳۶-۳۴۹).

داستان بامدح شیخ نظام الدین اولیا و فرابردن قدرت سخن به اوج آسمانها آغاز میگردد. شاعر ضمن توفیح مؤلف خود نسبت به روایات موجود درباره پیدا ییش اسکندر، تلقین او را به مثابه یک (فرستاده) رد میکنند نهایت او را به مثابه یک (صاحب کرامت) میشناسند.

در مدخل اثر به حکایت مردی که به چگونگی معراج پی برده است بر میخوریم. شاعر بعد از این حکایت، یک باب اثر را به پسر چهار ساله خود در کمال اختصار می دهد. افکار شاعر در این باب خیلی سودمند و مهم بوده تاکنون نیز به قوت خود باقی است و -

متضمن نتیجه گیری های حیاتی ارزنده ای می باشد. بخش اساسی آینه اسکندری یا تصویر

(ختم)

ژوندون



شنبه

۱- دلم زحلقه زلفش بجان خرید آشوب
چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
۲- مرا و سرو چمن را زدل بسر آرام
زمانه تا نصب و قبای تو بست

۳- ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شراب سدام ما
۴- خیال حوصله بحر می پزم هیبت
چاست در سر این قطره محال اندیش
۵- تلقین و درس اهل نظریه اشاعت است

گفتم کنا یتسی و مکرد نمی کنم
۶- مراد دل زکما شای باغ عالم چیست
بدمت مردم چشم از رخ تو گل چین
۷- در ره منزل لیلی که خطر است بدان
شرط اول قدم آن است که معجون باشی

یکشنبه

۱- زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
۲- ترک درویش بگیر ادب بود سیم و زرش
در غمت سیم شمار اشک و رخسار زگیر

۳- اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است
من آن نیم که ازین عشق بازی ایسم باز
۴- در بیابان طلب گرچه زهر سو خطر است
میرود حافظ بسیدل به تولا ی تو خوش
۵- یار بیگانه مشو تانبری از خویشم

غم انبار مغور تا نکنی نا شام
۶- می خواهی گل افشان کن از دهر چه میجویی
این گفت سحر که گل بلبل توجه میگوید
۷- در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب حسن
یارب مباد تابه قیامت زوال تو

دوشنبه

۱- زلف در دست صبا گوش بفرمان رقیب
این چنین با همه دو ساخته ای یعنی چه؟
۲- می دارم چو جام صافی و صوفی می کند عیش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی

۳- چو با حبیب نشینی و بساده پیمالی
به یسار دار محبان بساده پیمای را
۴- هر سرو موی مرا بانو هزاران گار است
ما کجا نیم و ملا مگر بیکار گجاست؟
۵- صابر آن سر زلف، او دل مرا بینی

ز روی لطف بگویش که بر جا نکه دارد
۶- بگرفت کار حسنت چون عشق من گمانی
خوش باش زانکه نبود این هردورا زوالی
۷- خوش چمنی است عارضت خاصه که در بهار حسن
حافظ خوش گلام شد مرغ سخن سرای تو

سه شنبه

۱- طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل
بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود
۲- در بیابان گریه شوق کعبه خواهی زد قدم
سر زلفها مگر کند غار میلان غم مغرور

۳- بکن معامله ای وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد به صد هزار دوست
۴- ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمم را
بدین سرچشمه اش بنشان که خوش آبی روان دارد
۵- به ادب ناله کشایی کن از آن زلف سیاه

جای دلپای عزیز است به هم بر منش
۶- مگر من از سر زلفش مدعیان اندیشم
شیوه مستی و رندی نرود از پیشم
۷- به رحمت سر زلف تو و انتم و نه
کشش چو نبود از آنسو چه سود گوشتین

چهارشنبه

۱- در دم نهفته به زطیبا ن مدعی
باشد که از خزانه غییم دوا کنند
۲- به درد عشق بساز و خموش کن حافظ
رموز عشق مکن فاش بیش اهل عقول

۳- دلبرا بنده نوازیت که آموخت بگو
که من این ظن به رقیبان تو هرگز نیوم
۴- حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار
کار نا کرده چه امید عطائی داری
۵- پیران سخن ز تجربه گویند گفتیم

هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
۶- هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان
دل به خوبان نهد و ز پس ایشان نرود
۷- در طریقت رنجش خاطر نباشد می یار
هر گدورت راکه بینی چون صفایی رفت رفت

پنجشنبه

۱- مستی به چشم شاهد دلبندها خوش است
زانرو سیر ده اند به مستی تمام ما
۲- از آن به دیر مقام عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه دو دل ماست

۳- شبی که ماه مراد از الفق شود طالع
بود که پرتو نوری به بام ما افتد؟
۴- عافیت می طلبد خاطر از بگزارند
غمزه شوخش و آن طسره طراور دگر
۵- دلربایی همه آن نیست که عاشق بگشند

خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
۶- سخن دوست بگویم نمی توانم دید
که می خوردند و حریفان و من نظاره کنم
۷- حافظ وصال می طلبد از ره دعا
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

جمعه

۱- ای که بازلف و رخ یار گذاری شب و روز
فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری
۲- آنکه فکرش مگره از کار جهان بگشاید
گو درین نکته بفر ما نظری بهتر ازین

۳- ساقی چراغ می به ره آفتاب دار
گو بر فروز مشعل صیگاه از او
۴- منعم مکن ز عشق وی ای ملتی زمان
معلوم دار مت که تو او را ندیده ای
۵- گردی از رهگذر دوست به گوری رقیب

بهر آ سایش این دیده خونبار
۶- کس نیارد سراو دم زنده از قصه ما
مگرش باد صبا گوش گذاری بکنند
۷- در طریقت رنجش خاطر نباشد می یار
هر گدورت راکه بینی چون صفایی رفت رفت

هغوی په کتنه دسړي زړه لږ څه په ستایه چه په بی گناهی او نیکو راپورته شو. اړخای یی هغوی ته اعمالو سره ځی او په ځان پسې ورته کړ...

سړی تعجب کاوه چه ولی یی له گوته یی هاخوا گنه گوته څارله چه کلیوال دینڅی مری ته نه راځی آخر دسخت د ویش لپاره جوړه شوی هغه خوبه هر مری او خیرات ته ورته وه...

دټولو دمر وځنښیدو په مراسمو او وروسته دمړی تر ځنښیدو او خیراتونو کی گډون کاوه، لږکی به یی وعظ سړی له ځایه پاڅیده او پداسی ماتول، ورپسې به یی مینځای، ځنګی به یی ډکول او خلکو ته به یی کینښودل کی وو ټول کلیوال یی له نظره تیر او به به یی چلولی، اوداسی نور... خو کړل، او ویی ویل:

نن یی لیدل چه هیڅوک یی دینڅی مری ته نه راځی. ناڅاپه یی په خدای پښلی دچا پوروی وی، ماته ماغزوکی څرپکه شوه، او یو فکری څخه څه شکولی هم وی، هغه ور دماغزو په گوټ کی وځلید.

دکلی دم چه دا وخت له ملا صاحب وځنښی...

سره، دده دکور مخی ته را رسیدلی اوله خلکو نه دا زوړه شوه:

وو، سړی ته څه ویل. سړی په لور اوز، داسی چه ملای هم واورى یی یی ښځه وه...

زموږ خور اومور وه... په ټول کلي کی یی صفتونه او ستاینی کیری

انشاالله چه خدای بځنښلی ده!! اوکلی ته له واپس کیدو او ستندید

سره دخیرات خوراک پیل شو. سړی هر وار دخلکو په پرگو باندی گرځیده

امرونه یی کول:

«هلکه یوځنګی ورپسې دلته راوړه کم دی...»

یادچه:

«خوری... خوری... خوری... ورپسې بیا هم شته... خانونه ماړه کړی...»

دتلوار او پیری کارو، خدازده چه ستومانی، ولری، تندی ورباندی

خیرات به څنګه وی؟

اوپدی توګه کلیوال جوکو جوکو له دعا او پانا څخه وروسته دشیپي په

تیاره کی دخپلو کورونو او کلاوو خواته خواره شول...

همدا چه دکلی دم هم دسړی له کوره ووت، نو هغه دخپل څلور دیوالو، تشو دیوالو ته وکتل. لاس

یی جیب ته کړ. یو څه پیسې ورته پاته وی. هغه یی را وویستلی اود

«ښارته ولاړ شی اوسودا وکړی کوټی په غولی یی وشنډلی. شونډی اوگوری چه یوسم تابوت مو هیر

نشی»

او کلیوالو تعجب کاوه چه دتوری داغت څر څونه له کومه درکه دی؟! اودا صحنی ور ته رښتینی نه

ښکاریدلی.

لمر به غرغړه وو چه دکلی په هدیره کی جنازه وشوه. ملا صاحب

په سړی پسې وعظ کاوه، د «سپيڅلو خلکو او پاکونو» هغه مقام

بیایي له ځانه سره وویل:

پاتی په ۴۵ مخکی

امین افغانپور

دښار په درشل کی

دسړی به زړه باندی دغم او ویر یو ویر یی څادر پروتو، خپل ویرجن زړه یی دیر دروند احساسوه. په غوږونو کی یی د چوپتیا د زنګ

شرنگه راوړ چه سخت یی خوراوه. هغه ته داسی ایسیدله چه په ټوله

نړی کی یواځی دی، انسانان ورته ټول پردی ښکاریدل. دسپیده چاود

څرچکه رڼاکی دبهادر دکلا خواته روانو، سور چه شوی واورى یی تر

گامونولاندی پرله پسې څر، څرکاوه. اود سورچه شوی واورى دا څرهارى

یی هم په ماغزو باندی لکه سټک لگیده. او ناڅاپه یی دبهادر دکلا

څنځیر وشرنگاوه. څنځیر ورته دیر دروند ایسیده. خدازده چه ولی یی د

څنځیر له شرنگولو سره دخپلو پښو بندونه وکتل. اتم شو چه څوک ور

ورته پراښځی. او شیبه پس چه یی ور وروسته پراښست نو په زحمت

سره یی داجمله، به ریریدلی آواز سره تر خولی ووتله:

«بهادر کاکا چه څنګه ستاخوښه وی هغسی کړه خو ماته پیسې

راکړه...»

او سړی ولیدل چه دسباون په څرچکه رڼاکی دبهادر په سترگوکی

دخوشحالی بریښنا وځلیدله. اوسر یی ورته درضا په دور وښوراوه.

او همدا چه سړی دکلی په لاره باندی دخپل کور خواته را روانو، نوی

خپل یونیم جریب پتی ته وکتل. زړه یی سره ورسویدله، او یو نری

خوږی پکښی احساس کړ. اوبیایي مخ ترینه واپاوه او خپل گامونه یی

چټک کړل. لاس یی په تخرمه کی و. پیسې یی ټینګی نیولی وی. اولکه چه

څوک دخپل ژوند وروستی شته کلک ساتی، هغه پیسې به جیب کی ټینګی

کړی وی. اوچه دکور مخی ته ورسید

نوی دکلی دم ولید چه دیواله ته یی تکیه کړی اوده لاره څاری.

سړی ورو دم ته څه وویل اوهغه په بیره دکلی دجومات خواته روان شو. لکه چه سړی داهیره کړی وه

چه خلک دمړی په سر باندی «سورت یاسین» لولی.

همدا چه دم ولاړ سړی بیا په خپل زړه باندی دروندغم اوویر احساس کړ.

اوځان یی هغی کوټی ته ور وغورځاوه چه دښځی مړی پکښی

پروتو، څو شیبی یی دمړی پښو ته ترڅه ژړا وکړه. هغه بیا هم ځان

یواځی احساساوه. اود هغه ژړا په لاسه تللو شیانو باندی وه. دهغه

ښځه پیکاه مړه وه، خوځمکه یی هم همدا خوشیښی دمخه، په سباوون کی

له لاسه ولاړه، هغه خپله ځمکه په بهادر کاکا باندی گرو کړه... داسی

چه دیبا تر لاسه کولو هیله ور ته نه وه، هماغسی چه یی دښځی دبیبا

ژوندی کیدو څه هیله نه وه... او لدی یادرنی سره یی بیا هم وژړل

یوه ترڅه ژړا، دیواختوب او پردیتوب ژړا، اوبه هغو کړاوونو باندی ژړا

چه ښځی ورسره ددومره موده دغملی وو... اولدی سره سره چه نسی

په زړه باندی دښامار په شان پروت وو، هغه فکر وکړ: ولی یی دښځی

مړی ته څوک ندی راغلی. او تعجب یی وکړ. ځکه چه دنورو خلکو مړی

یی لیدلی و چه څنګه کوټی له خلکو څخه ډکیری او تشیری. اودی خبری

یی لایسی هم ترڅه ژړا ور زیاته کړه. اودا وار ژړای په خپل یواځی

توب باندی وه. یو څو شیبی وروسته یی ولیدل چه خوتنه ښځی چه پلونه

یی نیولی وو، انکړته وردننه شوی. دښځو زړی زړی پنی او زړه ټیکری

په سر او پښو لیدل کیدل. اود



زن اولی بدومی وقتیکه در سفر بودم
این تو ته کبربارا شخصا یافته
ام.

.....
شاو جواب داد: بلی، فقط یک
اختلاف در میان است و آن این است
که آنچه «مورسیا» مینویسد، حتی
موقعی که هم چاپ می شود، قابل
خواندن نیست، ولی اثر مرا پس از
چاپ همه می خوانند!

مرگ طبیعی

یک نفر مسافر وارد شهری شده
و از رهنمایی که همراهش بود
پرسید: منزل معروف ترین دا کتر
این شهر کجا است؟
رهنما با خوشسردی جواب داد:
ما، در شهر دا کتر نداریم!
مسافر عجب است پس اگر
کسی مریض میشود چه می کنید؟
مرد رهنما با خوشسردی سری
تکان داد و گفت:

هیچ به مرگ طبیعی می میریم!



خوشبین باشید!

دانشوری از استاد فلسفه، معنی «خوشبین» را پرسید و گفت:
چگونه باید خوشبین بود!
استاد جواب داد: خوشبین به کسی گفته میشود که به تمام وقایع
اسف انگیز به نظر بی اعتنائی نگاه کند تا موقعی که یکی از آنها
برای خودش اتفاق بیفتد! و به پله دوم که «واقع بینی» است برسد.

غیابت تاریخ

آخرین ساعت که قاسم
توانسته بود به صنف حاضر شود
درس تاریخ بود و معلم در خصوص
انقراض صفویه صحبت می کرد.
از آن به بعد قاسم مریض شد و
تاچندی نتوانست به صنف حاضر
شود و وقتی که حالش خوب شد
و به صنف رفت، معلم از او پرسید:
از کی تا به حال غایب بودی؟

شاگرد جواب داد:
از موقع «انقراض صفویه»!

خطابر ناردشاو

یکی از دوستان بر ناردشاو
نویسنده معروف ایرلندی از خط
او ایراد می گرفت و می گفت: خط
شما هم مثل خط «مورسیا» نقیصه
معروف تیاتر خوانا نیست!

پشت سر مرده حرف نزنیم

معلم تاریخ از شاگردش پرسید: احمد بگو ببینم، شاه عباس چه طور
یاد شاهی بود؟
احمد هر چه فکر کرد، نتوانست به سوال معلم جواب بدهد، ناچار
گفت:
معلم صاحب، می دانید، اصلاً خوب نیست پشت سر مرده حرف
بزنیم.

دعای مرد غریب

مرد غریبی مقدار گندم به آسیاب
برد تا آرد کند.
آسیابان گفت: امروز وقت ندارم،
برو فردا بیا.
آن مرد گفت: من مردی با خدا
و زاهد، اگر گندم مرا آرد نکنی و دلم
بشکند، دعا خواهم کرد تا خدا
آسیابت را خراب کند!
آسیابان گفت:
اگر راست می گویی دعا کن
تا خدا گندمت را آرد کند که محتاج
من نباشی.

فیلسوف و زنش

خانم! مثل اینکه شما را یک جایی دیده ام!
— اوه! ای مرد! تو چه قدر گیجی؟ ما حالا با هم از خانه بیرون آمدیم!



بدون شرح

بدون شرح



جوزفین چاپلین با فرزند سه ساله اش که او را چاری چاپلین نام نهاده است.

پنجسال زحمت بخاطر عشق یکمرد :

«باربارا بنتون» معشوقه «هوگ» هوفنر، چهار سال از تعهدش را بسر رسانیده و تازه سال پنجم آن آغاز گردیده است. این دو شیوه زیبا و هنرمند پر مایه چند سال پیش در یک دوراهی قرار گرفته بود که بهیچ وجه نمیتوانست یکی از آن دو راه را انتخاب نماید.

عکس ها مدتی بکار اشتغال داشت. در امریکا بحیث آواز خوان مدتی بکار پرداخت و پول قابل توجه بدست آورد. فلم های را که او برای تلویزیون تهیه نموده هر یک آن شاخص قدرت هنری این هنرمند حساب شده است او در مورد «هوگ» گفته است که او را بی نهایت دوست میدارد و به



بیپتا عروس راجکپور مادر شد

خاطر او اینهمه مشکلات را قبول کرده تادر زندگی آینده از لحاظ اقتصادی به مشکلی مواجه نگردند. «باربارا» گفته است ازدواج ما بدون هر گونه شائبه در نیمه سال ۱۹۷۵ برگزار خواهد شد.

«باربارا» از یک پدر آلمان و یک مادر هسپانوی بدنیا آمده و فعلا در سوئیس زندگی میکند.

ابتکار یک هنرمند آلمانی :

«یوهانس شاف» هنر پیشه و

راحمهای جلو پایش علاقمندی اش بکار های هنری و عشقش به «هوگ» هوفنر بود تا آنکه با هم در یک تفاهم قرار گرفتند و با هم فیصله کردند که «باربارا» مدت پنجسال بکارهای هنری بپردازد و بعد از ختم این مدت با هم ازدواج نموده و به اجرا خاتمه بدهند.

«باربارا» در این مدت در یک فلم آلمانی و یک فلم هسپانوی شرکت نمود و علاوه بحیث مدل لباس ها

مولف و ژریسور فلم «تروتا» که چهل و یک سال عمر دارد اخیرا میتود را کشف نموده که به اساس آن از مقدار نکوتین سگرت در وجود انسان حدودی جلو گیری میشود.

«یوهانس» را عقیده بر این است که این کشف علمی نیست بلکه آنرا یک کشف ساده هنری باید گفت باین توضیح که او «روز ماری فرندل» هنر پیشه فلم های آلمانی قرار گذاشته که هر وقتی سگرت دود می کند باید سگرت دود شده بدفعات بین او شان تقسیم شود یعنی یکی دو مراتبه او سگرت را بکشد و بعدا همان سگرت را بدیگر خود تحویل دهند که این حرکت نکوتین سگرت را بین او شان تقسیم میکند و یک مقدار آن هم بهورا رهامیشود.

این کشف هنری یوهانس در فرصتی که در محفل اخذ جایزه فستیوال در برلین سهم گرفته بود برملا شد.

آشتی دختر چاپلین با امریکا

«جوزفین چاپلین» باز یگر جوان فلم تصمیم گرفته بخاطر نقش نسبتا بزرگ فلم جدید خود بسوی امریکا مسافرت نماید. «جوزفین» که دختر چارلی چاپلین معروف ترین بازیگر جهان سینما است نخستین باریست که در امریکا دست بکار هنر نمایی بفلم زده است زیرا تا قبل از این هیچ فردی از فامیل چاپلین بکار هنری در امریکا نپرداخته است. زیرا «چارلی» مدت ها قبل روی موضوعی برافروخته شده و امریکا را ترک گفته بود که این حرکت او را ناظران یک اعتصاب دائمی تلقی نموده است.

«جوزفین» تا هنوز نمیداند پدرش در این مورد چه عکس العمل از خود نشان خواهد داد و او بدون توجه باین امر با فرزند سه ساله خود که نام پدر کلاتش را بوی داده عازم امریکا شده است.

«جوزفین» از سالیان طویل باین طرف در «گت» زندگی میکند و چند سال قبل بایک تاجر یونانی ازدواج نموده بود.



یوهانس شاف در حین عمل کشف شده اش



هیچکاک بعد از یک مدت طولانی دست به ساختن فیلم میزند و نقش عمده این فیلم را «گریس کلی» به عهده خواهد داشت.

ظهورش در فیلم داستان عشق، بختش درخشیدن گرفت و گذشته از شهرت فوق العاده «ریان اونیل» بازیگر نقش اول فیلم پای در زندگی او دراز کرد.

نظریه تیر کپل. او تر کوره ووت... همدا چه له کلی نه بهر غولای ته ورسید شاته بی وکتل. هاخوا دکلی هدیره وه چه بنخه پکبنی پرتوه، او دیخوا، کنبته دهغه یونیم جریب پتی او هلته دبهدرکا کا برجوره کلاوه، دوره له بری خنخیر سره...

سری خان سپک احساس کپی. د سباوون تازه هوایی سپیری و تخنولی اوکلی ته بی شاگره... هغه ته خپلی پنبی سپکی بنکاریدلی دهغه له پنبو خخه بندر نه ولول ولیدلی. لیدی یادونی سره بیاهم دبهدرکا کا دکلا بریره او تور خنخیر وریاد شو. خپلو پنبو ته بی وکتل. پنبی یسی سپکی وی.

هم دیر خه وکپی خیفه. اوچه بنار ته ورسید نو داسی ورته ایسیده چه یو لوی او تور بنامار خوله خلاصه کپی، هغه خوری او تر ستونی بی تیروی. یو نری خوژی به زړه کی احساس کپی. بناری بد وایسید، خوچاره نه وه، هغه باید دهغه بنامار په خوله ور ننوتلی وای لومړی زړه نازړه، خوییا له پاخه تصمیم سره دبامار، یاد بنار په پراخه خوله ور ننوت. داسی یی احساس کپی چه ده له ننوتلو سره بنار خپله خوله وتړله او ژامی بی سر په سر کیښودی. هغه ته داسی ایسیده چه زړه یی تنک تنک کیږی او دارنده غم او ویر یی بیایه زړه باندي خادر وغوړاوه.

د ۴۲ مخ پاتی د شار په درشل کی

«خانونه ماره کپی... خدا زده چه خیرات به خنکه وی؟»
اوپه زوره بی وخندل!
اوله دی یادونی سره بی چه:

«دیره بی بی بنخه وه... انشاالله چه خدای بخښلی ده...»
لایسی په زوره او سخت وخندل.
اوپه خوشی بی همدا سی فکر وکپی نو بیرته ژړا ورغله. دخپل تیر ژوند صحنی، اوږده موده مزدوری، لالهاندی ستومانی، لوژی، تندی وریادی شوی دبنخی وروستی سلگی او دغسی آخری هیلی چه دیوه ماشوم دلرلو نپاره بی درلودی، خودا هیلی هدوتر سره نشوی. یو عمر سپکاوی، یو عمر تحقیر مندی تړی اوپه سر سر ټکونی... او بیایسی سر په زړه بالهت ولکاوه...

سپیده چاودوو چه له خوبه پاڅید زری اوس تازه کپی اوپه لمانځه ودرید. ساپه په زړه ننوتلی وو او همدا سی بی زبرد اوه. اوچه دوروستی رکعت سلام بی به دعاگانو اوله دعاگانو سره سره په ترخی ژړا پیل وکپی. اوچه دعا بی خلاصه شوه نوی اوښکی وتوړلی اوله خایه پاڅید. خپل خان بی په خادر کی تاو کپی. او پستره بی شاته واچوله. اوږده شیبه بی دکور دیوالونه، غولی او نور شیان سر

همین ترتیب فرزند های ما دختر بدنیا بیاورد نه تنها برای خود ما بلکه برای کشور ما پرابلم خلق خواهد شد.

سپس راجکپور به حرف ها یش ادامه داده افزود اگر راست پرسا ن کنید این دخترک تازه بدنیا آمده برای او هم پرابلم بوجود آورده و آن اینکه در حین جوانی او را در ردیف پدر کلانها ستاره نموده است.

دوبله گریس کلی در پرده فلم
«گراسیا پاتریسیا» قرار است به عنوان يك «گریس کلی» به روی پرده فلم ظاهر شود. این خانم زیبا روی اخیراً در برابر تحرکات عمیق خود مقاومت نتوانست و ترجیح داده که بروی پرده فلم استعدادش را در مرحله آزمون قرار دهد.

«هیچکاک» که فلم های «بر فراز بامهای نیسا» و «کلکین بسوی حویلی» خود را در این اجتماع فلمی با خود آورده بود يك بار دیگر خاطره فراموش شده «گریس کلی» را در اذهان بیدار ساخت. این فلم ها که در بین سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۸ تهیه و ساخته شده بود یکبار دیگر توجه مدعوین را به قدرت هیچکاک جلب کرد.

«هیچکاک» در این محفل اظهار نمود که «گریس کلی» دوبله هم سراغ دارد که باوصف تقاضای او حاضر نشد در جهان فلم پای دراز نماید. او گفت اگر «پاتریسیا» حاضر به همکاری با او میشد امروز یکی از ستاره های درخشان درجهان سینما میبود عده از مدعوین نمیدانستند که که هیچکاک در مورد کی صحبت می کند تاآنکه هیچکاک اشاره بسوی «پاتریسیا» نموده گفت او ست «گریس کلی» تازه او.

«پاتریسیا» که قبلاً تصمیم خو را در برابر سینما اعلام داشته بود با «هیچکاک» توافق کرد که در فلم هایش شرکت کند.

گریز از عشق و زندگی :
«آلی میک گرا» ستاره مشهور فلم «داستان عشق» که در این او اخر شهرت بین المللی را بدست آورده اخیراً تصمیم گرفته برای اكمال مطالعات خود، مدتی در ردیف هیپی ها زندگی نماید.

این ستاره که روز گاری بحیث مدل عکاس ها کار میکرد و بعداً بسوی سینما جلب شد تحصیلات اختصاصی در رشته آرت داشته و پدر و مادرش هر دو آرتیست بودند. او بعد از چند بازی گرم سر انجام با



باربلا بنتون دو شیزه که به خاطر عشق خود پنج سال زحمات بزرگی را تحمل کرد

ناظران گفته است این او لین نقش ارزشمند «جوزفین» است که مقابل او «روبرت روفورده» هنر نمایی مینماید.

راجکپور پدر کلان شد :
چندی قبل بیتا دختری بدنیا آورد که باینو سیله راجکپور رادر جمله پدر کلان ها قرار داد. «بیتا» که يك سال و چند ماه قبل با رندهیر کپور پسر راجکپور ازدواج نموده بود مدتی سعی کرد بخاطر فلم ها نیمه کاره خود مادر نشود. اما وقتی فلم هایش به پایه تکمیل رسید و دیگر امیدی هم برای سینما و هنر نما یسی برایش باقی نماند ترجیح داد که مادر شود و باین طریق وسیله مصروفیت و سرگرمی برای خود فراهم نماید.

راجکپور که مصروف تهیه فلم «حنا» میباشد از شنیدن این موضوع لبخندی زده گفت: احصائیه ها می رساند که تعداد زنان در هند نسبت به مردها خیلی زیاد است و اگر به



بیتا صاحب دختر شد
شماره ۶



والانتین بریشکو
دیلو مات شوروی

مامور شوروی که تاریخ
حمله آلمان را کشف نمود

جنرال گودریان بانی
قوای زره‌دار آلمان

موسو لینی قائد ایتالیا

گوبلز وزیر
تبلیغات آلمان

روز ولت رئیس
جمهور امریکا

(اگر من بنابر بعضی علل و کوائف مجبور شدم که مقابل پیش آمد ها پیوسته سکوت اختیار کنم اینک آن لحظه فرا رسیده که ادعا کنم خاموشی مزید یک جنایت به ملت آلمان و تمام اروپا تلقی می گردد مردم آلمان درین فرصت بچنان صف آرای و سو قیات اقدام نموده که از لحاظ بزرگی و حجم خود در تاریخ و جهان بی مانند است من امر و ز نزدیک و فاصله کردم که مقدرات آینده آلمان را بار در کف سربازان شجاع ما بسپارم امیدوارم تا خداوند مارا درین جنگ یاری نماید) امامت آلمان از این خبر نداشت که ستالین با وجود هجوم ناگهانی آلمان ها میخواست از یک برخورد جدی اجتناب بدارد و درین صبحگاه روشن دل انگیز روز یکشنبه مردم ساده آلمان نمیدانستند که مقدمات و پلانهای این حمله متضمن قتل و قتل همگانی به شمول غارت ها و جنایات غدیده در سرزمین پهناور روسیه از دست ها قبل طرح شده است.

هتلر در اوایل سال ۱۹۴۱ به
جنرال پاولوس:

من به این یاهو سرانی ها را جمع به ترتیبات زمستانی و مشکلات خطوط ارتباط و اکمالات عقبی ما گوش نمیدهم تو چه در آنمورد بکلی بیلزوم است زیرا به حرکات و جنگ در موسم سرما هیچ نیا نخواهیم داشت.

صدر اعظم انگلستان ونستون چرچیل مطابق معمول عتوی اخیر هفته رادرمک شخصی خود واقع (چکرز) سبری می نمود و شب شنبه که فردای آن یکشنبه با شد و در از وقت عادی به رختخواب رفت و سقا رش اکید نمود که او را بیدار نمایند مگر آنکه اطلاع پیاده شدن المانها بخاک برتانیه باشد.

بسیار از طرف وزارت امور خارجه به ریاست ارکان حربه عمومی که در راس آن جنرال سرجان ذیل قرار داشت توسط تیلون اطلاع داده شد که (ویر ساخت) قوای نظامی آلمان به استقامت مسکو مارش نمود.

سرجان ذیل به شتاب نزد صدر اعظم خویش شتافت اماوی خواب بود و کس جرئت آن نداشت که او را بیدار نماید.

چرچیل ساعت ۸ خیلی سرحال و با نشاط معلوم میشد و همیشه برای کار روزانه به جنبش افتاد هجوم آلمان را بالای روسیه به او

چند لحظه یک خبر فوق العاده مهم نشر میکند اندکی سکوت برقرار شد بعد باز غوغای طبل ها و شیپور ها و یک مارش دیگر از لیست در اخیر ژوزف گوبلز وزیر پروپاگاند با صدای مقطوع اعلامیه ذیل را بنام (پیشوا) پخش نمود.

اخذ می گردد و در صورت موفقیت شخص امتحان رهنده به بنابر والی کابل معرفی می شود و ازین مقام برایش جواز کار داده می شود. گفتیم پس معلوم می شود شما این مراحل را گذشتانده اید و در حالیکه خیلی خوشنود و راضی به نظر میرسید گفت البته که من این مراحل را سپری نموده و با اخذ شهاب و تنامه درجه چهارم به ساعت سازی شروع نمودم. و اکنون بدون احساس خستگی پیش میروم. من در حالیکه خواهان پیروزی های بیشترش بودم همراهی شما خداحافظی نمودم.



آرزو دارد تحت شعار کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک عضو مفید برای اجتماع و مردمش باشد.

بعد یک مارش از ساخته های آهنگساز معروف (فرانس لیست) بنام (لوپریلو) نواختند تا آنکه نظامی با صدای گبراکفت: (استاسیون فرستنده آلمان بزرگ بعد از

پروگرام موسیقی رادیو را قطع نمود بعد از چند ثانیه وقفه صدای گوشخراش مارش نظامی بلند شد و یک ترانه تحت عنوان (رفقا... رفقای محار سربخ... با سه ضربت چکش نما که هر نو به پنج ثانیه تأخیر داشت سروده

بقیه صفحه ۱۹

دختریکه روی تصادف..

گردد تا مشکل هر دو جانب حل گردد اقلایحه بود آید که صریحاً در آن نوشته شود هرگاه فلان قسمت ساعت خراب باشد باجه مقدار پول می شود آنرا ترمیم کرد.

در اینجا سخنش را قطع نموده گفت ببخشید چه شرایط در کار است تا شخص علاقه مند به این کار به حیث ساعت ساز حرفی معرفی گردد؟ - گفت اولتر از همه امتحان ساعت سازی از طرف وکیل ساعت سازها

و برادرانم نیز خیلی خورد بودند لهذا من از همه اش بزرگتر و با فهم تر بودم. مجبور شدم تا ساعت سازی کنم و درین قسمت با درک مسوولیت های اجتماعی خدمتی را برای خودم و فامیلم انجام دهم.

پیغله رئیس لطفاً بگوئید که ماهانه از مدرک ساختن ساعت چه مقدار پول بدست می آورید؟

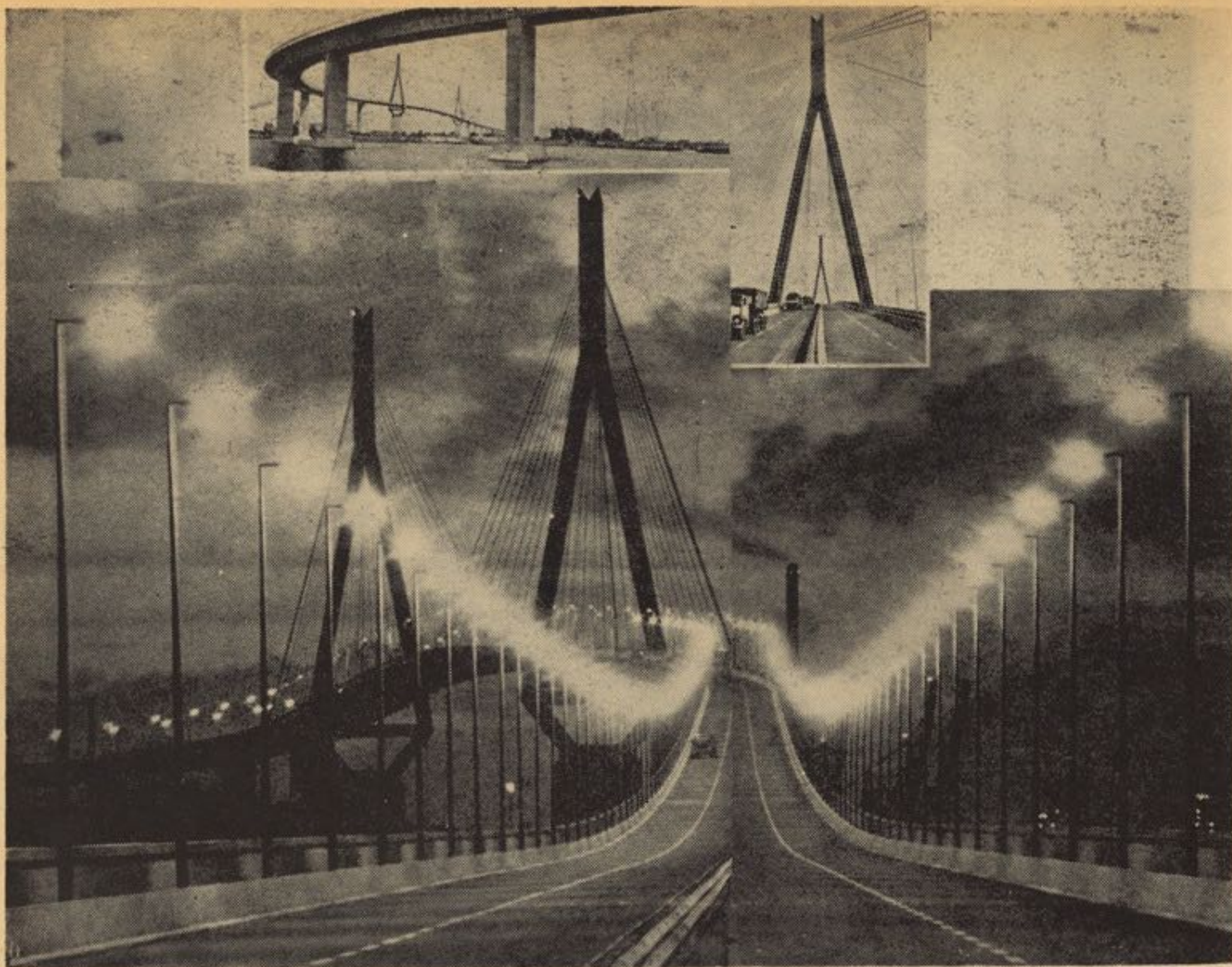
- مقدار این پول فرق می کند در بعضی ماهها بیشتر و در برخی کمتر عاید می کنیم مگر بعد از پرداخت کرایه دکان و مزد شاگردان ما ها نه تقریباً یکتیم دو هزار افغانی عاید دارم. که همه اش را به کرایه خانه و مخارج فامیلی ام تصرف می کنم خوب شما که وقت بیشترتانرا به ساعت سازی مصروف هستید در امور دنیسی شما سکتگی رخ نمیدهد.

باجرئت میگوید: نه، من برای همه کارهایم تقسیم اوقات دارم مثلاً خواندن دروس، مطالعه کتب و مجلات مفید امور مربوط به منزل، ساعت سازی و غیره که همه را به اوقات مختلف انجام میدهم. برعلاوه هفته یکی دو روز غرض اجرای پروگرام های خارتدوی نیز حاضر میشوم زیرا به خارتدوی و پروگرام های آن که همه اش جنبه اجتماعی و مردمی دارد و هدفش نیز خدمت است علاقه مفرط دارم. و آرزو دارم در آینده نیز عضو این فامیل بزرگ اجتماعی باشم و تحت شعار کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک خدمت نمایم.

وی در حالیکه خواهان اتحادیه دیموگرافیک برای طبقه ساعت سازان میباشد.

میگوید: امیدوارم در قسمت تعیین مزد فی قاب ساعت تجویزی اتخاذ

صفحه ۴۶



نمونه از شبکه های عصری شاهراههای زمینی در اروپا که وسیله عمده ارتباط بین مراکز مهم اروپایی بنده شده می شود.

بقیه صفحه ۲۸

عصر نوین

بالزین خواهد پیوستن بامیدان های هوایی

بزرگ بین المللی و شاهراههای عمده ارتباط
خواهد داشت. برای تامین انکشاف متوازن
مناطق مختلف جامعه اروپایی حکومت بین
درمورد شاهراهها دوسیستم را پیشنهاد نمود:
شاهراهها اروپا و سرک های مو ترور اروپا
دو خط داشته و بدون نقطه تقاطع
خواهند بود، آنها نسبت برابری مو ترور
رو بزرگ ترافیک کمتر خواهند داشت در حالیکه
سرک های مو ترور رو چهار خط به بیشتر داشته
و از میان مناطق پرنفوس اروپا خواهند گذشت
این سرکها از اسلوواتا دوم و از لیورپول تا
مارسلز امتداد خواهند داشت.

بقیه صفحه مقابل

اطلاع دادند. جنرال ذیل که اوضاع روسیه
را از عینک سیاه ملاحظه میکرد گفت (آنها)
بسان ربه های مواشی به عقب رانده خواهند
شد.

چندی قبل جرجل بیکی از سکرترهای خود
گفته بود حتی اگر هتلر مانند شیطان طرف
دو رخ هم مارش نمایند در مجلس عوام راجع
به او یک تبصره مؤدبانه خواهم نمود.

روی همین طرز فکر خطابه روز یکشنبه
خود را در رادیو فسخ کرد و بموضع آن ساعت
۹ شب از میکروفون بی بی سی صدای او بلند
شد که گفت:
(هیچکس طرف این ۲۵ سال دشمن آشتی

نپذیرد کمو نیزم نبوده نیست .. ممالک
اکنون که صحنه تغییر یافته و عوامل عوض
گردیده است گذشته مایاتمام ناگواری ها
و حماقت ها و تازیانی ها خود مبدوم شدند و ما
فقط یک هدف داریم و یگانه تصمیم و وظیفه
غیر قابل فسخ ما اینست که هتلر و تمام نشانه
های رژیم نازی را از میان برداریم و ما تا آن حد
مبارزه و مجادله مبداریم تا به یاری خداوند
جهان و جهانیان را از شر این آدم سفاک
نجات بدهیم هر انسان و و یا هر کشوری که مقابل
نازیسم جنگ میکند معاونت ما را دریافت خواهد
نمود ...)

صدر اعظم برتانیه هر نوع کمک لازمه را به
استالین وعده داد و به هموطنان خود امیدواری
و جرئت و پایداری مداوم را توصیه کرد و افزود
که دیگر موضوع پیاده شدن قوای آلمان

در جزایر برتانیه از بین رفت و جنگ باردیگر
در قاره اروپا محدود گردید و اینک آنها
در دو جبهه به گیر و دار جنگ افتاده اند.
هتلر به ۳-۳-۱۹۴۱ بجنرال بودل فرمان داد:
(برای خاتمه بخشیدن به این جنگ تنها
تسخیر سرزمین های وسیع کفایت نمیکند
بلکه قوای رزمنده دشمن را از بین بردن و طبقه
روشن فکر و بلشویک های یهودی مشرب را
امحا کردن منظور منست ..)

همزمان با این رویداد ها اندکی قبل از چاشت
روز یکشنبه فرانکلین روزولت رئیس جمهور
اتازونی از طریق لین تیلون زیر اقیانوس
اتلس با رفیق شفیق خود مستر جرجل داخل
صحبت شد در ضمن گفت (بطور یقین استالین
نیز باید امداد امریکا را حاصل کند.)

باقیدارد



بدون شرح



گل شمشاد

پرپر شد

از کریم «میشاق»

به دنبال او رفقاییش باهمدیگر گفتند:
- جوانی خویست ، آدم شریف و فدا
کاریست .
پس از لحظه‌ای خاموشی ناگهان، يك صدا بر
خاست :
- راستی که يك پولیس ترافیک وظیفه
شناس است .
• • •
(شمشاد) در یکی از دهلیز های پیاده رو
وظیفه اجرا می‌کرد . روزهای گرم تابستان بود.
ژوندون

... جوانی ... جوانی ...
(شمشاد) که بنابر عادت صبح وقت از
خواب بر خاسته بود ، باسرو صورت‌تراشیده
چهره تاز مودیشی پاک آماده رفتن بود .
او بی آنکه در پاسخ رفقاییش چیزی بگوید ،
کمر بندش را بست ، دریشی و بوت هایش
را یکبار دیگر ستره کرد ، رخسار جالب و
آفتاب زده اش را در آئینه دیدولبختد زنان
از اتاق بر آمد.

سوزنده چندین روز است . که تو عوض ما
وظیفه اجرا میکنی .
یکی دیگر از رفقاییش بالهجه شوخی آمیز
ادامه داد:
- دل نسوزانید جوان است ، وقتی ما
هم‌جوان بودیم باج‌رفقارا می کشیدیم . دیگری
که پیدا بود گرد پیری به سر و صورتش
نشسته است آهی ژرف بر کشیده زمزمه
کرد :

- شمشاد ، دیگر بس است ، بیش‌ازین
مارا نه شرمان .
(شمشاد) که بیک کلاه اش را پاک می
نمود گفت :
- رفقا این چه گپها ست که می گوئید ،
در بین من وشما نباید این گپها باشد .
یکی از میان رفقاییش بالهجه امتنان آمیز
گفت :
- برادر ، درین تابستان ترقی ، دوین‌گرمای

(شمشاد) باید دریشی رسمی به برمی داشت
اوبا وجود گرمای طاقت فرسا به حوصله‌مندی
ترافیک را رهنمائی میکرد. گاهی به عراده ها
و گاهی به پیاده ها امکان رفت آمد را میسر
می ساخت .

او جوان زیبا و خوش اخلاقی بود و در میان
همسلسکا نش چون ستاره می درخشید، با
وجودیکه بر خورد وی با همه عابرین احترام
آمیز بود ولی در وقت های معین صبح، چاشت
و عصر ، هنگامیکه کسی از پیاده رو عبور می
کرد، اوبه گونه یی رسم تعظیم و احترام می
نمود که نسبت به وضع عادی اش بسی فرق
داشت . در همین وقت ها نگاه های او کسی
را در میان عابرین می پالید، وقتی نگاهش به
(او) می افتاد سراسیمه می شد و با شتاب
به حالت رسم تعظیم می ایستاد و به کمال احترام
(او) و دیگران را اجازه عبور می داد .

روز ها به همین گونه می گذشت مگر (او)
به این وضع متوجه نمی شد .
یکی از هم سلسکان (شمشاد) که مامور
مراقبت موظفان بود روزی متوجه گردید که
(شمشاد) به کسی رسم تعظیم نمی نماید ولی هر
چه کوشید در میان عابرین نتوانست
کسی را که شایسته رسم تعظیم باشد بیابد.
چند روزی که او مراقبت (شمشاد) بود، می دید
که هر روز در وقت های معین این وضع تکرار
میشود .

روزی از (شمشاد) پرسید :

- توبه چه کسی رسم تعظیم به جا میاوردی؟
(شمشاد) لحظه ئی ساکت بود. بعد
دیده هایش را به آسمان دوخت ، پس از
لحظه ای کبوتران در میان دیده های او، و آسمان
حایل شد و او روی بالهای کبوتران نشست
و به پرواز درآمد. به سرزمین های دور مسافر
شده به سر زمینهای عشق و زیبایی، به
سرزمینهای آدمیت و صفایی ...
هم سلسکش پرسش را تکرار کرد و
با این پرسش خود به شاخه های خیال های
دل انگیز (شمشاد) آتش زد .
(شمشاد) که با دستمال سبیدش عرق
های خود را پاک می کرد گفت :

روزی خواهی دانست .

- از کجا می دانم ؟

- از یک جایی !

- از کدام جای ؟

(شمشاد) درین وقت متوجه (او) شنید و با
شتاب سر جایش ایستاده شده رسم تعظیم
به جا آورد و با کمال احترام (او) و سایر عابرین
را اجازه عبور داد و بعد به هم سلسکش گفت :

- اکنون خو، دانستی ؟

- والله من خو کسی را ندیدم که باید به
او رسم تعظیم کرد .

(شمشاد) کمی او قاتش تلخ شنید و بالهجه
رنجش آمیزی گفت :

- باشد ، روزی برایت می گویم .

- نه، نمیشود، باید همین اکنون بگوئی...!

شماره ۶

- بلی ، من خو شله هستم تا که تگو کی
رها کردنی ات نیستم .

(شمشاد) که با دست چپش نوک پروت
هایش را تاب می داد نگاه هایش را به نگاههای
او بغیه کرد و گفت :

- تواز من چه می پرسی ؟

- عجیب آدم است . اینقدر مباحثه کردیم
باز می گوید چه می پرسی ، می پرسم
که تو به چه کسی رسم تعظیم به جا میاوری.
(شمشاد) در پیرامو نش نظر انداخت،
بعد به هم سلسکش نزدیک شد و آهسته با
صدای نرم (مثلک ترس داشت صدای او را
کسی دیگر بشنود) گفت :

- به زیبایی .. به عشق من

هم سلسکش از شنیدن سخنان او خنده
را سرداد ، خنده های تمسخر آمیز او همان (شمشاد)

خنده های تمسخر آمیز او همان (شمشاد)
آتش بل کرد . از عصبانیت زیاد تمام وجودش
می سوخت . هر دم میخواست گلوی او را با
پنجه های زور مندش چنان بفشارد تا خنده
هایش جا به جا بند آید. همه چیز به دور
سرش می چرخید، دندانهایش را به هم
می سائید و کلمه هائی از ذهنش می پرید .
- احمق .. به .. عشق .. من .. می خندد!!
هم سلسکش که به وضع او پی برد بسا
شتاب از او دور شد .

رشته های زمان به هم گره می خورد و
(شمشاد) روز های دراز هم به نوبت خود و هم
به عوض دیگران وظیفه اجرا می کرد و منتظر
دیدار (او) می بود . تا کنون هرگز نتوانسته
بود با (او) هم سخن شود. تنها به تماشایش
دل شاد می داشت . در اولها اندیشه ای هم
سخن شنیدن با (او) در مغزش جا نمی گرفت
و به خود این حق را قایل نبود که با (او) هم
سخن شود. فقط تماشایش برای او همه چیز
بود . رفته رفته این آرزو در ذهنش بارور
گردید تا روزی با (او) هم سخن گردد . این
آرزو از یکسو برایش رنج آور بود و از سویی
لذت بخش . این آرزو دل نا آرام او را نا آرام
تر ساخته بود. همواره می اندیشید تا چگونه
با (او) هم گپ شود.

روزی از روز ها که آفتاب گرم تابستان
نزدیک به نیمه آسمان رسیده بود . آرزوی هم
گپ شدن با (او) شمشاد را بیخی بی تاب کرده
بود. زمان عبور چاشخانه (او) نزدیک می شد .
(شمشاد) در آن روز از یک چیز بسی دل تنگ
می گردید - از عبور و مرور آدما نزیاد، او
آرزو داشت ایکاش غیر از آنان هیچ کس دیگر
به شهر نباشد. (شمشاد) در میان این حیرت
ها غوطه و ربود که از دور (او) نمایان شد.
(او) امروز در نگاه (شمشاد) از زیبای زیباییان
هم زیباتر به نظر میامد. تنها یک پیراهن نخی
که زمینش سید و گل های نیلوفر در آن نقش
بسته بود به تن داشت . آستین هایش کوتاه
بود و دامنش کمی بالاتر از زانو هایش می

خوش رنگ و ساقهای خوش تراشش فرار
نماید . روی پیراهن خوش دوختش از خود تکه
پیراهن ، گمربندی در کمر باریکش به شکل
گل زیبایی گره خورده بود. قد رسا، گردن بلند
سینه فراخ، پستانهای برجسته و اندام موزون
داشت . بینی کشیده ، چشمهای آهویی، بالبان
عقیق رنگ و دندانهای صدفی اش چنان متناسب
به چهره گنگ معصوم قهوه ای رنگش نقش شده
بود که هیچگونه عیبی در آنها دیده نمی شد .
زلفهای پاک سیاهش تا به کمر افتاده بود، همه
چیزش پاکیزه و طبیعی بود، هیچ آرا یی
مصنوعی در او به نظر نمی رسید .

در حالیکه یک شاخه گل سرخی به دست
داشت با تمکین گام می برداشت و کم کم به
دهلیز پیاده رو نزدیک میشد . هر چه (او)
نزدیک تر می شد هیجان (شمشاد) بیشتر می
گردید . از یکسو تابش گرما و از سوی دیگر
شدت هیجان و احساسات وجود او را چنان
گرم نموده بود که تمام بدنش آتش شده بود.
وقتی (او) به چند قدمی دهلیز رسید ، (شمشاد)
عراده ها را اجازه عبور داد و خود متوجه (او)
شد. (شمشاد) طوری محو تماشای (او) گردید
که پس از عبور کامل عراده ها، باز هم دستمال
یش باز بود و هیچ ملالت حالش نبود. تا که
(او) برایش گفت :

- اجازه می دهید ، نوبت ماست.

(شمشاد) که به خود آمد به شتاب به
(او) نزدیک گردید و در برابرش رسم تعظیم
بلندی بالائی نموده گفت :

- ببخشید که درین گرمی باعث معطلی شما
شدم .
(او) در مقابل این وضع احترام آمیز و حالت
هیجان زده «شمشاد» با لبخند مهربانانه گفت :

- پروا ندارد ، مافقط چند لحظه به گرمی
ایستادیم ، گرمی برای شما طاقت فرسا ست
که ساعتها ایستاده هستید .
(شمشاد) که در برابر «او» بکلی خود را
باخته بود. نمیتوانست سخنها یش را مرتب
کند . در حالیکه زبانش بندبند می شکست
گفت :

- وظیفه است .. خدمت .. شما .. خدمت
مردم است ...!

(او) که به حالت هیجان زده (شمشاد) پی
برده بود به راحش ادامه داده با مهر بانی
گفت :

مردم خدمتگاران را فراموش نمی کنند،
این هم از طرف من بیاس خدمت شما...
شاخه گل را به سوی او پیش کرد .
(شمشاد) که تماشای از شوق می لرزید و
سراز با نمی شناخت طوری خود را بالای دست
ترو تازه (او) انداخته گل را گرفت که (او)
کمی ترسید و به سرعت دور شد ..

(او) رفت . مگر (شمشاد) نمیتوانست به
این خوشبختی اش باور کند. به نظر او می

وی شادمانه می خندند .
دواز خوشی بال کشیده بود. بلا درنگ به دکان
گل دانی فروش رفته یک گل دانی
مقبول کاشی استا لفی خریده و طوری گل
را به طاق بلند اطاقش نهاده که هیچ
نمیتوانست به یادش آورد که همه این کار ها را
چگونه انجام داده است .

فردا باز هم به وقت معین با سرو صورت
پاکیزه و دریشی مرتب به خاطر دیدار (او)
بالای وظیفه آمد. بسی می کوشید تا هرچه فعال
ترو منظم تر خدمتش را انجام دهد. مردم به
کوشش صدای دلنواز او طنین انداز میشد .
مردم خدمتگاران را فراموش نمی
کنند .

ولی (او) امروز صبح نیامد، چاشت هم نیامد
و عصر هم نیامد. فردا باز هم نیامد و پس
فردا باز هم نیامد (شمشاد) دیگر از سواس
و تشویش خواب و راحتش را از دست داده بود
وی نمیتوانست از کجا و چگونه سراغ (او)
را بگیرد . تا به سپیده دم در همانجا، در دهلیز
پیاده رو ، در گذر گاه (او) منتظر بود و قدم
میزد .

در شب چند مین (دریک شب تاریک ، شبی
که همه چیز را تاریکی هادر آغوش داشت و
تنها ستاره های در خشان از دور دست ها از
دل آسمان نیلگون چشمک می زدند و تلاش
داشتند که تاریکی ها را روشن کنند .)
(شمشاد) دیوانه وار عرض و طول گذرگاه (او)
رامی پیمود و ساعتها در آنجا جای که
شاخه گل را به وی داده بود ، ایستاده میشد
و در اندیشه فرو می رفت .

در همین حالت بود که چراغ موتری دیده
های او را خبره کرد و در برابرش متوقف شد
و در پشت سر آن موتور های زیاد صف بسته
بودند . وقتی به خود آمد و خوب متوجه شد،
دانست که موتور گل پوش عروسی است . او از
برابرش کنار رفت و اجازه عبور داد . در برتو
چراغهای داخل موتور به نظرش آمد که کسی دستش
را به سوی او تکان می دهد. خودش را به
شیشه موتری نزدیک ساخت ، عروس بود که
یک دستش به گردن داماد حلقه شده بسود
و دست دیگرش را به سوی او تکان می داد،
به سوی آشنا ، به سوی شمشاد .

بلی عروس بود . (او) بود ...
(شمشاد) در همانجا سدر گذر گاه (او)
در گذر گاه عشقش - خودش را پیر ساخت.
فقط یاد دیدار (او) و با لبخند دوستانه اش که
در برابر رسم تعظیم های او در ذهن چون
شگوفه اش نقش می بست شاد می بود . شاد
می بود از اینکه غمی دارد، غمی گرمی و خاطره
انگیز .

هر کس از حالش می پرسید . لغزش
ساکت می بود و به حیرت می رفت و بعد با
لبهجه غم آلودی می گفت :

(گل شمشاد پر بر شد !!)

ببینیم خدا

چه میکند

میشد. درباره بهبود هلن شکی باقی نبود هلن بزرگتری علاقمند شده و نیروی بیشتری احساس میکرد او دیگر غیاز علم توانایی حرکت پارتیج و تکلیف و ناراحتی دیگری نداشت سمتی گفت معلوم است که این رنجوری خیلی هابه پاهای مغلرچ هلن ارتباط نداشته است. درپاهای حس و حرکت زیادی پیدا نشده بود اما صحت هلن بصورت عموم خوب بود، شفافیت و روشنایی چشمانش به نسبت روزهای قبل خیلی بیشتر و بهتر شده بود خوشی او چند برابر شده بود و اینترامه کس در دور و پیش او بشمول خود هلن احساس میتوانست کرد. چنانچه سمتی میگفت او دختر بیرون بود که با فلج شدن پاها در قفس اطاق خواب محبوس مانده بود با آمدن لوسی این مرغ وحشی و صحرانی دوباره با صحرایا و باغها و دشتها انس گرفت. صحبت درباره او باین ترتیب بین سمتی و والدین هلن آغاز یافت سمتی در اخیر گفت من ترتیب آنرا گرفته ام که هلن به ژوها نسبوگ برای آزمایشات بیشتر باید برود آنجا فعلا يك متخصص امریکائی مؤلف است که از گفته من مشاهده آزمایشات اولی به حادثه بیماری او علاقه گرفته جانی باشنیدن این کلمات گفت: هر چه زودتر اما بگذارید انچه مدت می باید او در ژوها نسبوگ بماند سمتی گفت نمیدانم من فوراً رفتی ژوها نسبوگ هستم میتوانم او را به ژوها نسبوگ ببرم. گریس پرسید درین آمد و شد چند مصرف خواهد شد، سمتی جواب داد: خیلی زیاد نخواهد بود بعضی از دوستان من در بیمارستان وشعبه پرستاری هستند که میتوانند در تقلیل مصارف کمک کنند. جانی گفت اگر مصرفی هم شود در مقابل صحت یافتن یگانه دخترمان اهمیتی ندارد من تمام زندگی ام را در این قمار میزنم.

گریس گفت جانی من با هلن مریوم و آنجا بغانه خواهرم موریل میباشم. آیا تو برای مدتی ژود و خانه را مراقبت و غمغویاری میتوانی... برای من پریشان نباشیدن ترتیب خانه را بر این میگم مزرعه که فعلا کار زیادی ندارد تا باران نشود قلیه نمی براید. مواشی قلیلی که مانده سر رشته و مراقبت زیاد نخواهد

هفته یکبار برای آب و غسل دادن میبرم شان و این روزها میتوانم یکشنبه که روز رخصتی است انتخاب کنم. لوسی تنها چیزی بود که هلن برای آن ابراز نگرانی میکرد. اما چون این کارها خود يك ماجرا بود يك تغییر بود او پذیرفت او قبلا هیچگاه در شیرهای بزرگ نبوده و احساس اینکه شهر مرکزی کشورشان را خواهد دید که احساس رضایت و قناعت میکرد. او گفت: لوسی مرایاد خواهد کرد چنانچه من عقب لوسی دق و خفه میشوم لوسی هم برای من دلتنگت خواهد شد. پدر تو مراقب لوسی میباشی هان پدر صدای او اینوقت مشوش گشوده و شبیه به يك ناله بود پدرش گفت: هان بچم من از او مراقبت و نگهداری میکنم.

بالاخره آنها به بیمارستان رفتند. جانی تنها بود، نامه هایی از گریس زود زود تقریباً همه روزه برایش میرسید اما دیگر گریس نبود که به امید آن به سوی خانه بدود دیگر دختری بنام هلن در خانه انتظارش را نداشت که لحظه بالعظاتی آغوش بروی او باز کند و در بازوایش قرار گیرد او نامه های گریس را از پوسته خانه قریه تسلیم میشد دیگر در خانه صحبت شیرین و احساساتی هلن شنیده نمیشد که همه از خوبی های لوسی حرف بزنند و واقعا هلن دختر عجیبی بود. از رفتن شان حال تقریباً یکماه میگذشت ولی برای اوسالی معلوم میشد. انسان بروی توصیه دکترها. گریس و هلن باید برای مدت بیشتری آنجا میماندند. بل های مصارف شان توسط پوسته میرسید اگر چه بل ها هیچکدام بزرگ نبود اما بل های حاوی مبالغ کوچک هم برای دهقان ناداری که در ظرف سه سال خشکسالی مصیبت بزرگه چیزش را از دست داده بود گران و طاقت فرسا می نمود سمتی در تقلیل مصارف واقعا کمک شایانی کرده بود اما بازم مبالغی با دلسی و نادیه نبود مواشی فروخته شد و چیزی تمام پس مواشی دیگر خدمتی هم نمیخواست و نوکری که داشتند بعد از نادیه

اجرت شان مرخص شدند تنها حرمان پیرمانده بود او نوکر و فاداری بود که باین خانه و اهل آن عشق میورزید او به جانی گفت اگر پول هم دریافت نکند همینکه غذای بخور و نمیر باید جایی نمیرود جانی همواره در اندیشه های خود مفروق بود او از لطف هوای بهار و زیبایی مزرعه و اطراف حظ نمیرد اصلا زیبایی برای او که از خانم و یگانه دخترش دور بود معنی ای نداشت زیبایی عشق و زندگی در گرمی آغوش خانواده برای انسانهای متحسس قابل درک و احساس است کسانی که از عزیزان خود دور هستند چنانچه اندیشه رسیدن به موجودات عزیز که دوست شان دارد نمیتواند مصروفیت و شغلی داشته باشد و زندگی اگر از محبت خالی باشد حیات حیوانی و گیاهی خواهد بود. زندگی بدون دوستی و رزیدن و دور از محبت زیستن اصلا زندگی نیست. بلکه يك دوره جمادی و حیوانی است و مثل آنست که شخصی در خلای کامل و در حالت بی وزنی قرار داشته باشد جانی هم درین مدت کوتاه در غیبت زن و یگانه فرزندش. فرزندی که از جان خود بیشترش میخواست و برای بهبود او از هیچگونه ایثار و فداکاری و قربانی دریغ نمیکرد چنین احساسی داشت جانی خود را دور از زن زیبا و دوست داشتنی مهربان و با عاطفه اش خسروی آب و برکاهی بی معنی درین گایات وسیع می بیند. او همه چیز را که در خانه داشت آهسته آهسته بفروش رساند و در مقابل بل های که از بیمارستان توسط پوسته برایش میرسید تادیه کرد و وقتی همه چیزهای قیمتی فروخته شد لوسی آخرین آنها بود. قضاوت جانی همین بود که باید لوسی را تا وقتی که بسیار مجبور نشود و هنوز اتمه قیمت دار در خانه دارد نفروشد. حقان او چیزهای دیگر مثل دکمه های طلائی است. پتوس نقره ای گریس. مواشی. قالی. تلنگ های شکاری و غیره همه را فروخت اما از فروش آخرین شی یعنی فروش لوسی. به هلن چیزی ننوشت نباید دختر حساس و بیمارش را رنج

میداد. او نباید پریشان و ناراحت شود. او به مزارع خالی و قریه بی حرکت و مرده نظر انداخت بوی حیات در آن نشنید و اگر آثار حیات موجود هم بود اقلاً چنین آثاری برای او وجود نداشت او چون زار (چراگاه مواشی) نزدیک خانه اش رابه يك قصاص گرایه داد. اما از هیچ چیز متاثر نبود ولی در از دست دادن لوسی (مادیان هلن) تأثر داشت.

این اسب جزء افراد خانواده شان محسوب میشد و ارتباطی بازنش گریس و دخترش هلن داشت. مادیان هر شب انتظار او را میکشید و جانی قبل از آنکه برای خوابیدن برود بسیاری طبق فرمایش دخترش خبر لوسی را میگرفت. به قضا در شب های مهتاب او در خیابان ها و اطراف مزرعه قدم میزد در حالیکه لوسی مثل يك سنگ وفادار و تعلیمی او را قدم به قدم تعقیب میکرد و حال این اسب دست آموز که صاحبانش با او و او با اهل خانه انس گرفته بود از دست رفت. امروز اسب فروخته شد امروز عصر وقتی منیز برای بردن لوسی به جای رابه خانه جانی روانه گرد باز رفتن لوسی خانه بش از پیش خلوت. ساکت مرده و خالی معلوم میشد و واقعا این اسب که يك اسب معمولی بود چه تغییراتی در حیات او و دخترش هلن آورده بود همین تفکرات و اندیشه هایش از پیش جانی را نارام و پریشان ساخت فکر میکرد که از دست دادن اسب را چگونه به هلن توضیح داده خواهد توانست. اسبی که هلن را از مرگ نجات داده و به زندگی امیدوار و مایل ساخته بود. خوب حال دیر بود اسب از دست رفته و پول آن نیز به حساب شفاخانه (بیمارستان) تسلیم داده شده بود. لوسی به هلن سواری میداد و هلن را از رنج بستر و محرومیت پانداختن نجات داده بود. حیات رابه او دوست داشتنی و خوشنیتی ساخته بود در هر مکتوب خود هلن کوچک راجع به لوسی مینوشت و از پدرش می پرسید که لوسی در چه حال است؟ او دستمال دست خود را ذریعه پوسته برای پدرش فرستاده و توصیه کرده بود که آنرا به لوسی بدهد که بسوید او نوشته بودن همه شب دستمال را در بستر باخورد و شتم تابوی سر داشته باشد لوسی حتماً آنرا تشخیص میکند پدر دستمال را حتماً به لوسی بدهد او اینکار را کرده و دستمال هلن را به لوسی داده بود که او آنرا بومیسگرد. و در مقابل از جانی نسبت این هدیه گران بسیار باخشم و ایما و اشارات (دانه حیوانی) خود

داده جواب داد. در اسب بند (اغیل) است میتر گفت بلی من او را دیدم چانی گفت فرانکچه واقع شد من خواب بودم که لوسی آمد و مرا بیدار کرد تازه چشمم گرم شده بود و حال هم غرق خواب بودم که تو آمدی من هم بیدار شدم. معلوم می‌خواهم باکی ندارد حال که بیدار شدم اما چرا چه واقع شده خوب من فوری آمدم طفل ها از گریه و ناراحتی خود مرا دیوانه ساختند آنان پریشان و ناراحت شده اند. خوب بگو چه واقع شده چه واقع شده - چه میدانم؟ ما او را در اسب بند گذاشتیم علوفه داده اش هم کافی بود و معلوم میشد که که آرام و جابجا شده و ناوقت شب اولادها را از کلکین اطلاق شان سرشان را خارج ساختند تا لوسی را از بالا ببینند دیدند که لوسی رفته آنها

باطاق مادوینده آمدند و در حال که از گریه یا وای حرف زدن نداشتند بطرف اسب بند اشاره میکرد و لوسی لوسی چیغ میزدند چارلای تا همین حالا که من می آمدم گریه میکرد چانی گفت - فرانک دروازه اسب بند را البته بازمانده بودی؟ نه مطمئن هستم دروازه بسته بود و حال هم دروازه بسته است اما لوسی از روی کتاره اسب بند خیز زده خارج شده است. بعلاوه من مزرعه من و شما پنج چوب بند و کتاره دیگر موجود است که سه تای آن باسیم خاردار پوشانده شده فکر کن لوسی مثل یک زاع پریده و اینجا آمده تعجب آور است. چانی گفت - پنج نه شش واحاطه های سیم خاردار - باقی دارد

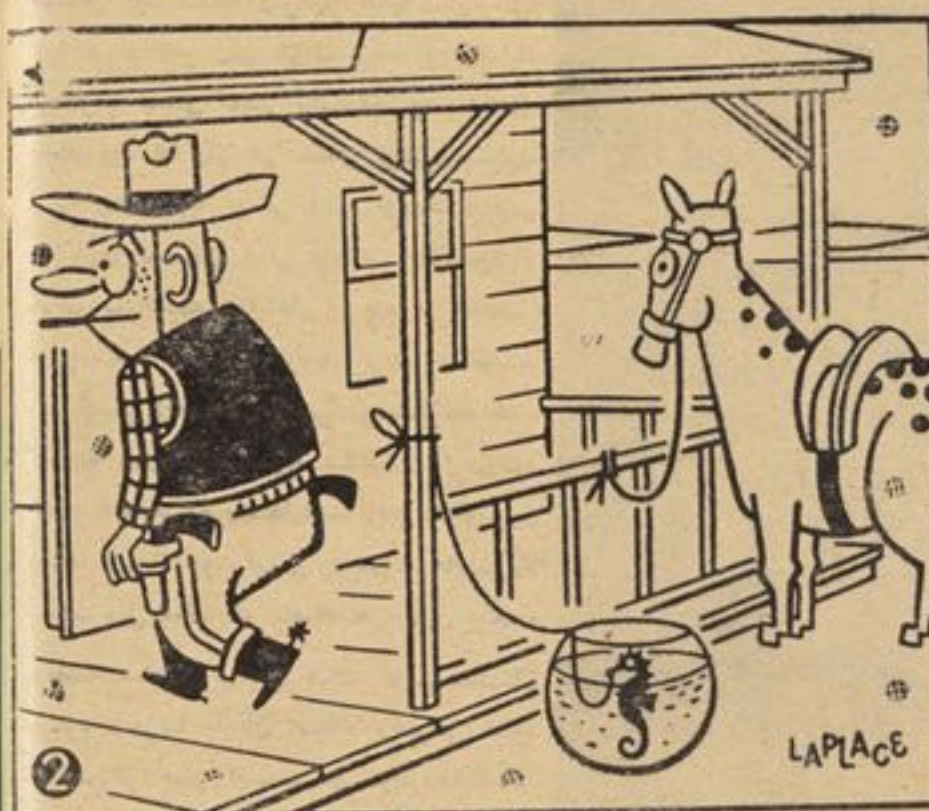
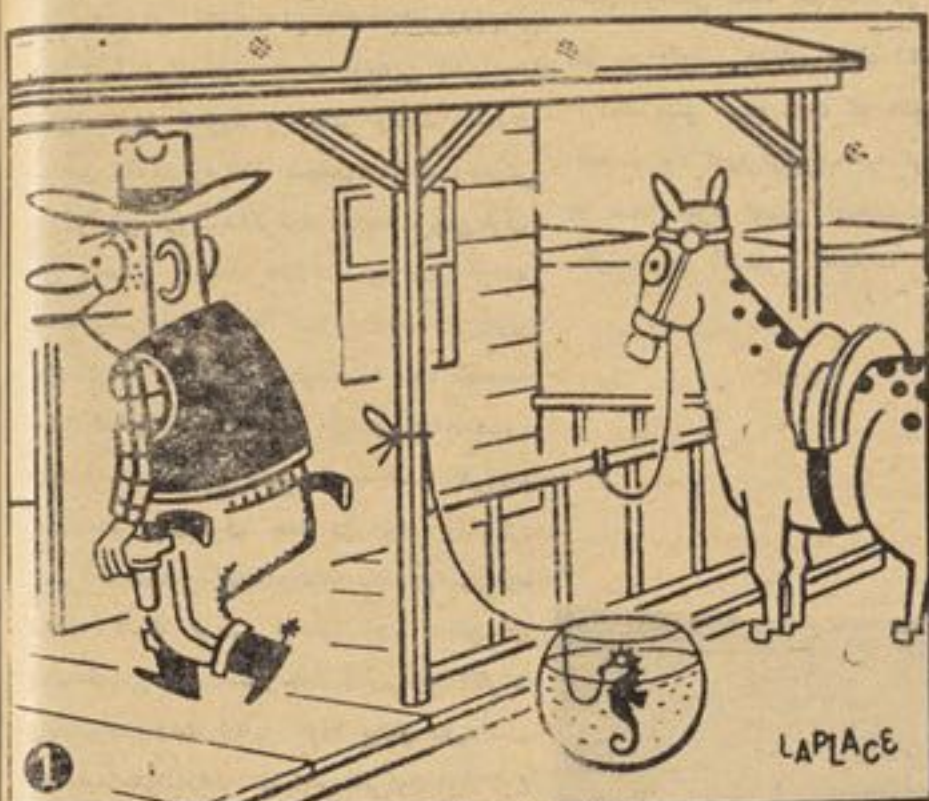
ریخت و خود بطرف خانه اش رفت.
این بار وقتی چانی به بسترش وارد شد خواب زود تریه سرانگیشت آمد او خسته شده بود اما روحش آرامش یافته بود بهر حال لوسی خانه بود اما با خانه بودن لوسی کار تصاحب بانجام نمیرسید لوسی فروخته شده و پول آن نیز تادیه شده بود و پنجاه پوندی که میتر در بدل قیمت لوسی برایش داده بود فعلا در پست و در راه بیمارستان بود، خوب بهر حال در همین لحظه هم خدا در آسمان و آن بالا ها بود و لوسی دوباره بخانه آمده بود صداهای فرانک میتر صبح وقت که هنوز روشنائی پوره ندیده بود او را از خواب بیدار کرد چانی، چانی او صدا میزد لوسی اینجا است چانی چشم های خواب آلودش را با پشت دست ما لش

امتنان و شکر گذاری کرده بود - اما این لوسی خوب و قد و شناسی فعلا از دست رفته بود و فروخته شده بود او برای فروش باقی اموالش هیچ تاثیری نداشت اما برای لوسی واقعا متاسف بود حال می اندیشید که آیا چگونه برای هنر توفیج خواهد توانست که لوسی کجاست و چرا فروخته شده او از فروش بعضی اشیاء به گریس هم نگفته بود اما گریس زنی مهربان با احساس با عاطفه و هوشیار بود و خود میدانست که سعی برای نجات هنر از همه اموال و دارائی های دنیا پر از زشتی تر است او با این اندیشه ها نان شیش را خورد و به بستر رفت. صدای خواندن بقیه ها و مرغان شبگرد از دور و پیش به گوشش میرسید فکر کرد شاید بزودی باران های موسمی باریدن آغاز کند و اوقاد را خواهد بود که زمین ها را - قوبله کند اگر وقت این کار را بیاید اوقلا تراکتور را فروخته بود ز خدا شکر گذارم که اوقلا تراکتور را دارم اما چه معلوم شاید آینه مجبور شوم آنرا هم بفروشم اندیشه اش باز بطرف خدا دور خورد و فکر کرد خوب خدا خودش عاقبت و نتیجه کارها را بهتر از ما میداند گفته سمتی بیادش آمد - آنچنان بالا - خدائی هست تا او چه میکند این تفکرات و اندیشه ها وقت زیادی او را بیدار نگذاشت اما بعد از خواب رفت شاید پیشکی اول یا وقت اول خوابش بود که دفعتا و بی مهابا بیدار شد، او لوسی پیر مادیان هنر را در خواب دیده بود و شاید در خواب صدای لوسی را شنیده بود - اما حال بیدار بود اما باز هم صدای لوسی را میشنید شبیه بعد شبیه لوسی همین نزدیک ها بود اما بدون پوشیدن کتی یا جاکت بالباس نازک خواب سراسیمه و با پایهای برهنه از اطافس خارج شد همین که نزدیک برنده خانه رسید دید لوسی آنجا است - لوسی نزدیک برنده خانه رسیده و در حالیکه شبیه میکشید با گردن خود کتاره های برنده را میخاراند و وقتی که او بیرون برآمد نزدیک بود لوسی پر بازو - هایش بالا شود - مثل سگ که با صاحبش بازی میکند - و بعضا صاحبش را بغل میکند لوسی همچنان میکرد و تقریبا بازبان اسپانه و حیوانی خود میگفت که چانی اینست من دوباره خانه آمدم - شاید کار دستنی نباشد شاید به نظر بعضی ها بد باشد اما بهر حال من خانه آمدم - لوسی سرش را بین بازوان چانی قرار داد و خود را به چانی میمالید چانی سراسپ را گش کرد و بوزش را بوسید - فکر کرد - من عجوفت اسمی را نبوسیده ام اما دخترم هنر لوسی را هزار ها بار بوسیده است - هنر بالباس نازک و لطیفش روی لوسی را با او ویشم آن بار بار بوسیده بوسه لوسی را تقریبا مثل بوسه هنر شیرین و با کیف یافته و ازین کار تعجب میکرد، او مادیان را برای مدتی به قدم زدن دعوت کرد چون خودش به گردش و قدم زدن نیاز داشت - بعد مقدار آب مثل شبها دیگر برای لوسی آورد و بعد از آنکه آب را نوشید آنرا در اغیل (اسب بند) داخل ساخته مقداری علف برایش



چنداختلاف

ظاهرا این دو شکل باهم مشابه
میباشد اما درواقعیت چندین اختلاف
در آن‌ها موجود است آنرا در یافت
نمائید و بما بنویسید .



ابیات ذیل را تکمیل کنید

بدین خرمی..... بدین تازگی بهار
بدین روشنی..... بدین نیکویی نگار
یکی چون بهشت یکی چون هوای دوست
یکی چون..... بلخ یکی چون بت بهار
..... از سر شک ابرهوا از نسیم گل
درخت از جمال برگ سر کهز زار
یکی چون پرند سبز یکی چون..... خوش
یکی چون..... خوب یکی چون رخا یار
نذر و عقیق روی سپید رخ
گوزن سیاه چشم ستیزه کار
یکی خفته بر پرند یکی خفته بر.....
یکی رسته از نهفت یکی..... از حصار

سر گرمی ها

این موسیقیدان کیست

اودر ۷ می سال ۱۸۳۳ میلادی در شهر هامبورگ در خانواده موسیقیدان فقیری که بنان شب محتاج بود قدم عرضه وجود نهاد گر چه در اوائل زندگی کم مانده بود از بسی غذایی بدیاد عدم رهسپار شود ولی بعدها در موسیقی نامی درخشان و مقامی والاو ارزنده یافت پدرش که در ارکستر تیاتر هامبورگ کنترباس می نواخت نذر کرده بود اگر دارای پسری شود این نام را برایش انتخاب نماید ذوق به هنر و شوق به موسیقی در طفولیت دراز اشکار بود بطوریکه در شش سالگی پیانو و مقد مسات موسیقی را از پدرش آموخت در هشت سالگی قادر به نواختن کامل آثار مشکل موسیقی بود و در سال ۱۸۴۳

که ده ساله بود برای اولین بار به خلق آثار موسیقی پرداخت و این همه ذوق و استعداد و ابتکار بر آن منسب شد تا نظر یکی از برجسته ترین موسیقیدانان آنروز آلمان یوآخیم ویولونیست مشهور باو جلب شود.

یوآخیم، موسیقیدان جوان را در جریان یک کنسرت ملاقات کرد و بتوصیه او بود که دوتن از آهنگسازان مشهور آن عصر یعنی فرانتز بشت و را بشت شوتان سر پرستی هنری او را بعد به گرفتند و درین زمان او بیست سال

پیدا کنید



حیوانی را در بین این دایره می بینید ولی حیوان میخواهد خود را از این دایره خارج کند شما به او راهنمایی نموده از آنجا بیرون سازید و به ما بنویسید که زمین کدام حروف خارج میگردد .

این تکت پستی در کدام سال به
جای رسیده است ؟



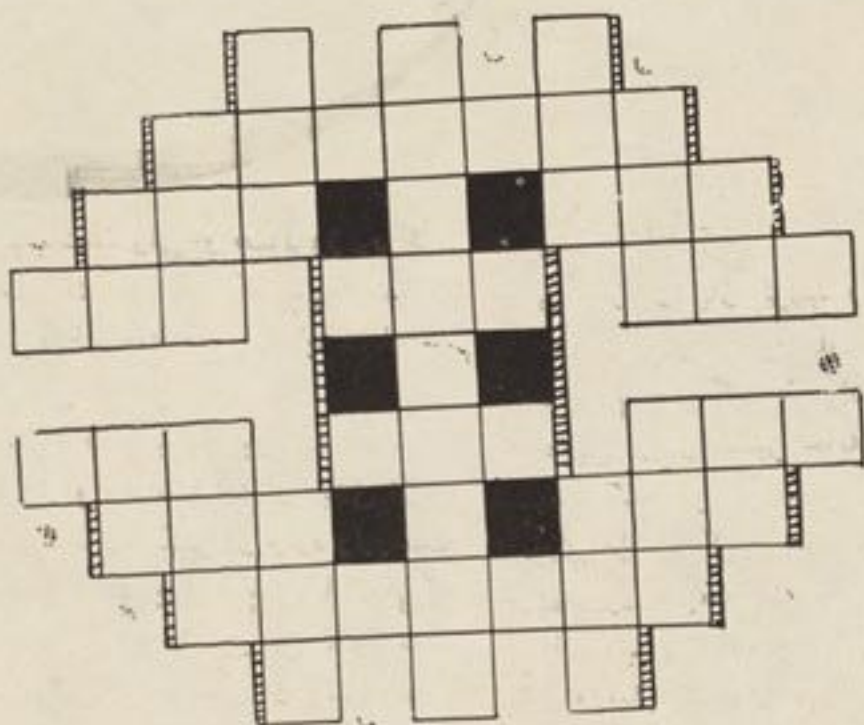
این تکت پستی که به مردی از
مردم نیوزک بنام «رابرت بیراک» که
کلکسیون تکت پستی داشت دو ورقه
پستی که شامل صد قطعه بود برای
نگهداری خرید وقتی که مدت اعتبار
این تکت به پایان رسید بخریسد
فروش آن به بورس افتاد این مرد
متوجه شد که تمام تکت های او
اشتباهی است با این ترتیب که عکس
طیاره بارنگی جداگانه چاپ شده در
حالیکه بقیه تکت های بازار برنگت
دیگری بود همین اشتباه سبب شد که
مروزه هر یک از تکت های رابرت بیراک
۱۵۰۰۰۰ هزار دلار خرید و فروش
شود مالک این تکت ها مدت ها
پیش مرده است .

شما بگوید که این تکت پستی در
کدام سال وبخاطر چه چاپ رسیده

مرتب صفحه : صالح محمد اکبرسار

این جدول را خودتان طرح کنید

- ۱- الف، ب، ن، د، و، ل، خ، س، نمره
 - ۲- ت، ح، ر، ش، ص، ع، ف، هر
 - ۳- ق، ز، ک، ج، ط، ظ، غ، م، هر
 - ۴- ه، ی، پ، ذ، ژ هر کدام چهل
 - ۵- ض، گ، چ، ث، ذهر کدام
- به اساس همین نمره های تعیین شده
ما طرح های ارسالی شما را درجه
بندی نموده طرح درجه اول دوم سوم
را معرفی خواهیم نمود .



حد اکثر وقت برای طرح این جدول: هفته بعد از انتشار مجله است لطفا
طرح خویش را هر چه زود تر به آدرس مجله بفرستید .

خوانندگان عزیز!

درین شماره بعضی جدول های
عادی که همیشه درین صفحه بنظر
تان رسیده است جدول جدیدی نشر
میکنیم که شرح ندارد ومعنی آن
اینست که فقط خود جدول رسم شده
ولی طرح نگردیده است. ما طرح این
جدول را بعهد شما میگذاریم و البته
علاقتمندان جدول خوب میداند که
طرح جدول به مهارت طرح کشنده
بستگی دارد همانطور یک نویسنده
چیره دست در باره یک مطلب معین
نوشته بخته ویر معری مینویسد
ونوشته نویسنده مبتدی نمی تواند
به همان زیبایی باشد طرح جدول هم
به اندازه دانش و دقت طرح کشنده
ارتباط دارد. حال ما این جدول را در
برابر شما قرار میدهم تا بسز
خود آنرا طرح کنید و البته چند نکته
را بایست رعایت نمائید .

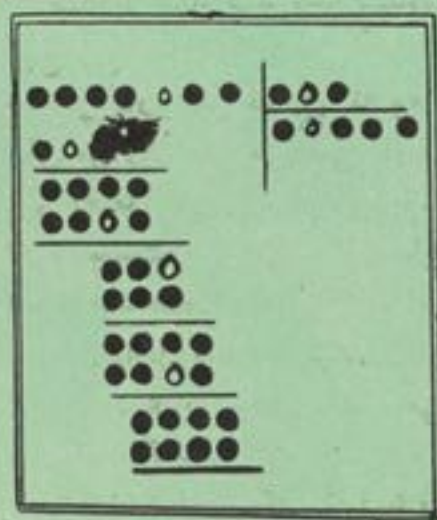
۱- تکرار حروف مانعی ندارد ولی
از تکرار کلمات در ستون های مختلف
جتناب کنید

۲- بکشید کلمات داخل جدول
مفهوم ومعنی درستی داشته و از
کلمات متداول باشد، چه بهتر که از
اسما و شخصیت معروف، مجلات و یا
چیز های معروف استفاده کنید .

۳- کلمات بی معنی و یا ناقص را
حتی الامکان نگنجانید .

اکنون که این مطالب برای تان
روشن شد باید بگوئیم که طرح های
ارسالی شما را وقتی که در یافت
نمودیم در صورتیکه نکات بالا را
رعایت کرده باشید با اساس حروفی
که استعمال کرده اید نمره میدهم
هر طرحی که مجموع نماتش بیشتر
از همه باشد بعنوان طرح درجه اول
انتخاب و همراه با عکس طرح کننده
با این جدول مجددا نشر میکنیم تا
سایر خوانندگان به حل آن بپردازند
البته کسانی که بدرجه دوم و سوم هم
قرار میگیرند جدول شان نشر میگردد
ولی از نشر عکس شان خود داری
خواهیم کرد زیرا امتیاز مذکور را تنها
به طرح درجه اول قایل شده ایم.
باید تذکر بدیم که امتیازات از روی
نمره کلمات سنجیده میشود، اینک
نمره هر کلمه را نشر میکنیم

اعداد نامعلوم



یک عدد هفت رقمی بایک عدد سه
رقمی تقسیم گردیده است اما نسبت
چپه شدن رنگ بعضی اعداد از بین
رفته است آیا شما میتوانید که اصل
اعداد را دریافت نمایید و نا گفته
نماند که چندین عدد پنج از آن باقی
مانده است اصل اعداد را بما بنویسید

این شعر را منظم ساخته و بگوئید شاعرش کیست

بهار است و ما شاخه پراز گل را بایک دنیا سعادت بشما تقدیم مینمائیم
امامید نید که بار بهار چندین برگهای شکوفه را پرا گنده نموده و از
هم باشیده شده است که در هر گلبرگ آن یک کلمه تحریر گردیده
است که از تنظیم آن شعر یک شاعر بوجود می آید شما این شعر را برای
ما بانام شاعرش بفرستید .



دوزن در زندگی اش

بعد روز یکشنبه یی، که از قدم زدن بر گشتیم جدی با احساس عجیبی بسوی تونی دید و گفت: «تو باید با این پیراهن زنده بیرون بروی.»

البته این اشتباه خودم بود. یا دم رفته بود تا پیراهن های تونی را از کالا شویی بیاورم و او تنها يك پیراهن يك داشت که برای روز دو شنبه اش مانده بود. ولی يك پیراهن پنبه ای از یکی از روك ها یافت و آن را پوشید. در حالیکه خود را نزدیک آئینه خم و چم می کرد گفت: «سابق که این پیراهن را می پوشیدم در سرك ها دهن دخترها بازمی مانده» و من نیز به پوشید نشن موافقت کردم.

اکنون، در حالیکه جدی پایشانی ترش بطرف مامی دید، مسخرگی نبود من احساس کردم که زن خوب برای خانه و آشپزی نیستم. زمانی که او رفت با چشمان پراشك بتونی گفتم:

«جدی فرا موش کرده که من تمام روز کار می کنم.»

او شانه هایش را بالا زد: «مقارن نباش. او همیشه عادت داشت تا برایم کار کند و حالا بزودی این عادت از سرش نمی رود.» ولی این کار بمن بسیار سخت تمام شد.

شام دیگر غذای که تونی دوست داشت پختن و آن را در داش ما ند م

تا گرم باشد. ولی او همانروز دیر کرد و بعد از يك ساعت کمی پریشان شدم. ولی بعد دیدم که با عجله از زینه ها بالا شد.

«بیخش وقت پیادم نبود.» بعد رویم را بو سید. ادامه داد «جدی از من خواست تا دستگیر در واژه رادرست کنم و بعد يك پیا له چای با کیکی که پخته بود برایم داد. و من نخوا سم احساسش را جریحه دار بسازم.»

«احساساتش» در حالیکه نا نا خراب شده را پیش رویش می گذاشتم زیر لب غم غم می کردم. حتی فکر نمی کردم که تونی در پایین خانه با جدی باشد.

به این ترتیب می دیدم که جدی دست بازی در زندگی ما دارد. احساس کردم که بدم افتادم. گلویم پر از بغض شده بود.

بعد تر برای اینکه وضع را بدتر کرده باشم ساعت سر میز را که کنار ما قرار داشت و هر صبح بازنگش ما را بیدار می کرد، متوقف ساختم.

تونی با لحن خواب آلود گفت: «فرق نمی کند ما خود بخود بیدار خواهیم شد.»

صبح ناوقت از خواب برخواستیم با عجله بدون اینکه به سر و وضع خانه برسیم آنجا را ترك کردیم.

آنروز بکارم خیلی مصروف بودم و زمانی که خانه برگشتم مانده و خسته بودم و با قلب پریشان یا دم

از وضع خانه آمد.

در واژه را باز کردم. و حیران ماندم. اتاق يك تراز آن بود که من دیده بودم چیر کت خواب در ست شده بود و در آشپز خانه ظرف ها شسته شده بود. با حیرانی در واژه الماری را باز کردم همه چیز تغییر خورده بود... بعد همه چیز را فهمیدم باشتاب و عجله به پایین برگشتم جدی و بیل مشغول خوردن نان شب بودند. من بدون توجه فریاد کردم:

«تو در اتاق ما رفتی؟» جدی سعی کرد با خوش رویی بگوید:

«بلی شیلا صبح دیدم که شما به عجله از خانه بر آمدید. سعی کردم باتو کمک کنم. چرا چه شده؟» صدای بلند شد «چه شده» باز چیخ زدم.

«تو کار دیگر نداری که به اتاق های من و ارس می کنی. او لین بار بود که ما کمی دیر خوا بیدیم. و دیگر لازم نیست من خودم کار هایم را انجام میدهم.»

بیل داخل صحبت شد. «شیلا عزیز جدی فقط سعی کرد بتو کمک کند.»

«تو اشتباه می کنی. تونی شوهرم است نه طفل خورد کسی دیگر.» برگشتم و بسوی اتاق رفتم و در همین موقع تونی داخل شد و فکر میکنم همه گپ ها را شنیده باشد. به همین سبب با گنگسی پرسید:

«چه شده است؟»

«از خواهر بزرگت پرسان کن!»

وقتی که تونی بالا آمد. با لحن تهدید گرا نه گفت:

«تراچه شده جدی فقط سعی نمود بتو کمک کند.»

«همیشه همین گپ اس.» «او بدون اجازه اتاق ما را باز و داخل آن شده است.»

«خانه خودش است.» «او نگفت که ما می توانیم مستقل زندگی کنیم؟»

بعد هر دو ما هیچ گپ نزدیم. و آن شب را روی بستر بدون اینکه باهم تماس کنیم خوا بیدیم. روز بعد سرم به شدت درد می کرد. تونی يك کلمه هم گپ نزد و حتی بد و ن بو سیدم خانه را ترك گفت.

با آنهم به کار رفتم و لی تمام روز سرم در دمی کرد و روی قلبم با سنگینی فشار وارد می کرد. من متحمل جنگ و منا قشهر با تونی نداشتم لذا هنگام نان چاشت کمی سبزی و غیره خریدم تا شور با تونی کاری که خیلی آن را دوست داشت بیزم. سعی کردم بعد همه چیز را با آرامش حل و فصل کنم.

ولی آنشب هنگامی که تونی بخانه آمد صدای زمزمه ها و سپس بسته شدن در واژه را شنیدم و بعد سکوت همه جا بال گسترده.

در حالیکه گاز زیر دیگ شور باز خاموش می کردم قلبم را خالی احساس کردم.

تونی بدون رفته بود که جدی و بیل را ببیند و حتی مرا ندیده بود.

وقتی که بالاخره آمد بوی بیراز دهانش شنیده می شد.

پر سیدم: «نان؟ و یا اینکه خورده ای؟»

گفت: «شیلا اینطور گپ زن. جدی مرا خواست تا معذرت بخوانم من

برایش و عده دادم که بعد از نان خوردن پایین خواهم رفت...»

باقی دارد

قصه‌ای از غصه‌ها

میدانید اطلاع یافتیم که زن و فرزند دارد. ای وای ... چقدر خود را درمانده و بد بخت احساس میکردم. وقتی این موضوع را با او در میان نهادم، دیدم باوقا حت تمام و پرروئی چنین گفت:

«اگر تو خوش باورنمی بودی با این زودی همراهی اشنا نمیشدی. دردم را شما که احساس دارید و عواطف آدمیت در شما زنده است بهتر میدانید و می فهمید که ازین حقه بازی و طراری در آن لحظات چقدر احساس نا راحتی کردم چاره نبوده موضوع را با شما در میان گذاشتم که زین مورد رهنمایی ام کنید.

م.ت از شهر نو
خواهر عزیز!

چه خوب است که یادیده باز اطرافتانرا بنگرید و چهره هایی که را که هر آن لحظه با تغییر ما هیست شمارا در دام می اندازد دقیقانه بررسی کنید.

گردیده است بفکر مابترین رانجات ازین سر گردانی فراموش کردن «او» است و بس. بامید موفقیت.

ساحه معاشرت و حلقه مهمانی هارامحدود و محدود تر سازید در باره مشکلیکه اینک سر راه شما سبز



کوهستانات پر برف آلپ در اروپا زیبایی و شهرت خاص دارد

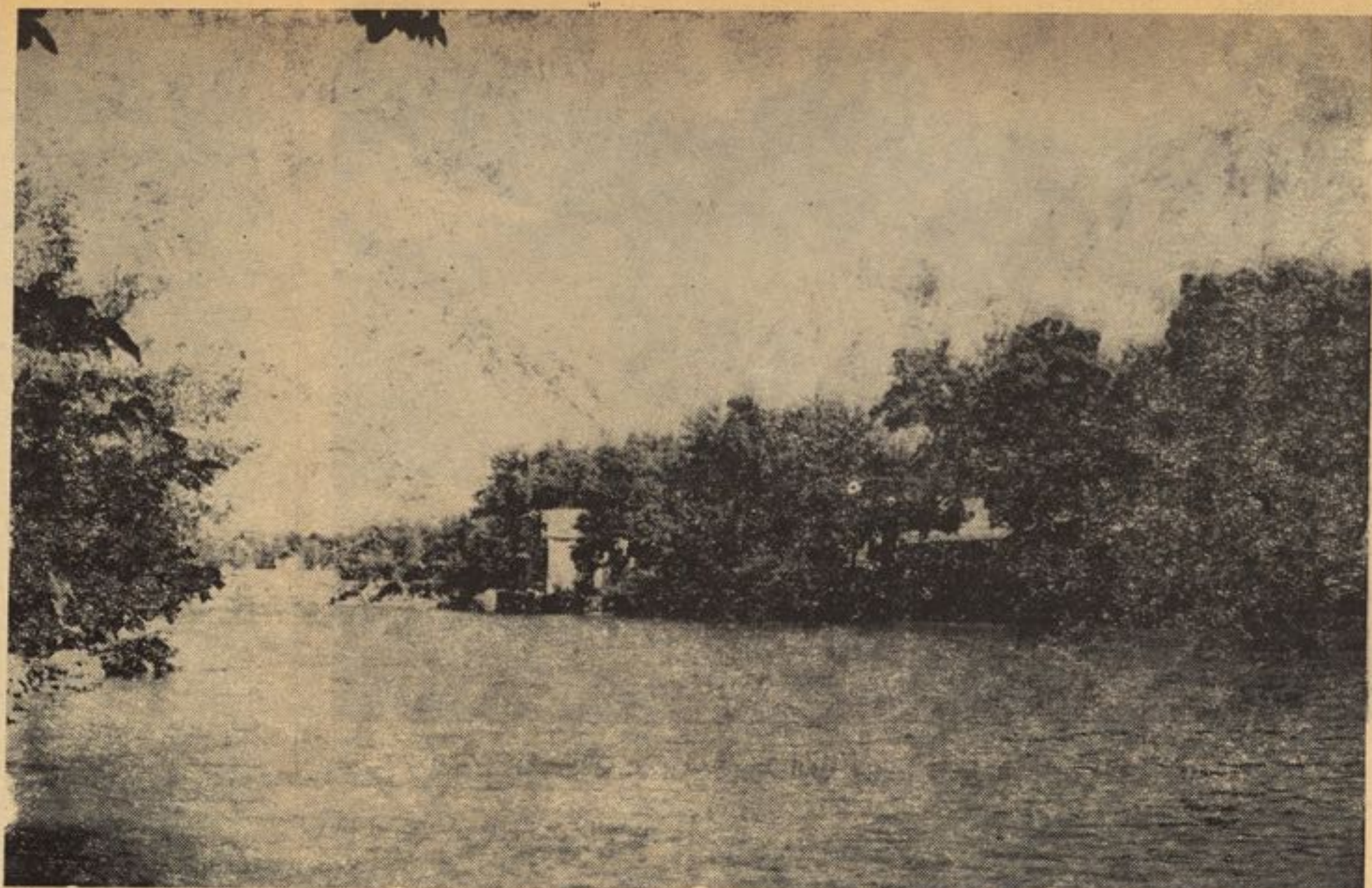
کشور ۲۰۰۰ نفری

شهر صنعتی لیختنشتین است بزرگترین مرکز ترانسپودی، سرکها و بزرگترین استیشن قطار لیختنشتین و مرکز خط قطار استریاوسویز لیند میباشد. بادهای «فوهن» رول بزرگی را در حیات اجتماعی و اقتصادی لیختنشتین بازی میکند این باد، هوای خشک و گرم را با خود آورده هوای این کشور را معتدل میسازد و برای زراعت خیلی مفید واقع میشود. باغات بصورت کم و بیش با میوه جات سیب، ناک و آلو اطراف منازل را احاطه کرده اند. دهات با آنکه خیلی سرسبز اند سبزیجات از قبیل کرم، لاسولیه، نخود، پالک و جواری برای خوراک حیوانات کشت میشود. گندم بعد از جنگ جهانی دوم درین سرزمین عمومیت پیدا کرده ولی باز هم مقدار آن کم و لیختنشتین مجبور است که گندم وارد احتیاجات خود را از خارج وارد کند. بهتری سرمایه کشور را توریست تشکیل میدهد. کوههای بلند «۲۵۷۳ متر» وادیهای سرسبز و شاداب، هتلهای مقبول و عصری و ارزان

(تقریباً سه چند نسبت به ممالک همجوار لیختنشتین و سویز لیند ارزانتر) سرمایه ملی این کشور محسوب میشود. با یتخت لیختنشتین که با کوههای بلندی احاطه شده است کوه (سه خواهر) از مهمترین آن بوده و اکثر مسابقات سپورتی زمستانی در همین محل اجرا میگردد در دامنه این کوه قصر تاریخی که بین سالهای ۱۵۲۳ و ۱۵۲۶ بنا یافته است وجود دارد که در آن بهترین آثار تاریخی مکتب هاندی، اسلحه قدیمی و دیگر آثار کلتوری قدیمه جمع آوری گردیده است. زبان رسمی این کشور کوچک آلمانی و واحد پولی آن فرانک سویسی میباشد که معادل به صد سنت است. نود فیصد جمعیت این کشور را کاتولیک تشکیل میدهد. ۴۰ ایداد ملی سالانه یک نفر به ۱۷۰۰۰ دالر میرسد روز ملی لیختنشتین مصادف به (۱۶) آگست میباشد. لیختنشتین از رهگذر اقتصادی و سیاسی با سویز لیند وصل است.



چه فکر میکنید از باران گر یخته، ترسیده و یا کمین کرده است؟
هر چه باشد برای عکاس یک حساس است!



فروش آبهای مست سیلاب داشتگی گلپهار

رقص آبهای شتابنده

دروادی‌های خموش
توت و تلخان منبع کالوری و قوت

پنجشیر است یا پنجهر؟

ها را می آراند و توت فراوان آن به نام ابراهیم خانی، کبودک، سفیدک، شیر توت، خودی، چلکری، بیگمی یاد میشود که شیرین ترین آنها بیگمیست. انواع مختلف سیب و زرد آلو نیز یافت میشود زمین های

بدهد ولی توام باوی تینالیز از کف اونا سیس بدر رفت. در سال ۱۹۵۹ علیه اونا سیس نسبت به طلاق خود اقامه دعوی کرد و بعد از يك سال دعوی بالاخره محکمه قرار خود را علیه اونا سیس صادر کرد و طلاق یکطرفه به ملامتی وی صورت گرفت و متعاقب آن او ناسیس همخوا به ماریا کالاس

تنگ و سر سبز دیگری نیز در آن امتداد چون زنجیر رها به هم پیوند یافته اند.

در این دره های شاداب چشمه های سرد و شفاف چون پاره های الماس سینه های کوه ها و آغوش سخره

سرشار خود مانع راز جلوه خود بر میداشت.

خودش به پاسخ این سوال خود که چگونه شوهر ماریا کالاس را از بهر دست یك میلیارد دلار مجبور ساخت تا ازین جا برود حیوانی ناگزیر شد میدان را ترک

می ساید و گرد شیری که سرده هوا می باشد و از سالیان درازی چون مار افسون ناپذیری دست در دست دریا های شتل و غور بند داده و عظیم و باشکوه راه آبهای بیکران را پیش گرفته است که علاوه بر آن دره های

با میلیارد های که میدهم باید این پیرمرد خود را گم کند

بهمه حال در پایان کشتی سواری زندگی دوخا نواده مواجهه بخطر بود. اونا سیس این سوال را مطرح کرد که با چه مقدار پول شوهر ماریا کالاس از نظر ناپدید خواهد گشت. اونا سیس همیشه عادت داشت وقتی مشکلی رخ میداد بیاری پول

دره پنجشیر از نیلاب تا انجمن به طول ۱۲۰ کیلو متر افتاده است. دریای خروشان پنجشیر از سرچشمه شتابان و پر تلاش به سوی دامنه ها می شتابد امواج کف آلود آن بادگیری تن به سخره های عظیم بستر خود

بقیه صفحه ۹

اناسیس و زنهایش

دریانوردی اونا سیس و ماریا کالاس بیگدیگر نزدیکتر و صمیمی تر شدند ولی آنچه علیه او ناسیس اتفاق افتاد این بود که تینا زن اونا سیس ازین برخوردارها مظنون شد.



تو شکن یعنی پشته های محکم و نشیب های تند که به زور بازوی باشند گان آنجا مز روعی گر دیده است از سالها گواه نبرد شکست ناپذیر مردم آن دره ها ست. کثرت تعداد نفوس و کمی زمین راه شهر ها را فراختر باز کرده است و از همین رو گروه های انبوه مردم به سوی شهر ها سرا زیر شده اند. این ضرب المثل آنجا مشهور است که: از پنجشیر با شی و در پنجشیر نی چون قطعه های کو چک ز مین پر سنگ و ریگ اندود آن نان کافی برای باشند گان آنجا تهیه دیده نمیتواند ما لداری نیز تا حدی بار زندگی را به دوش برداشته است.

در پنجشیر قبلا حقد هقان چهاریک محصول از خورده مالک ها بود، چه آنجا مالک بزرگ هزار جریبی پیدا نمیشود. و از آن پس پروژة سالتک، پروژه نگرهار، ماهی پر و نغلو بازار خورده مالک ها را نیز کساد کرده است و جوانان پر زور و دلیر پنجشیر در فابریکه ها و رزمگاه های ماشین قهرمانان نه دست به کار زده و در جریان تولیدی افغانستان سهم شایسته داشته اند.

دریای پر برکت پنجشیر می غرد و مداوم در میسر پر پیچ و خمش در جریان است. اما این صنایع آخرین جنبش های خود را در بستر مرگ انجام میدهند. کنده کاری در چوب و عرقچین دوزی هم آنجا رواج دارد بقیه در صفحه ۵۸

از روزگار باستان کر باس بافی در میان خانواده ها رواج زیادی داشت بدانچه که عمو ما لباس خود را از آن تهیه می کردند و در پهلوی آن بز و یا برزو و چکن و گلیم نیز از

مردیونانی برسم تحفه و داغ يك گردن بندوزین مرکب از طلا و الماس را به ژاکلین تقدیم کرد. این هدیه ژاکلین تقدیم کرد. این هدیه ژاکلین راسخت متحسس ساخت. اتفاقا چند هفته ازین جریان نگذشته بود که شوهرش دره الاس کشته شد. اونا سیس رفت و اشنگتن و در مراسم سوگواری شوهرش سهم گرفت. در حالیکه هیچکس حتی تصور کرده نمیتوانست که انگیزه اصلی مسافرت اونا سیس به امریکا چیز دیگر بود. و وقتی مراسم سوگواری پایان یافت کسی دیگر به اونا سیس اعتنا نسی نکرد زیرا دزین مراسم صدها تن دیگر نیز حضور یافته بودند که سزاوار پذیرایی و استقبال دیده میشدند. تا اینکه تابستان سال ۱۹۶۸ فرا رسید. و چاشت روز عید نوئیل ژاکلین و اونا سیس، این جفت نامتناسب در رستوران یونانی، نیویارک بنام مایکتوس بصرف غذا پرداختند. ولی این ملاقات بهمین جاپایان نیافت بلکه این هنر دو در رستورانهای لوکس دیگر منتهاتان دیده شدند تا اینکه سرحد شان به جزایر سکور پیون و یونگفرن رسید

ارزشی نبود. و این است که تمام توجه خود را بسوی خانواده کنیدی معطوف ساخت.

اونا سیس فکر میکرد که ایسن خانواده حادثه جوی کنیدی بالا خره یکروز سوار کشتی کریستانا خواهد گردید. اصلا این شخص برای جلب چهره های معروف همه جور اشخاص را يك وقتی مهمان کشتی خود ش کرده بود. مثلا يك وقت ونستون چرچیل مهمان وی بود. او ناسیس شخصا بتلون چرچیل راپاک و اتو میکرد. همین اونا سیس بود که گریتر گارو تقریبا نیم هالیوود را مهمان کشتی معروف خود ساخت بهمین ترتیب کنیدی هارانیز دعوت نموده در مورد همین دعوت یکروز به یکتن از دوستان خودش گفته بود که یکبار

بران شدم که ثروت خود را در راه زنی بر باد کنم ولی دریغ که من خیلی ثروتمندم و به آرزوی خود دتوفیسق نیافتم.

در تابستان سال ۱۹۶۳ ژاکلین کودکش پاتریکا را از دست داد و اونا سیس ازین چانس طلایی استفاده کرده ژاکلین فرزند مرده را به کشتی سواری در ابهای مدیترانه دعوت کرد. و وقتی هم کشتی راترك میگفت پیر

زادر آغوش ماریا کالاس میدید احساس شادمانی میکرد ولی طوریکه خودش اعتراف میکند عشق هما نند وصیت خط است و بزعم سر مایدار یونانی فقط بخش آخرش قابل اعتبار دانسته میشود. و به این ترتیب بالاخره روزی فرا رسید که مایار کالاس دیگر برای اونا سیس حایز

شد که شهرتش در تمام ستیز های دنیا نسبت به صدایش وسیعتر بود. او ناسیس با بدست آوردن ماریا کالاس انقدر خود را موفق و مغرور میپنداشت مثل اینکه در يك نبرد عظیم تجارتي پیروزی بزرگ بدست آورده باشد. هر چند بادر نظر داشتن اینکه خود



قبل از مراسم تدفین ژاکلین با کریستانا دختر اونا سیس دیده میشوند.



اناسیس

و جواب آرزو ها و امیال طبیعی خود را در دامن بهار و به گوشت عشق شان می ریزند.

الهام بخش شان جلوه های طبیعی و مظاهر مادی زندگیت. بطور نمونه دو بیتی های دوشیزگان آن سامان را می شنوایم:

شیرین یار جان سیم تنم ساخته ای

بی دانه مرا در قفس انداخته ای

گفتم بروم به شهرها دانه خورم

سیماب شوی که بسی پر م ساخته ای

شیرین یارم از مده دلت پسر باشد

رنجت به مثال غنچه گل باشد

مردم چغل اسراس و دروغ میگویند

کار من و تو صبر و تحمل باشد

تودور و مه دور، هر دو چو دور افتادیم.

دو آهن سرخ در تنور افتادیم

همسایه بودیم گری، گری میدیدیم

از دیدن هر گری چه دور افتادیم

بهار پنجشیر

آبهای سیمگون و موج زان
از هوا مرغایان بالک زان

بسته بسته موج موج آید فرو
دسته دسته فوج فوج آید فرو

بیادویم پنجشیر در فصل بهار

ای بست سیمین عمار

کوهسارش خوشنما و دلکشست
از فراز دره ها آید بگوش

بیادویم پنجشیر ای زیبا نگار
دیدن باغ و بهار

لاله و سوسنبر است و شنبلیله
چهره اشچارش آید در نظر

بیادویم پنجشیر آن ده و دیار
است خوب و خوشگوار

کوه شنگرفست و دریا پر غرورش
میخراشد هر طرف تنگ زان

بیادویم پنجشیر سیر لاله زار
است ایسام بهار

(محمدقلی فروزی)

غریبی، سنگ اندازی و بزکشی از ورزش های محلی مردمان پنجشیر بوده کوه نور دی بنا بر نیاز مندی های طبیعی جزو امور عادی مردم شده است و از ورزش های نهایت معمول آنجا شناور است. در سرما های جان فرسای پر برف فلاخن جنگی میان دو یا چند قبیله تماشا میست. گلوله های برف که با فلاخن ها به سوی گروه مقابل پرتاب میشود چون توته های پولاد سخت و سفت ساخته میشود.

کاسنی، سنگ انگورک، برگ تاک پیاز، داتوره، زرد و بیه دانه هنوز هم یگانه وسایل تداوی شکستگی ها و زخم ها و بیماری های گوناگون به شمار میرود. میان پیش از شصت هزار با شصت پنجشیر یک مکتب متوسط، دو مکتب ابتدائی پسرا و دو مکتب دهاتی دختران و چند مکتب دهاتی دیگر نور افکن های معارف امروزی را در آنجا می سازد که بیش از چهل سال به اینسو این بنیاد ها گذاشته شده است.

یکی از تمیزات سرود های مردم پنجشیر تندی و رقص انگیزی آن است که در مراسم عروسی و شادی جوانان بدون هیچ تفاوت با هم به گره شخصی که خوشخوان و دایره دست است گرد می آیند.

بیت گوی که در میانه قرار دارد ترانه های پدران شان را با همگی از بر دارد و با آواز خوش و همخوانی دف میخواند و می رقصد و دیگران با کف زدن مو زون او را همراهی میکنند. مقدمه این بیت گوی قوشق خوان نیست که سرود های دو گانه بی می باشد که به رقص و مستی و بیت گویی می انجامد.

این بیت گویی ها غالباً به صورت مسابقه هم در می آید طوری که خوشخوان های دو قبیله با انبوه مردم در برابر هم قرار میگیرند و مسایل دینی را موزون و با آواز خوش از هم می پرسند و از طرف جواب می خواهند این مسابقه ها تا سپیده ادامه می یابد.

در میان فریادهای عاشقانه کو هستا نیان پنجشیر دو بیتی هارا میشود سراغ کرد که در کنار چشمه سار ها و بر فراز چراگاه ها گاهی که کبک ها قهقهه میخندند و خیال دو شیزگان دامن دامن گل سحرایی به خانه می آرند، دو بیتی هایی را زمزمه میکند. که سنگ گردی نام دارد و این گاهی سروده میشود که دلدا دگان در پناه خر سنگ ها خود را پنهان می سازند و به صورت سوال

بالاخره حادثه اتفاق افتاد که بزعم امریکائیان آن راتنهوع آورو مطبوعات آن کشور تراژیدی جدیدی خواندند و مردم امریکا از خلال مطبوعات میپرسیدند ژاکلین آخر این چه کاری بود که کردی. حادثه مهم اینهمه تبصیره روی آن صورت گرفت عبارت ازین بود که ژاکلین با اونا سیس ازدواج کرد.

اونا سیس دیگر روی خوشبختی رانید

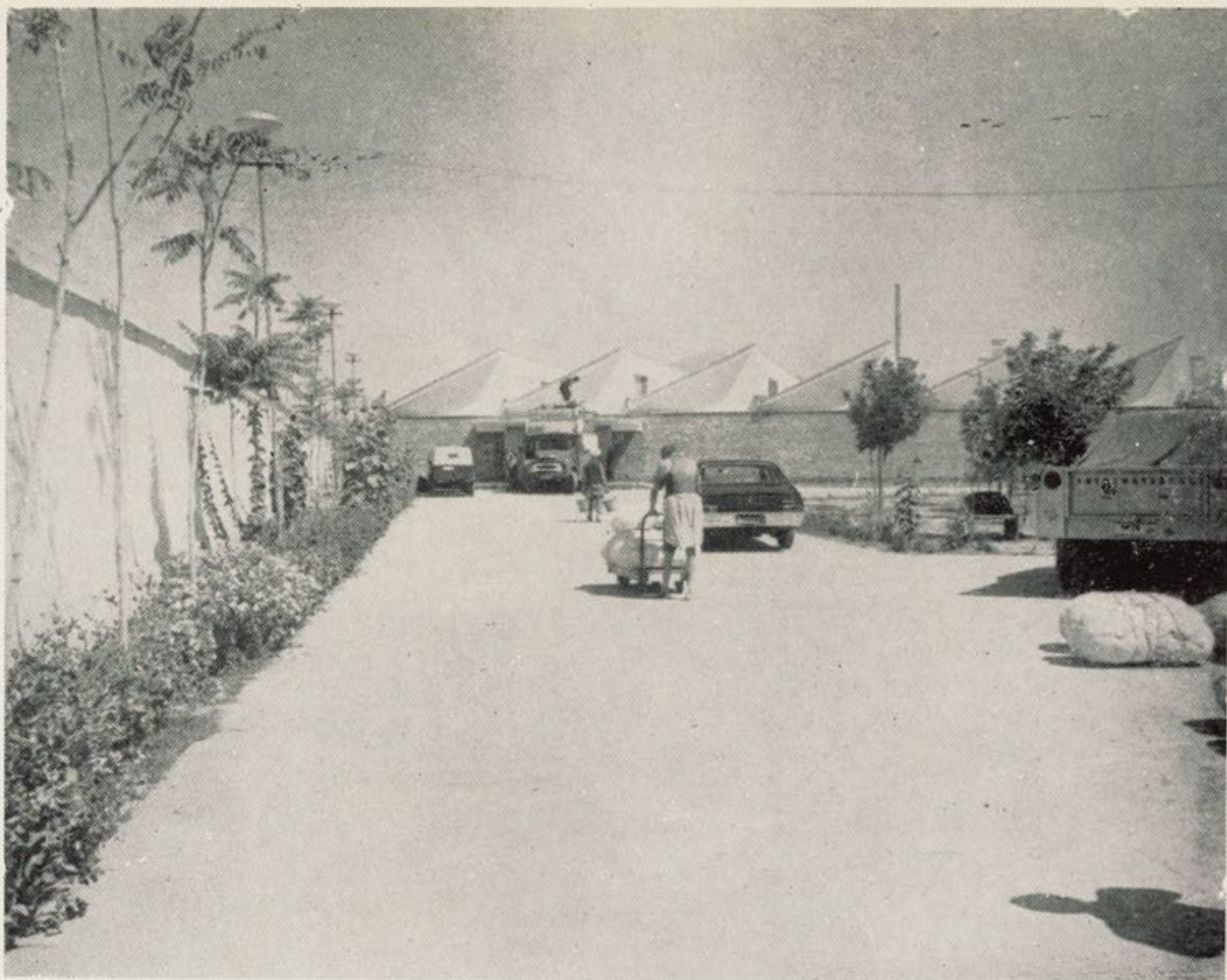
پیر مرد یونانی که قبل از ازدواج با ژاکلین هر روز یکصد هزار دالر برپیمانه ثروتش افزوده میشد سیل هدایا برایش تقدیم کرد که سه سال بعد از دواج ژاکلین هدایای وی به ده هابالغ میگردد که ازان جمله یکصد و بیست دستبند (پنجگاه) حلقه آن با الماسهای درشت ترین یافته بود) یکصد جوجه گوشواره، سه صد عدد طوق گردن، و در حدود یک هزار حلقه انگشتر بیشتر قابل یادآوری می باشد گذشته از آن سرمایه دار یونانی به شرکت هوا پیمای یونانی بنام المپیک که کاملاً متعلق بخودش بود دستور داده بود یک طیاره هفت صد و هفت شرکت را همیشه در اختیار همسر زیبا و لسی هوسرانش بگذارند، درین طیاره همیشه بیست عدد بکس کالا نیز نهاده میشد که این فقط عادت ژاکلین بود و گرنه

بقیه در صفحه ۶۳



صفحه ای از تفریحات مردم ما : بزکشی سپورت دلاوران ونیرو مندان درجهان شهرت بی نظیری یافته است . (لطفا صفحه ۳۶ مطالعه شود)

نزع
نوعات
خوا
نوعات
کاری
مه
مبارت
میس
سبختی
زدواج
دالر
دسپیل
سه سال
به
یکصد
سه
تزیین
سه
یک
لی
از آن
موا
کاملا
بو
گت را
لی
همیشه
همیشه
گرن



قره‌قل که یکی از اقلام مهم صادراتی کشور ماست اکنون متکی با ساسهای فنی بخارج صادر می‌شود. عکس سورت خانه قره‌قل رانشان میدهد.

بقیه صفحه ۳۵

دیدهنری

کوستا حجلانه در چوکی جابجا شد و وجودش را افتخار پر کرده ایوان روبه کوستا نموده بشوخی گفت: خوب دگه پس حالاتوکلان آدم هستی ... بعد ازین وقتی که بخوایم باتو گپ بزیم باید قبلا وقت ملاقات بگیریم .

همچنان دوشیزه کوستا دنیکا ازینکه میدیدشوهر آینده اش قهرمان داستان یک نویسنده مهم است بخود می بالید.

خریستاکف داستانش را قرائت کرد ولی چون داستان طولانی بود این سه دوست فقط عصاره اشرا بخاطر سپردند در داستان ازیک مرد جوان بسخن رفته بود که در طول روز بخاطر

رفاه مردم کار می نمود ، وشام ها کتاب های نویسنده گان معروف چون دوما ، موپاسان ، ژرژساند وخریستاکفی

خریستاکف مطالعه میکرد . شب ها این جوان با اندیشه های گوشت گون دست وگریبان بود ... آیا در کیهان درسیارات دیگر زندگی هست؟؟ ...

چرا جهان در بحر آلام دنیایی غرق میشود ؟؟؟ آیا مدیر فابریکه در فکر این نیست که کارگران روشنفکر را اخراج نماید؟؟ این سوال هادل نازک جوان جوینده را می فشارد وجوابش را از کتاب ها نمی یابد این جوان از دیگران که چیزی جز یک توده خاکستری رنگ نیستند مجزا بوده با همه بشکل الهام صحبت میکند .

بالاخره این قهرمان شایسته پدرش بازی تقدیر، در مجلس دوشن گان متجاوز قرار گرفته صرف در ظرف دوماه اخلاق خویش را لکه دار میسازند، به اثر این حادثه اودرمورد

گوش کن عزیزم ... من که قهرمان داستان اونیستم ... هیچکس دیگر قهرمان داستان اون نیست ... این فقط دید هنری وتحلیل شخصی او بود . کوستا دنیکا کریه کنان سخنش را برید:

—وآن دختر متجاوز چطور ؟... کوستا دنیکا حلقه نامزدی را از انگشتش کشیده بزمین زد وهق هق کنان دور شد . ایوان هم بانگاه های پراز شک وبدبینی بطرف کوستادیده گفت:

—تف به آدم های دورو ... ماجرا های مخفیانه ای دارند ولی در ظاهر ازخود مرد مقدسی میتراشند . کوستا خاموش بود، قلبش بشدت می تپید مشیت های خود را گره کرده خشمگینانه براه افتاد تا آقای نویسنده خریستاکفی خریستا کف را ملاقات نماید و دید جدید خویش رانسبت بد نشا نش دهد .

پایان



رندهیر کپور در آغوش پد رشن
راجکپور

صدفها-معیار تعیین عمر زمین

صدف ها را که تقریباً ۷۰۰ میلیون سال قبل بوجود آمدند با آنها به اصطلاح عمر سنج زمین گفته می‌توانیم از مطالعه صدفها، داکتر بوریس سو کولو ف عضو اکادمی علوم اتحاد شوروی نتایج دلچسپی بدست آورده است موصوف میگوید که ساختمان اسکلتی بیرونی صدفها تغییرات روزانه را ثبت می‌کند بدینمعنی که خطوط روی صدف در

شب و روز به تغییراتی معر و ضس میشوند این تغییرات تخمینات منجمین را که ۴۰۰-۳۵۰ میلیون سال قبل سال سیاره ما ۴۲۵ روز بوده است تأیید میکند نتایج بدست آمده از مطالعه وسیع تغییرات ثبت شد بروی صدفها زیر محاسبات دقیق دانشمندان قرار گرفت و دانشمندان اعلان کردند که روز سال شمسی در هر ۵۰۰۰۰ سال یک ثانیه در از تر میشود .

چشمه‌ها بر نگرهای مختلف

تیم تفحصاتی جیو لوجیست ها در آنکه توسط آتشفشا نها گرم میشوند شرق دور اتحاد شوروی چشمه های آبهای را کشف کرده اند که دارای رنگهای مختلف هستند بطور مثال نزدیک قریه سو شان چشمهء موجود است که تأثیر شفا بخش داشته و آب آن رنگ سرخ دارد . شکار چیان محلی مشا هده کرد ند که آهو آن‌و خو کها به آب این چشمه که شکل یک سا توریم را برای این حیوانات گرفته خود را شستشو میدهند . آبهای بعضی دیگر این نوع چشمه‌ها میکند .

تیم تفحصاتی جیو لوجیست ها در آنکه توسط آتشفشا نها گرم میشوند رنگ سبز دارند و محیط مساعدی را برای شو ونمای الجیی آبی و سبز تشکیل میدهند این نبات به آن چشمه‌ها، یک رنگ زیتونی میدهد، در جای دیگر یک جوی برنگ شمیر توجه کارشنا سان را بخود جلب کرد این جوی کستی کلیوج یعنی چشمه شور نام دارد و آب آن نیز حقیقتاً دارای مزه شور است . حالا مراکز صحنی محلی از این آبشار تدای بعضی مر یضان استفاد میکنند .



خرس سیاه

رنگ موی وجلد این نوع خرس نسبت به خرسهای دیگر سیاه تر است و به سهولت میتواند بدرختها بالا شود. وزن خرس سیاه بین ۲۰۰-۲۵۰ پوند میباشد و در تابستان در سرایشی تپه های جنگل زار بود باش می نماید خرس سیاه روز رادر استراحت میگذراند و از طرف شب زمانی که هوا خوب تاریک شود می برآید و به جستجوی غذا میپردازد. غذای خرس سیاه نظربه موسمهایی مختلف سال فرق میکند. در تابستان بیشتر میوه میخورد . خرس سیاه از انواع خطرناک خرس بشمار میرود این خرس گوسفندان و بزها را می کشد و حتی گاهی برانسا نها حمله میکند خرس سیاه در تیر ماه به جفت گیری شروع میکند .

زوج ایده آل در مسابقه تینس بین المللی . کریس ایو رو جیم کو نورس یک جفت موفق در مسابقه تینس بین المللی . اینان در یک مسابقه بین المللی در فلو ریدا به فاینل رسیدند و با احراز موفقیت برنده یکتیم ملیون دلار گردیدند .

ازدوستان

از: فرید دهناد طهماس

دختر مسلول

در نیمه شبی

هر جا سکوت بود

هر سو چراغهای منازل خموش و تار

در آسمان بی سرو بر پای نیلگون

روشن ستاره های قشنگ شب بهار

تنها میان خانه همسایه نور شمع

روشن نموده بود فضای اتاق را...

از پشت سیخ های سیه فام پنجره

معلوم بود بستر مسلول دختری

پروین ناامید کهدر باغ سینه اش

پرورده بود تخم الم را ویاس را

بارنگ زعفرانی و اندام لاجرش

باصد هزار درد...

افتاده بود زار ببالای بسترش

آن دختر جوان

بر می کشید ناله جانگاہ راز دل

می گفت: مادرم!

این سرفه همارا چقدر رنج میدهد...

وانگاه باز تخ و آواز سرفه اش

بیرون همشدهمه خون از گلوئی او

آن مادر ضعیف تنش بادو چشم یاس

می دیدم می گریست به زردی روی او

می گفت: دخترم.

بر وین من! امیدم! چاره نیست

نیست

وانگاه قطره های سرشک ازدودیده اش

پائین همی چکید...

یک ساعتی گشت:

آنگه صدای دختر مسلول وینوا...

آهسته تر خموشی شب را شکست و گفت:

مادر! مرا ببخش...

دیگر سکوت شد.

اما صدای بی سروبی پای مادرش

ببجید در فضای اتاق و بلند گفت:

پروین...

پروین من! تو مردی رفتی ازین جهان!!!!

پروین! مردای؟

پروین و...

این گفت و خود فکند ببالای مرده اش

بابهار فصل میله آغاز می یابد

تلف نمی گردد وهم از بردن لوازم ضروری برای آسپزی فارغ میگردید. اما اگر در نظر دارید در میله گاه غذای گرم بخورید لوازم آنرا قبلا تهیه و آماده سازید تا در آنجا دچار اشکالی نگردید. مواد سالاد و میوه های تازه را باید چیده و شسته با خود ببرید. اگر در جایکه میروید از آب آن متیقن نیستند آب آشامیدنی آنرا حتما با خود بگیرید.

بردن رادیو، گرام و ریکارد رانیز نباید فراموش کرد چه موسیقی نیز برای آرامش اعصاب و اعاده نشاط یکتو نوع تفریح جدا گانه و یک مصروفیت سلیم پنداشته می شود. فرستنده: س، سعید

عطر گل و شگوفه هارنگین اند مردم دسته دسته و جوقه جوقه به این طرف و آنطرف در مناطق خرم و پراز گل و سبزه زار ها میروند و استراحت و تفریح میکنند، میگویند و میخندند تا خستگی و کسالت جسمی و روحی یک هفته کار و تلاش را جبران کرده خود را با شور و انرژی تازه و روحیه قویتر برای کار و فعالیت هفته دیگر آماده سازند. برای رفتن به میله باید قبل از همه محل و مکانیکه باید رفت در نظر گرفته شود، سپس با در نظر داشت جا و محیط، وسایل لازمه برای بردن آماده گردد، هر قدر لوازم سبک و مختصر باشد بی درد سرتر است. اگر از غذاهای سرد و ساده استفاده شود هم با بختن غذا و قستان

میله یکی از رسوم و تفریحات سالم و نشاط انگیزی است که از دیر زمانی بین مردم سرزمین ما موجود بوده و با گرم شدن هوا و عده زیادی از مردم روزهای اخیر هفته و رخصتی های خود را میخواهند به گوشه ای بیرون در شهر و خارج از منزل بگذرانند. عده ای با رفقا و دوستان، عده ای با فامیل و زن و فرزند و عده ای با خویشان و اقوام و وسایل لازمه را مهیا کرده راهی میشه ها، باغها و مناطق و دامنه های کو هستانی و یا کتاره های دریا میگردند تا ساعتی را روزی را دور از بهاوی شهر، فارغ و بی خیال از مشکلات و گیرو دار زندگی در دامان طبیعت بسر آرند و اینکه که بابهار سال نو باز گل و سبزه و میوه و ادای ها و دامنه ها از

دختری مینویسد:

روزی در یکی از سرویس های مزدحم شهری بودم که خانم چادری پوشی با دو طفلش به سرویس داخل شده در پهلوی من ایستاد. مردی که با او همراه بوده عقب سرویس رفت چند استیگاه بعد همان مرد در حالیکه از سرویس پیاده شده بود چنین صدای زرد صبر کو حیواناتم پائین نشدند معصدهش همان خانم و دو طفل بود.

باور کنید از شنیدن «حیوانات» کم بود شاخ یکشم بقدری عصبانی شدم که نزدیک بود فریاد برآوردم و مشاجره کنم. بهر مشکلی بود خشمم را فروخوردم و خاموش ماندم. در حالیکه از شدت تأثر سرم گیج میرفت در ایستگاه مطلوب پیاده شده به خانه رفتم و فتم این که با خود میانداشتم

پاسخ های شما

کابل- آقای محمد شریف رهسپار:

از احترامات و صمیمیت نان تشکر خدا کند ازین پس با فرستادن مضامین و گفتنی های جالب همکاری تا آنرا ادامه دهید.

کابل- آقای سید عبدالله غنیری: شعر (عزم شا عرانه) شما رسید از آنجا یک سون شعری درین صفحه محدود گردیده نتوانستیم نشرش کنیم امید معذرت ما را پذیرفته و همکاری تا آنرا با فرستادن مطالب دیگر ادامه دهد.

لوگر- آقای نثار احمد نوری، همکاری و مکاتبه دوستان از نهایت آرزوی ماست. به امید نامه ها و مطالب جالب و متنوعتان. کابل- پیغله فریده دهناد طهماس:

شعر زیبای ارسالی تا آنرا در همین صفحه مطالعه کنید.

کابل- آقای محمد انور نیسان: امید است در آینده مطالب بهتر و شیرینتر برای ما بفرستید.

دستگاه تولید بخار بموسسه صحت طفل اهدا شد



يك دستگاه توليد بخار از طرف هيأت تسول ها در افغانستان به موسسه صحت طفل اهدا شد .

ښاغلی جوزف پتر کنزی رئیس هیأت تسول ها به تاریخ یکشنبه ۳۱ حمل، در حالیکه چند تن از قنصل های خارجی مقیم کابل و دکتوران مؤسسه صحت طفل حاضر بودند، دستگاه تولید بخار را به دکتور حسین رئیس موسسه صحت طفل اهداء کرد.

این آله که از طرف هیأت قنصل ها اداره ملل متحد در کابل تهیه شده است ساخت يك کمپنی آلمانی میباشد .

يك منبع موسسه صحت طفل به خبر نگار ژوندون گفت این آله برای تداوی امراض مختلف جهاز تنفسی و مخصوصا بیماری ضیق النفس اطفال بکار میرود و نقش عمده را در تداوی چنین بیماری های اطفال ایفا میکند.

(دروازه بلخ)

از آثار گرانمای تاریخ کهن کشورها



از ابروم شونده ون برای شما انتخاب می شود

توضیح

راپور صفحه ۱۵ متن مصاحبه ایست که در شهر میامی ایالت فلوریدا به زبان انگلیسی با مریم نفیسه عباسی مدیره مجله میرمن بعمل آمده و ما آنرا به دری ترجمه و تقدیم نمودیم. و منبع آن نشریه امریکایی «انچمن سال زن» در امریکا است چون در اصل صفحه این توضیح از چاپ مانده است در اینجا تذکره شده.

اناسیس

اکثر اوقات حتی سر آنها را نمسی کشود .

به این ترتیب نخستین سال زردواج ژاکلین برایش بیست ملیون دالر تمام شد .

درین میان پیرمرد یونانی کماکان به توسعه امپراطوری خود ادامه میداد و بهمین لحاظ بانظامیان بر سر اقتدار اتن طرح اشنایی ریخت تا اینکه در جنوری ۱۹۷۳ پسرش الکساندر در حادثه هوایی هلاک گردید .

اناسیس در عین حال انسان عجیبی نیز بود. وی میل داشت دخترش با مرد ملیو نری ازدواج کند.

ازین لحاظ دخترش ناگزیر شد از شوهر دلخواهش طلاق بگیرد و بعد هم دست بخود کشی زد. همچنان

همسر اول او نا سیس تینا که فعلا همسر رقیب او نا سیس نیار کو س بود مانند خواهرش اوجینا بشکل اسرار آمیزی زمین رفتند بالا خیره از رهگذر تجارت حمل و نقل مواد نفتی دیگر نفع سر شار نصیبش نمیشد زیرا تعداد تانکرها در جهان روز بروز بیشتر میشد تا اینکه در او نا سیس علایم بیماری طاری گردید. **من مرد فریب خورده ای در جهان هستم**

در حالیکه او تا سیس در بستر بیماری رنج میبرد و روز های اخیر زندگی خود را عقب میگذاشت ژاکلین در نیویارک بسر میبرد و بجای او دخترش کریستانا بر بالین پدرش نشسته بود.

پیر مرد یونانی در سالهای اخیر حیانتش پیوسته میگفت من در واقع امر بالاخره یکتن از فریب خورده گان روزگار میباشم و بس .

انستش

ژوندون

رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا

معاون : پیغله راحله راسخ

مبتمم : علی محمد عثمان زاده .

تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵

تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹

تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹

تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳

تلفون ارتباطی معاون ۱۰

تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰

مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴

سرچینورد ۲۶۸۵۱

آدرس : انصاری واپ

وجه اشتراك :

درداخل کشور ۵۰۰ افغانی

در خارج کشور ۲۴ دالر .

قیمت يك شماره ۱۳- افغانی

دولتی مطبعه

بهار پر گل
در
مود بهاری
این شماره



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library